

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رُشْوَمَشِي دَر مَارَةُ غَيْبِت
آمَام مَهْدِي (عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ)

آيَةُ اللَّهِ عَلَامَةُ شَيْخِ مُحَمَّدِ رِضَا جَعْفَرِي

تَرْجَمَةُ دَكْتَرِ زَهْرَةَ اخْوَانِ مَقْدَمِ
عَضْوِ سَيِّئَتِ عِلْمِي وَدَانِشْكَاهِ عُلُومِ قُرْآنِي تِهْرَانِ

بَا هَمْكَارِي
دَكْتَرِ فَرِيهَةِ فَرِيهِي نِزَادِ،
فَرِشْتَةُ سَادَاتِ طِبَاطِبَايِي قُمِي



انتشارات نبأ



انتشارات نبأ

پژوهشی درباره

غیبت

امام مهدی (عج)

آية الله علامه شيخ محمد رضا جعفری

ترجمه دکتر زهره اخوان مقدم (عضو هیئت علمی دانشگاه علوم قرآنی

تهران)

با همکاری دکتر فهیمه فهیمی نژاد، فرشته سادات طباطبایی قمی

حروفچینی: انتشارات نبأ / صفحه آرائی: مفید کامپیوتر ۰۹۱۹۵۸۳۸۷۹۹

چاپ اول: ۱۳۹۷ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۱۲۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهار شیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶

صندوق پستی: ۳۷۷/۱۵۶۵۵

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۳-۰۹۶-۰۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

ISBN:978-600-246-096-3

فهرست مطالب

۱

مقدمه مترجم ۷

۲

طرح موضوع: ۱۵

۳

ارتباط موضوع غیبت، با حضرت مهدی (عج) ۱۹

(۱) مقدر بودن موضوع «غیبت» به اراده الهی ۱۹

عدم اختیار انسان در برخی امور الهی ۲۱

عدم جواز قیاس و مقایسه، در دین خدا و اعتقادات ۲۲

لزوم تسلیم در برابر سنت‌های الهی از جمله غیبت امام ۲۵

تشریح وجود امام مهدی و ظهور او و نسب او به اختیار خداوند ۲۷

توضیحی در اختلاف تعبیر روایات ناظر بر ظهور امام مهدی (عج) ۲۸

(۲) اختصاص بحث به اعتقادات شیعیان ۳۰

متواتر بودن احادیث مربوط به امام مهدی نزد فریقین ۳۳

علت اختلاف اهل سنت با شیعه در اعتقادات ناظر بر مهدویت ۳۴

علت استناد بحث به روایات عامه در برخی موارد ۳۶

۴

- غیر قابل تفکیک بودن مسئله «غیبت» ۳۹
- مقدمه ۳۹
- لزوم خالی نماندن زمین از حجت الهی ۴۰
- امامت نکردن حضرت مهدی (عج) حتی یک روز ۴۲

۵

- آیات ناظر بر وعده الهی مبنی بر چیرگی دینش بر ۵۱
- آیه اول: سخن خداوند در سوره توبه ناظر بر غلبه دین الهی ۵۳
- نکته اول در آیه ۳۳ سوره توبه: تأکید مهم «هُوَ الَّذِي» ۵۵
- نکته دوم در آیه ۳۳ سوره توبه: معنای «هدایت و دین حق» ۵۷
- ۱- چرا فقط دین اسلام، مراد آیه است؟ ۵۸
- ۲- کدام نظریه در ابتدای حیات بشر مورد نظر است؟ ۵۹
- ۳- آخرین عصر حیات بشر چه زمانی است؟ ۶۲
- ۴- طول حکومت جهانی الهی، بعد از ظهور چقدر است؟ ۶۳
- ۵- چرا این وعده، فقط به دست حضرت مهدی انجام می‌شود؟ ۷۰
- ۶- چرا انحصار هدایت، فقط به دست یکی از ائمه؟ ۷۲
- آیه دوم: سخن خداوند در سوره صف ناظر بر وعده الهی ۷۵
- علت تکرار و نزول دو آیه عیناً مشابه ۷۶
- سخن از جایگاه مشرکان نسبت به وعده الهی ۷۹
- آیه سوم: سخن خداوند در سوره فتح ناظر بر وعده الهی ۷۹
- نکته اول: شهادت خداوند بر این امر ۸۱
- نکته دوم: لزوم توجه به این وعده، حتی برای غیر مسلمانان ۸۵
- آیه چهارم: سخن خداوند در سوره مجادله، ناظر بر وعده الهی ۸۶

- نکته اول: نوع غلبه، مادی یا معنوی..... ۸۷
- نکته دوم: زمان انجام وعده..... ۹۲
- آیه پنجم: سخن خداوند در سوره قصص ناظر بر وعده الهی ۹۴
- نکته اول: مضارع بودن فعلی «تُریدُ» ۹۵
- نکته دوم: اختصاص آیه به مؤمنان..... ۹۷
- نتیجه: زمان انجام وعده خدا در آیات پنجگانه ۹۸

۶

- موضوع «دوازده نفر بودن امامان»..... ۱۰۳

۷

- حدیث ثقلین و اثبات غیبت ۱۱۱
- معنای «کتاب الله و سنتی» در کتب عامه..... ۱۱۳
- نقد معنای مشهور، در باره حدیث ثقلین ۱۱۸

۸

- عدم اختیار ما در جدا ساختن ثقلین ۱۲۱
- تبیین معنای «عدم افتراق» با توجه به روایت «علی مَعَ الْحَقِّ» ۱۲۲
- دلالت عدم افتراق در حدیث ثقلین، بر لزوم غیبت امام عصر ۱۲۴

۹

- احادیث مهدویت در کتب غیر شیعه ۱۲۷
- حدیث اول: ناظر بر ظهور امام عصر با ریشه «ب ع ث»..... ۱۲۸
- ۱- توجه به فاعل در حدیث، یعنی «الله» و از سوی خدا بودن..... ۱۳۰

- ۲- توجه به فعل در حدیث، یعنی معنای «بِيعْتُ» ۱۳۱
- ۳- شبهة عمومیت «از سوی خدا بودن» برای خلفاء و پاسخ آن ۱۳۳
- حدیث دوم: ناظر بر ظهور امام عصر (عج)، با ریشه «اصلاح» ۱۳۷
- توجه به فاعل در حدیث «الْمَهْدِيُّ مِنَّا»، یعنی خود الله ۱۳۸
- توجه به فعل در حدیث «الْمَهْدِيُّ مِنَّا»، یعنی «يُصَلِّحُهُ» ۱۳۸
- حدیث سوم: ناظر بر ۱۲ نفر بودن ائمه، و دلالت آن بر امام عصر ۱۴۰
- ۱- معرفی ۱۲ خلیفه پیامبر ﷺ از قول بزرگان اهل سنت ۱۴۱
- ۲- اشکال‌های عمده شمارش ۱۲ خلیفه در منابع عامه ۱۴۱
- ۳- دلالت حدیث ۱۲ جانشین، بر امام عصر (عج) ۱۴۷
- ۴- نتیجه گیری ۱۵۰

کتابنامه ۱۵۱

بسمه تعالی

مقدمه مترجم

در دوران غیبت کبری حضرت ولی عصر (عج) که مردم از ظهور آن امام همام محروم هستند و زمان حیرانی که پر از فراز و نشیب است را سپری می‌نمایند؛ بر علمای شیعه به عنوان مرزداران حریم اعتقادات و مبین و مروج جانمایه تفکر شیعی است که با تألیف و تدوین کتب و برگزاری جلسات علمی و پرورش شاگردان توانمند و... انجام وظیفه نمایند.

مرحوم علامه آیت‌الله محمد رضا جعفری از جمله آن دلاوران عرصه خدمتگزاری آستان مقدس دین و

ولایت بود که با اخلاص و جامعیت بی بدیلش در کسوت پژوهشگر تاریخ، عقاید، کلام اسلامی و... سراسر عمر پر بار خود را به تکفل علمی و معنوی ایتم آل محمد علیهم السلام پرداخت.

از گذشته‌های دور، از برخی گویندگان مذهبی شنیده می‌شد که: «غیبت امام عصر به سبب وجود گناهان ماست» و بدیهی بود که در اذهان جامعه اسلامی این‌گونه سوالات مطرح گردد: اولاً چطور گناه این همه کافر و مخالف امام زمان، مانع ظهور نیست و فقط گناه همین اقلیت شیعه، که معتقد به وجود و ظهور امام زمان هستند مانع ظهور ایشان است؟؟!! و ثانیاً اگر قرار بود به سبب ظلم و گناه، امامی غائب شود حتماً این اتفاق باید بعد از فاجعه دهشتناک و غم‌انگیز کربلا رخ می‌داد، چه، ظلم و گناه و وقاحت و جنایتی بالاتر از آن، بر اهل بیت پیامبر متصور نیست. نیز به حق بود اگر از خود می‌پرسیدند: زمانی که آیه «اولوا الامر» نازل شد و جابر بن عبدالله انصاری و دیگران از پیامبر چیستی و کیستی اولوا الامر را پرسیدند، هنوز ظلمی اتفاق نیفتاده بود؛ ولی همان موقع، پیامبر

عزیز از غیبت جانشین دوازدهم خود سخن گفتند. گویی این تقدیری است ابتدائی و اولیه.

البته نمی توان منکر این شد که ممکن است به سبب برخی اعمال خوب یا بد بندگان، این غیبت، کمتر یا بیشتر شود، ولی آیا اصل وجود غیبت را نباید تقدیر الهی دانست؟

در تألیفات سید مرتضی همین مطلب دیده می شود که باید به آن هم پرداخت.

آنچه تقدیم می گردد، ترجمه و تحقیق و تنظیم متنی از یک سخنرانی به زبان عربی به صورت نوشتار عربی است، از عالمی والامقام و دانشمند فاضل بی نظیر، که بحث را به زیبایی و مستدل تبیین فرموده اند؛ ولی بسیار موجز. البته پر نکته. لذا در مرحله اول به ترجمه آن پرداخته شد و سپس تنظیم و روی آن صورت گرفت.

تبدیل مطالب گفتاری به نوشتاری، فرآیندی است که دشواری آن بر اهل فضل و نظر پنهان نیست. به ویژه آنگاه که گوینده از دنیا رخت بر بسته، و از نظارت مجدد او بر متن محروم باشیم. اما این محدودیت، نباید ما را از بهره گیری از فیوضات برخی بزرگان بی نظیرمان، محروم

سازد. لذا توجه خوانندگان محترم را قبل از مطالعه کتاب، به موارد زیر جلب می‌کنیم.

۱- چنانچه ذکر شد این کتاب در حقیقت یک سخنرانی بوده و از آنجا که مخاطبان، اهل علم بوده‌اند گاهی جملات، کاملاً علمی و مجمل گفته شده، و مترجم بدون اضافه کردن کلمه‌ای بر اصل مفهوم و محتوا، جملات را تبیین کرده است.

۲- بدیهی است که سخنرانی، تیتروهای فرعی و شماره گذاری ندارد. متن سخنرانی پرمحتوا و ثقیل بود و چون مطالب، به طور پیوسته گفته شده، گاه فهم آن دشوار می‌نمود. لذا مترجم همان مطالب ایشان را دسته‌بندی کرده، و از متن بحث، عنوان‌های فرعی را استخراج نموده است.

۳- علامه آیت الله جعفری خود فرموده‌اند که برای ادعای خویش سه دلیل می‌آورند. در متن پیاده شده نوار، سه دلیل مجزا شده بود؛ اما وقتی با دقت متن مطالعه شد، مشخص گردید که استدلال‌ها در حقیقت پنج عدد هستند. لذا عناوین را در پنج بخش می‌بینید.

۴- مرحوم علامه آیت الله جعفری سخنرانی را با

مطالبی شروع کرده‌اند که می‌توان نام «مبانی تحقیق» را بر آن گذاشت. لذا مترجم و محقق، نگارنده این سطور، برای خوشخوان‌تر شدن متن، آنها را با عناوین جداگانه مجزا نموده است. با این تأکید که در اصل محتوا، هیچ تغییری حاصل نشده است.

۵- مرحوم آیت الله جعفری برای اثبات وعده‌های الهی ابتدا به سه آیه اشاره می‌فرمایند که تقریباً مشابه هستند. اما در ادامه بحث از آیه سوم، دو آیه دیگر هم مطرح می‌کنند. لذا بهتر دیده شد که این دو آیه هم به لیست آیات اضافه شوند چون مشتمل بر نکات مهمی هستند. بر این اساس، آیات مورد بحث پنج عدد می‌باشند.

۶- مرحوم علامه آیت الله جعفری نکات مربوط به هر آیه را مجزا نفرموده و پی در پی آورده‌اند. مترجم برای استفاده بیشتر و بهتر خوانندگان، هر نکته را با عنوان مربوطه، جداگانه آورده و نکاتی را در پاورقی بدان افزوده است.

۷- تا حد امکان، سخنان مترجم، راقم این سطور، در پاورقی آمده؛ ولی در توضیحات، گاه نیم جمله یا یک

جمله بطور مزجی در عبارات اصلی، وارد شده‌اند که جدا کردن آنها امکان پذیر نیست ولی هیچگونه تغییری در اصل مراد و فحوای کلام، ایجاد نکرده‌اند. فقط متن را روان تر و شیوا و قابل فهم ساخته‌اند.

۸- تأکید می‌شود که متن اصلی حتی ترجمه فارسی آن، برای غالب افراد قابل فهم نبود زیرا مرحوم علامه آیت الله جعفری گاه به حدیث یا آیه‌ای استناد می‌کنند، که بدون اشراف کامل به آیات، و مباحث تفسیری و کلامی، بعید است مقصود ایشان را دریافت. به علاوه چنانچه در بحث‌های حوزوی مطرح است، ایشان بارها «دفع دخل مقدر» نموده‌اند. به همین دلیل مترجم سؤال را استخراج نموده و جواب را ذیل آن مطرح کرده است.

۹- در بحث روایات نیز همین اتفاق افتاده است زیرا ایشان به صورت متداخل، از چندین روایت صحبت فرموده‌اند. نگارنده این سطور، به لحاظ اهمیت بحث، احادیث را با عناوین جداگانه در معرض دید خوانندگان قرار داده است.

مترجم تلاش فراوانی در برگردان و تنظیم این متن نموده و امید دارد که اولاً ران ملخی محضر سلیمان زمان

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برده باشد؛
ثانیا از مصادیق این حدیث شریف باشد که پیامبر فرمود:
صدقه‌ای به اندازه نشر علم وجود ندارد؛ و ثالثاً خدمتی به
محضر علم و عالمان، خصوصاً علامه آیت الله جعفری
رحمة الله نموده باشد.

در این جا بر خود لازم می دانم که از جناب آقای
محمد حسین شهری مدیر محترم مؤسسه فرهنگی نبأ
که با دلسوزی و پشتکار و اخلاص در احیاء علوم و معارف
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تلاش می نمایند، قدردانی
و تشکر نموده برای ایشان سلامت و توفیق روزافزون
درخواست نمایم.

تقاضا از خوانندگان محترم این است که ضمن
دعاگوئی؛ کوتاهی‌ها را که به سبب بضاعت مزجاة علمی
است، ببخشایند.

زهره اخوان مقدم

آبان ماه ۱۳۹۷

طرح موضوع:

آنچه در نظر گرفته‌ایم تا در باره‌اش بحث کنیم، مربوط به غیبت امام مهدی (عج) ^۱، و هر چه که به این

۱. کلمه غیبت در لغت به معنای پنهان شدن از دیدگان است و غایب به کسی گفته می‌شود که حاضر و ظاهر نیست. در اصطلاح کلام و مهدویت، غیبت به پنهان زیستی حضرت مهدی (عج) می‌باشد. امام عصر دو غیبت دارند، یکی غیبت صغری که کوتاه و محدود است و آغاز و پایان آن مشخص، و دیگری غیبت کبری که گرچه آغاز آن معلوم است، ولی نهایت آن مشخص نیست و همچنان ادامه دارد.

علمای شیعه درباره زمان پایان غیبت صغری اختلاف نظر ندارند، ولی در اینکه غیبت صغری از چه زمانی آغاز شده، میان آنان اختلاف وجود دارد. برخی معتقدند این غیبت با تولد امام زمان در سال ۲۵۵ هجری قمری شروع شده که بر این اساس مدت غیبت صغری ۷۴ سال می‌شود، زیرا حضرت مهدی در سن پنج

←

→ سالگی پدر را از دست دادند.. برخی دیگر بر این عقیده‌اند که آغاز آن از روز شهادت امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ قمری بوده است که در این صورت طول آن ۶۹ سال بوده است. شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) در کتاب خویش به نام الارشاد نظریه اول را تأیید کرده و می‌نویسد: غیبت کوتاه‌تر آن حضرت از زمان تولد ایشان شروع شده و تا زمانی که رابطه شیعیان با ایشان از طریق نمایندگان و واسطه‌ها نیز قطع می‌شود، ادامه می‌یابد. غیبت طولانی‌تر نیز از زمان پایان غیبت اول تا روزی که حضرتش قیام کند، به درازا خواهد کشید. عالم دیگر شیعه علامه طبرسی در کتاب خود اعلام الوری نیز همین نظریه را پذیرفته و مدت غیبت صغری را ۷۴ سال می‌دارند، یعنی از زمان ولادت.

ولی گروهی دیگر، ابتدای غیبت صغری را از سال ۲۶۰ هجری قمری یعنی سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانند و مدت پنج سال کودکی حضرت مهدی را جزء غیبت نمی‌شمارند. بدین ترتیب، مدت غیبت صغری نزدیک به ۶۹ سال خواهد بود. به نظر می‌رسد این قول، صحیح‌تر باشد زیرا در پنج سال ابتدای زندگی امام عصر، اساساً ایشان «امام» به معنای ظاهری نبوده‌اند که مسئله غیبت بخواهد مطرح شود.

نویسنده کتاب تاریخ الغیبة الصغری، در کتاب خود تلاش کرده است تا قوی که مبدأ غیبت صغری را تولد امام زمان می‌داند، رد کرده، و ثابت می‌کند که ابتدای غیبت صغری، از زمان وفات امام حسن عسکری بوده است. به طور خلاصه وی می‌گوید: وجه تمایز اصلی زمان غیبت صغری و غیبت کبری، وجود نواب اربعه و واسطه‌های ارتباطی میان امام و مردم است و این نواب، تنها در زمان غیبت صغری عهده‌دار ابلاغ پیام‌های حضرت بوده‌اند. تعیین نواب اربعه به عنوان واسطه میان امام زمان و شیعیان، پس از وفات امام حسن عسکری صورت می‌گیرد و از طرف دیگر، و پس از آن، ارتباط حضرت با مردم به کلی قطع می‌شود. از این رو،

←

طرح موضوع:

عنصر اعتقادی مهم مربوط می‌شود، می‌باشد. همان
عنصر اعتقادی مهمی که هم با تعداد امامان شیعه مرتبط
است و هم شیعیان را از دیگران متمایز ساخته است. پس
موضوع، غیبت امام دوازدهم است که اساساً معتقدان به
ایشان، شیعه دوازده امامی نامیده می‌شوند و اینکه
ارتباط این غیبت با حضرت مهدی (عج) چگونه است.
امیدوارم خداوند متعال توفیق دهد مطالب پیرامون
حضرت مهدی (عج) آنگونه که مدنظر دارم و فهرست و
ترتیب آنها را مشخص نموده‌ام در حد توان جمع بندی
نمایم.

تحقیق و بررسی از غیبت امام مهدی (عج)، باید ابتدا
از امامت ایشان آغاز گردد، زیرا ممکن نیست پژوهشگری
بتواند قبل از بررسی امامت ایشان، از غیبتشان سخن
بگوید. بر این اساس، بحث حاضر، مشتمل بر دو بخش
اساسی خواهد بود. بخش اول، مبانی بحث است که حکم
پایه و اساس کار را دارد، و بدون آن نمی‌توان وارد پژوهش
اصلی شد. در بخش مبانی، دو مبنای مهم را مطرح

→ باید بگوییم که غیبت صغری در اصل از زمان وفات امام حسن عسکری و
تعیین اولین نایب خاص آغاز می‌شود.

می‌کنیم که مبنای اول، خود دارای پنج نکته، و مبنای دوم دارای سه نکته خواهد بود.

در بخش دوم وارد مقصود اصلی می‌شویم که موضوع کتاب حاضر است و در نظر داریم این مطلب را ثابت کنیم که بر اساس اعتقادات شیعه اثناعشری، امام زمان علیه السلام نمی‌توانسته‌اند غائب نباشند، و «غیبت» برای ایشان امری ضروری است. بدین منظور، شش دلیل مطرح کرده‌ایم که از بین آنها، دلیل سوم خودش شش زیرمجموعه، دلیل پنجم سه زیرمجموعه، و دلیل ششم نیز سه زیرمجموعه خواهد داشت.

انشاء الله تعالی

۳

ارتباط موضوع غیبت، با حضرت مهدی (عج)

بدیهی است که قبل از ورود در هر پژوهشی، باید مبانی و پیش فرض‌های آن مشخص و منقح گردد. چه مبانی مطالعه، پایه و زیرساخت‌های ساختمان را دارند که اگر نباشند بنای پایداری ایجاد نخواهد شد. اینک به دو مبنا برای بحث حاضر می‌پردازم.

۱) مقدر بودن موضوع «غیبت» به اراده الهی

بر اساس اعتقادات ما شیعیان دوازده امامی، خداوند سبحان، غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور ایشان را مانند دیگر مقدرات، مقدر فرموده، مثل آفرینش عالم مخلوقات یا مرگ انسان‌ها و زنده شدن

دوباره آنان را که مقدر فرموده است. خداوند در مورد غیبت امام عصر (عج) همانند دیگر مراتب آفرینش و خلقت، نه از احدی نظرخواهی نموده، و نه به احدی واگذار کرده است. به این معنی که خداوند برای مخلوقاتش، ابتدا عالم اولی (یعنی همین عالم دنیا) و سپس عالم آخری (یعنی عالم آخرت) را آفرید و آنرا مقدر فرمود؛ چه بخواهیم چه نخواهیم، و چه از آن راضی باشیم چه نباشیم. البته اینکه به عالم دنیا علاقه داریم و به عالم آخرت علاقه‌ای نداریم و راضی به رفتن به آن عالم نیستیم، متأسفانه به دلیل علاقه به دنیا و تعلقاتش می‌باشد، چون بد عمل کرده‌ایم، و لذا از مواجهه با اعمال خودمان و آثار آن اکراه داریم.

در نتیجه نباید شک داشته باشیم که تقدیرات الهی انجام می‌شود. اینک این سؤال پیش می‌آید که آیا ما در تقدیرات الهی و تغییر آنها اختیاری داریم یا نه؟ و آیا در غیبت امام عصر (عج) یا عدم آن اختیاری داریم یا نه؟ و وظیفه ما نسبت به سنت‌ها و قوانین خداوند و مقدرات او چیست؟ و آیا می‌توانیم مقدرات او را با هم قیاس و مقایسه کنیم و به میل خود، نتیجه بگیریم؟

عدم اختیار انسان در برخی امور الهی

خداوند سبحان برای مخلوقات دو عالم را تقدیر فرمود که در عالمی به زندگی دنیایی بپردازند، و در عالمی دیگر به زندگی اخروی. نیز مقدر فرمود خورشید یکی باشد، و شب تاریک و روز روشن باشد و بسیاری از مقدرات دیگر. به همین شکل مقدر فرمود تعداد امامان معصومش ۱۲ نفر باشد نه یکی زیاد و نه یکی کم. نیز برای دوازدهمین ایشان - در حالی که زنده است - چنین مقدر نمود که از بین ما مردم غائب گردد، و در زمانی که خود خدا از روی حکمتش بخواهد، و بر اساس علمش مقدر کند، ظاهر شود؛ چه ما بخواهیم و چه نخواهیم.

مقصود من از بیان این مقدمات این بوده که نتیجه بگیرم ما در چنین مواردی اختیار نداریم. مخلوق در اصول خلقت همانند آفرینش، حشر، تولد، مرگ و غیره هیچ اختیاری ندارد و اختیار کاملاً برای خداست. ما مختار نیستیم که بعد از مرگ، زنده شده و محشور بشویم؛ یا زنده نشدن را برگزینیم؛ بدین شکل که مثلاً اگر دیدیم حیات اخروی ما همراه با خوشی و لذت است حشر و حیات دوباره را اختیار کنیم، و بالعکس اگر گناهان خود را

دیدیم و نتایج اعمال بد خود را مشاهده کردیم، همان حال مرگ را ادامه داده و به شکل ابدی، موت را اختیار کنیم. اصلاً اینگونه نیست؛ ما چنین اختیاری نداریم و حشر و زنده شدن پس از مرگ، دست خداست.

عدم جواز قیاس و مقایسه، در دین خدا و اعتقادات

مطلبی که در مورد عدم اختیار انسان در برخی امور بیان شد، ساده است ولی با این حال گاه به شکل شبهه در آمده است. کسانی که دیوان «الجداول» را از ابوماضی^۱

۱. ایلیا ابوماضی شاعر لبنانی است. جنگ‌ها و هرج و مرج‌های اجتماعی که در زمان او روی داد، باعث شد تحولاتی در اندیشه او صورت بگیرد. وی پس از تأمل در اسرار وجود، و مفهوم زندگی راه به جایی نبرد و دیدگاه‌های عجیبی در زمینه بدبینی به جامعه، غنیمت شمردن دم و لحظه، طبیعت، معاد، و تناسخ ارائه کرد. ابوماضی تحت تأثیر فرهنگ غرب و فعالیت‌های مطبوعاتی خود و آشنایی با ادیبان مهاجر آمریکا، اشعاری متفاوت را همراه با نوعی ابتکار و نوآوری در دیوان «الجداول» خود ارائه کرد. وی به مکتب «نهیلیسم یا نیست‌گرایی و پوچ‌گرایی» تعلق دارد و اشعار او در باره مرگ و جبر و تناسخ به خوبی این ادعا را نشان می‌دهد. برای یک نهیلیست، جهان و زندگی بی معناست و همه ارزش‌های بی‌ارزش هستند. وی در باره نهایت کار انسان، گاه مرگ را باعث نابودی مطلق می‌داند و معتقد است که معاد و رستاخیز دروغ است. البته او ملحد نیست و در برخی اشعارش به وضوح ایمان خود به خدا را اعلام کرده، ولی در باورهای دینی بسیار تناقض‌گویی دارد. (ر.ک مقاله: جلوه‌های نهیلیسم در اشعار ایلیا ابوماضی، نوشته علیرضا مشایخی و محمود دهنوی).

خوانده‌اند می‌دانند که اساس شبهه معاد که او گفته، همین مطلب است. او به دلیل اینکه خودش نمی‌تواند معاد را بفهمد، استبعاد نموده و آنرا نمی‌پذیرد و به تناسخ معتقد می‌شود. اگر بخواهم این شبهه او را به صورت یک لطیفه بیان کنم که کمک برای فهم شود، باید به طنزِ درخت گردو و درخت خربزه اشاره نمایم. کسی می‌گفته: اگر درخت گردو به این بزرگی و برافراستگی است و عمر درازی دارد، پس درخت خربزه چگونه باید باشد؟ (درخت گردکان به این بزرگی، درخت خربزه الله اکبر). یعنی نسبت به گردو، و در قیاس با گردو، لازم است درخت خربزه بسیار بزرگتر از درخت گردو باشد!

طبیعی است که انسان از این قیاس بخندد و آنرا یک طنز یا فکاهی بداند و یا حتی یک حماقت. چرا؟ چون بعینه می‌بینیم که خدای سبحان برای گردو درختی تنومند و استوار و برای خربزه بوته‌ای کوچک در خاک مقدر کرده است. شخص آگاه فردی است که حقایق آفرینش را همان طور که هستند دریافت کند و از آنها بهره ببرد. به این شکل که ما اگر گردو می‌خواهیم، باید درخت آنرا بکاریم و منتظر شویم تا رشد کند. این رشد سالها

طول خواهد کشید تا بالاخره درخت، به بار بنشیند. اما اگر خربزه بخواهیم دسترسی به آن از همه جهات آسان تر است، چه از لحاظ زمان و چه کاشت و چه رسیدگی. پس دستیابی به خربزه، از همه جهات آسانتر از گردو است. چرا؟ چون خدای سبحان اینگونه مقدر فرموده است. بنا بر این ما مالک حقایق عالم نیستیم، و مالک آنها کسی جز خدا نیست^۱. ما فقط به اذن خدا، می توانیم از آنها بهره ببریم^۲. این خدای تبارک و تعالی است که مالک مطلق است. اوست که تقدیر کرده، و استمرار بخشیده و همچنان بر اساس حکمتش استمرار می بخشد. اینها

۱. سوره یونس آیه ۶۶ «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»
یعنی: بدانید که آنچه در آسمانها و زمین هست از آن خداست و آنانی که غیر خدا را می خوانند جز پیروی گمان خود نکنند و جز تخمین و حدس نزنند.

۲. آیات فراوانی با تعبیر «سَخَّرَ لَكُمْ» به این مهم اشاره کرده که خداوند آسمان و زمین و دریا و غیره را مسخر شما گردانیده تا از آنها بهره ببرید مانند آیه ۲۰ از سوره لقمان که می فرماید: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» یعنی: آیا ندیده اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟ و پاره ای از مردم بی هیچ دانشی یا راهنمایی و کتاب روشنی، درباره خدا جدال می کنند.

سنت‌های خداست و هرگز برای سنت خدا تبدیل و
تغییری نخواهیم یافت^۱.

حال چنین خدائی که همه چیز را بر اساس حکمت و
علم خود تقدیر نموده است، برای امام دوازدهمش مقدر
فرموده که:

اولاً: آخرین امام باشد.

ثانیاً: مهدی این امت باشد.

ثالثاً: همان کسی باشد که زمین را از دادگری و عدالت
پر می‌کند همانطور که از جور و ستم پر شده است یا بعد از
آنکه از جور و ستم پر شده است. دو عبارت فرقی ندارند.
لازم به ذکر است که این روایت، به دو شکل نقل شده و در
آینده توضیح کافی در این باره خواهد آمد.

لزوم تسلیم در برابر سنت‌های الهی از جمله غیبت امام

پس از طرح موضوع مقدرات الهی و عدم اختیار ما در
آنها، و عدم جواز قیاس در آنها، یک حقیقت مهم باید ذکر
گردد و آن این است که ایمان و اعتقاد ما به حضرت ولی

۱ . سوره احزاب، آیه ۶۲ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ

تَبْدِيلًا.

عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ذاتاً و فی نفسه از همین نوع است، و ارتباطی با شخص ما ندارد، به گونه‌ای که مثلاً من اگر حضرت مهدی (عج) را دوست داشته باشم به او ایمان بیاورم، و اگر او را دوست نداشته باشم به او ایمان نیاورم. دست من نیست! دلبخواه نیست. اعتقاد من به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف یعنی خضوع داشتن و تسلیم اراده خداوند بودن. پس من باید همان گونه که به همه سنت‌های الهی در این عالم و در مخلوقات او ایمان دارم، به مهدی (عج) هم ایمان بیاورم. وظیفه انسان در عالم چیست؟ این است که هر کدام از سنت‌های الهی را که می‌بیند با آن منسجم شود، و خود و زندگی‌اش را با آن متناسب و هماهنگ سازد. زیرا که سنت‌های الهی به میل و خواست انسان تغییر نمی‌کنند و این گونه نیستند که اگر مردم به آنها راضی شوند، آنها سنت الهی شوند، و اگر مردم راضی نشوند و اکراه داشته باشند، آنها سنت نشوند!! چون سنت الهی به نسبت خواست مردم تغییر نمی‌کند. «وجود مهدی (عج)» نیز همین گونه است و به دلخواه بشر نیست. تنها کاری که انسان‌ها می‌کنند آن است که خود را با آن منسجم کرده و

به آن ایمان بیاورند^۱.

تشریح وجود امام مهدی و ظهور او و نسب او به اختیار خداوند دانستیم که خداوند در عالم تکوین و تشریح، از کسی اجازه نمی‌گیرد و با کسی مشورت نمی‌کند. همان گونه که در عالم خلق و تکوین، خداوند اراده کرده که مخلوقاتش پس از مرگ محشور شوند، در عالم تشریح هم خداوند اراده فرموده که امام مهدی (عج) موجود باشد، و هیچ فرقی بین این دو مورد یعنی عالم تشریح و تکوین نیست. همانگونه که در اولی، یعنی حشر در قیامت، با احدی مشورت نکرده در دومی نیز مشورت نکرده است.

پس خداوند تبارک و تعالی مقدر نموده که:

- * این امت مهدی داشته باشد،
- * در آخر الزمان ظهور کند،
- * از اهل بیت رسول الله صلوات الله علیه وآله باشد،

۱. چنانچه در همه سنت‌های زندگی نیز همینطور است. مثلاً خداوند مقدر و مقرر کرده که آب، سیال و روان باشد و تشنگی را برطرف کند. ما هم پذیرفته‌ایم و از آن بهره می‌بریم. کار دیگری نمی‌توانیم انجام دهیم و مخالفت ما جز ضرر برای خودمان، نتیجه‌ای ندارد. همینطور گردش کرات آسمانی، نورافشانی و گرمای خورشید، روشنی روز و تاریکی شب، و ...

* از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و صدیقه کبری سلام الله علیها باشد،
* و از سلاله امام حسین باشد؛ چنانکه در روایت بدین مطلب تصریح شده که «خداوند در عوض شهادت سید الشهداء (علیه السلام)، امامت را در ذریه ایشان و شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد»^۱.

توضیحی در اختلاف تعبیر روایات ناظر بر ظهور مهدی (عج)
«در روایات مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، آنجا که سخن از پر شدن جهان از ظلم به میان می آید، دو گونه تعبیر دیده می شود.
۱- گاه با تعبیر «کما» مطرح می شود به این شکل: «... مهدی جهان را پر از عدل و داد می کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده است. مانند این سه نمونه روایت:
- ... إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَّضَ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشَّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَائِيًا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمُرِهِ.
امالی شیخ طوسی، ص ۳۱۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱؛ و منابع متعدد دیگر.

ارتباط موضوع غیبت، با حضرت مهدی (عج)

حَتَّىٰ يُخْرَجَ فِيهِ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا
وَجَوْرًا.

...قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ سَمِّهِمْ لِي فَسَمَّاهُمْ رَجُلًا رَجُلًا مِنْهُمْ وَاللَّهِ
يَا أَخَا بَنِي هِلَالٍ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا
وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

...يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الْأُمَّةِ
كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صُ بُعِثَ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ^۱.

در این نمونه روایات، از تعبیر «مثلیت» استفاده شده
است.

۲- گاه با تعبیر «بعد ما» مطرح می‌شود به این شکل:
... مهدی (عج) جهان را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده است. مانند این سه نمونه روایت:

... فَيَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عِتْرَتِي أَهْلِي بَيْنِي فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ
قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا يَرْضَىٰ عَنْهُ مَلَائِكَةُ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

... حَتَّىٰ تَمْلَأَ الْأَرْضُ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَ
جَوْرًا

۱. نمونه‌های مختلف را ببینید در: اصول کافی، ج ۱ ص ۳۴۱؛ امالی
صدوق، ص ۳۳۹؛ تفسیر منسوب به قمی، ج ۲ ص ۳۱۷؛ کفایه الاثر، ص ۲۸۱؛ و...

... إِنَّ الْأُمَّةَ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ نُسَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ
تَسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ يُخْرَجُ فِي آخِرِ
الزَّمَانِ فَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا^۱.

در این نمونه روایات، از تعبیر «بعدیت» استفاده شده است^۲.

اما هیچ فرقی بین دو عبارت وجود ندارد غیر از آنکه شاید به نظر شما برسد که کاف تشبیه، از تعبیر «بعد بودن» ضعیف تر است. در واقع اصل ماجرا یکیست.

۲) اختصاص بحث به اعتقادات شیعیان

بدون شک زمانی که پیرامون حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بحث می‌کنم، مراد من جایگاه مهدویت و جایگاه امامت در عقاید شیعیان یعنی شیعیان دوازده امامی یا اثنی عشری است، نه فرقه‌های دیگر. چرا که حضرت مهدی، با دیگر ائمه علیهم السلام حتی با امیر

۱. نمونه‌های مختلف را ببینید در: امالی صدوق، ص ۳۳۹؛ مرآت العقول، ج ۴ ص ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۳۰ ص ۸۰ و ج ۳۶ ص ۳۵۹؛ و ... گفتنی است که تعداد روایات، با تعبیر «کما» بیشتر است از تعبیر «بعدهما».

۲. علامه آیت الله جعفری با تعبیری کوتاه و موجز فقط جمله آخر را مطرح نموده‌اند، البته ناظر بر احادیث است. ولی راقم سطور کامل روایت را آورده است.

المؤمنین علیهم السلام متفاوت است، که این تفاوت دو جنبه دارد: یک طرف ماجرا اختصاص به ما شیعیان دارد و طرف دیگر، بین ما و دیگر فرقه‌ها مشترک است. توضیح آنکه فقط شیعیان نیستند که به مهدویت اعتقاد دارند، بلکه فرقه‌های دیگر هم معتقدند؛ ولی مبانی و نتایج بحث در هر گروه، متفاوت است. لذا تأکید می‌کنم که بحث من بر اساس اعتقادات شیعی می‌باشد. همین تفاوت، و دوگونگی بحث، در اعتقاد نسبت به امیرالمؤمنین هم وجود دارد، چرا که فقط ما شیعیان نیستیم که اقرار به مراتب ایشان داریم، اما اعتقادات ما شیعیان، با دیگر فرقه‌ها، در باره جایگاه و شؤون امیرالمؤمنین بسیار متفاوت است.

در اینجا بحث از اعتقادات شیعه است، نه اعتقادات معتزله^۱، زیرا معتزلیان مذهب خود را بر اساس

۱. معتزله گروهی از اهل سنت هستند که در برخی اعتقادات، با بقیه اختلاف دارند. توضیح آنکه اهل سنت در حوزه فقه، چهار فرقه هستند: مالکی، حنبلی، شافعی، حنفی. ولی در حوزه اعتقادات دو فرقه می‌باشند: اشعری و معتزلی. سخن در تفاوت ایندو بسیار است ولی اجمالاً معتزلیان بیش از اشعریان به جایگاه عقل بها می‌دهند تا جائی که حتی بر سنت و روایت، غالب می‌شود. واژه اعتزال به

چهارچوب عقلی، ساختاربندی کرده‌اند (نه بر اساس سنت و روایت) و اینک من نه می‌خواهم مطرح کنم که همه سخنان ایشان درست است و نه اینکه همه غلط. کلاً بحث آنها از مباحث ما خارج است. طرف ما کسانی هستند که اساس عقائد خود را بر مبنای سنت و روایت گذاشته‌اند؛ و اگر چه در اعتقاد به امامت و وصایت امیرالمؤمنین مانند ما نیستند، ولی در اعتقاد به وجود مهدی (عج) که در آخر الزمان ظهور می‌کند، با ما مشترک و هم عقیده هستند.

در این مبنای دوم، سه زیرمجموعه مهم وجود دارد که از نظر خوانندگان می‌گذرد:

متواتر بودن احادیث مربوط به امام مهدی نزد فریقین

من متون و نصوص بسیاری در دست دارم که به وضوح دلالت دارد بر اینکه عالمان حدیث اهل سنت، و آنهایی که به تحقیقات و پژوهش‌های جدید در حوزه احادیث و روایات عنایت دارند، همگی متفق هستند بر اینکه احادیث مرتبط با مهدی (عج) متواترند^۱، زیرا بیش از ۳۰ مرد و زن صحابی آنرا نقل نموده‌اند^۲. علاوه بر تواتر

۱. احادیث در یک تقسیم بندی به دو بخش تقسیم می‌شوند: حدیث واحد و حدیث متواتر. حدیث متواتر حدیثی است که تعداد راویان آن در هر طبقه، آنقدر باشند که تبانی آنها بر جعل، محال باشد، و حدیث واحد چنین ویژگی ندارد. تواتر به نوبه خود به سه نوع تقسیم می‌گردد که عبارتند از تواتر لفظی، تواتر معنوی، و تواتر اجمالی که در کتب حدیث، مفصلاً ذکر می‌شوند. گفتنی است که حدیث متواتر از حجیت برخوردار است و خصوصاً در باره حدیث متواتر لفظی، کسی نمی‌تواند مخالفت کند.

به نظر می‌رسد مراد علامه آیت الله جعفری از تواتر روایات امام مهدی (عج)، تواتر اجمالی باشد، زیرا تواتر لفظی که قطعاً وجود ندارد و تواتر معنوی هم با توجه به متون متفاوتی که خود ایشان در ادامه بحث می‌آورند، ممکن نیست.

۲. تأکید ایشان بر «سی نفر صحابی» به این دلیل است که نشان دهند احادیث مهدویت را در طبقه اول، یک صحابی و دو صحابی نقل نکرده‌اند، تا گمان کنیم جعل یا تبانی در کار بوده است. چنانچه فی المثل حدیث عدم ارث بردن از رسول خدا را در طبقه اول، فقط و فقط ابوبکر نقل کرده است. گویا در یک صحبت خصوصی با پیامبر (ﷺ) چنین سخنی رد و بدل شده باشد!

متن اینگونه احادیث، بعضی از احادیث حضرت مهدی (عج)، مانند آنچه که از عبدالله بن مسعود صحابی بزرگ نقل شده، آنقدر توسط راویان متعدد، از عبدالله مذکور نقل شده، که سند آن هم متواتر است.

علت اختلاف اهل سنت با شیعه در اعتقادات ناظر بر مهدویت
شاید سؤال شود که اگر چنین است، و آنها هم به تواتر روایات حضرت مهدی (عج) معتقدند، پس چرا اعتقاد آنها در مورد مهدویت، با شیعیان تفاوت دارد؟

جواب من این است: اگر چه احادیث اهل سنت در باب مهدویت فراوان است و به حدّ تواتر می‌رسد، ولی ایشان آن هنگام که روایات را جمع کرده و برخی را با برخی دیگر تفسیر می‌کنند، روش و شیوه تفسیرشان با شیعیان متفاوت است و احادیث را به شکل دیگری تأویل و تفسیر می‌کنند. لذا شاهد این هستیم که نتایج آنها با نتایجی که ما از روایات مهدویت می‌گیریم، متفاوت می‌شود.

برای مثال به سه نمونه اشاره می‌کنیم.

۱- در تفاسیرشان می‌یابیم که قائل به این هستند که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان

امام حسن علیه السلام می‌باشند ولی در احادیث شیعه چنین چیزی نیست.

۲- در پاسخ این سؤال که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت داده، چگونه باید شناخت؟ می‌گویند: در احادیث فراوان آمده است که پیامبر فرمود اسم او همان اسم من (یعنی محمد)، و اسم پدر او همان اسم پدر من (یعنی عبدالله) است.^۱ طبق این روایت اهل سنت، نام پدر امام زمان (عج)، عبدالله می‌شود! حال آنکه پدر بزرگوار امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف امام حسن عسکری علیه السلام است.

۳- در پاسخ این سؤال که امام مهدی (عج) از کجا ظهور می‌کند؟ در روایات اهل سنت آمده است که ایشان از سمت غرب خروج می‌کند. اگر چه نزد خودشان هم این روایت «غریب»^۲ است و معتقدند از «غریب الاحادیث»

۱. سنن ابی داود. گفتنی است که چنین روایاتی در کتب شیعه نیز یافت می‌شود. به عنوان نمونه بنگرید به: کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۸۱؛ که البته جای بحث و نقد دارد.

۲. دانشمندان علم حدیث از جهت‌های مختلف، احادیث را تقسیم می‌کنند و

است ولی باز بدان توجه دارند، در حالی که ظهور حضرت مهدی طبق روایات متعدد شیعه و سنی، از مشرق است^۱.

علت استناد بحث به روایات عامه در برخی موارد

باز تأکید می‌شود که اگر از مهدی (عج) بحث می‌کنیم، سخن از موقعیت خاص ایشان بین ما شیعیان دوازده امامی است. حال چنانچه گاهی استناد به حدیثی

→ نام‌های متعددی بر حدیث می‌نهند که به طور مبسوط در کتب مربوطه آمده است. این تقسیم‌ها، گاه با نگاه به متن حدیث است و گاه با نگاه به سند حدیث، و گاه هر دو. یکی از این عناوین، حدیث غریب است. غرابت حدیث، یا در متن و یا در سند آن است. غریب‌المتن حدیثی است که در یکی از طبقه‌های اولی، تنها یک راوی داشته باشد. غریب‌السند حدیثی است که متن آن، با سندهای دیگری مشهور باشد، نه با سند فعلی (مثلاً اگر یک حدیث را همه راویان از ابن عمیر نقل کنند، و فقط یک راوی از حسین بن سعید نقل کند، دومی را غریب‌السند گویند). اما اصطلاح سومی هم برای غرابت حدیث هست و آن زمانی است که در متن حدیث، واژه مشکلی به کار رفته که معنای آن واضح نیست و ربطی به نقص سند یا متن ندارد. البته در این باب، کتب متعددی نوشته و با مراجعه به آنها معنای حدیث روشن می‌گردد. به نظر می‌رسد منظور علامه آیت الله جعفری از «غریب» در متن فوق، قسم اول باشد، چون از مقام سخن، تنقیص به نظر می‌آید. ۱. قبلاً در بحث تواتر اشاره شد که به نظر می‌رسد مراد ایشان، تواتر اجمالی است زیرا احادیث ناظر بر مهدویت، همگی ناظر بر یک معنا نیستند، که بگوییم تواتر معنوی ایجاد شده است. آنجا، ارجاع به احادیثی دادم که خود علامه نقل خواهند کرد. مراد ما همین سه نمونه بود که نشان می‌دهد روایات ناظر بر مهدویت، معنای واحد هم ندارند تا تواتر معنوی ایجاد گردد.

از احادیث اهل سنت می‌نمائیم، نه برای گره‌گشائی از یک گره و نه برای روشنگری از یک اشکال و نه برای ردّ کردن جواب‌های نقض و نه برای حلّ یک مشکل است. بلکه به شدت از همهٔ اینها در اینجا دوری می‌کنیم. به عبارت دیگر ما مستقیماً و به طور خاصّ و ویژه از روایات عامه بهره نمی‌بریم، بلکه اگر گاهی چنین روایاتی را ذکر می‌کنم تنها از باب تأکید و تقویت دیدگاه‌های شیعه می‌باشد و این مطلب را در جای خود بحث خواهیم کرد و روایات اهل سنت را آورده و پاسخ‌های خود را ذکر می‌کنیم.

اگر چه این را هم باید متذکر شوم که در کتابی که به منظور جمع کردن احادیث حضرت مهدی (عج)، آن هم فقط از غیر شیعیان، نوشته‌ام همهٔ این روایات را آورده‌ام. اگر آن نوشتار چاپ شود، بیش از ۴۰۰ تا ۵۰۰ صفحه با ترتیب ویژه و خاص خواهد شد. این مقدار که گفتم، فقط حجم خود روایات است و اگر توضیحات و شرح‌ها اضافه شوند، تعداد صفحات بسیار فراوان می‌شود.^۱

۱. امیدواریم این اثر که مرحوم علامه آیت ... جعفری به آن اشاره می‌کنند توسط دست‌اندرکاران نشر آثار ایشان به چاپ رسیده و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

غیر قابل تفکیک بودن مسئله «غیبت»

از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

مقدمه

غیبت، برای امام دوازدهم لازم است و امکان ندارد موضوع حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و بحث مهدویت، از بحث غیبت آن حضرت قابل تفکیک باشد، بحول و قوه الهی و بر اساس نتایج تحقیق در این موضوع و نکات فراوانی که جمع آوری شده است با ذکر شش دلیل به موضوع که «غیبت نمی تواند از امام عصر (عج) جدا شود» می پردازیم.

- ۱- لزوم خالی نماندن زمین از حجت خدا
- ۲- امامت نکردن حضرت مهدی (عج) حتی برای یک روز
- ۳- آیات متعدد قرآن ناظر بر غلبه دین خدا بر ادیان دیگر
- ۴- دلالت «دوازده نفر بودن ائمه»، به خودی خود
- ۵- حدیث ثقلین و اثبات غیبت
- ۶- تعبیر مهم و مشترک در روایات غیر شیعی

لزوم خالی نماندن زمین از حجت الهی

خداوندی که از نیاز بندگانش آگاه است، و شأن اوست که مهربان و آگاه و مدبر باشد، و درخور اوست که با حکمت و درایتش فعلی را انجام دهد، و شایسته است فعلی را حکم کند که در آن رأفت و رحمت او نسبت به بندگان و پایبندی او به عدالت روشن باشد - همان عدالتی که خداوند سبحان خود را به آن ملزم دانسته است - چنین خداوند مهربانی زمین را از حجت و امام خالی نمی‌کند.^۱

۱. به این روایت توجه کنید: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنِ أَبِي

پس خداوندی که برای حضرت مهدی (عج) مقدر نموده که یکی از امامان معصوم باشد، غیر ممکن است که غیبت نداشته باشد زیرا زمین نمی تواند بدون حجت باقی بماند^۱. این موضوع یعنی خالی نماندن زمین بدون حجت

→ عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ. «یعنی خداوند بزرگتر و بلندمرتبه تر است از آنکه زمین را بدون امام عادل رها کند.» در باورقی بعدی، احادیث دیگری در باب لزوم وجود امام بر روی زمین خواهد آمد، ولی در این حدیث شریف، صریحاً به صفات الهی در رابطه با وجود امام اشاره شده است.

۱. احادیث ناظر بر این موضوع، در بابی از اصول کافی با عنوان: «بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ» آمده است. به نمونه هایی از آنها توجه کنید:
- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي هَمزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضاً مُنْذُ قَبَضَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ مُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ. یعنی: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود به خدا قسم خداوند از زمانی که روح حضرت آدم را قبض کرد، تا کنون، زمین را خالی نگذاشته است مگر آنکه پیوسته امامی در زمین موجود بوده تا به سوی خداوند هدایت کند و حجت خدا بر بندگانش باشد، و خدا زمین را بدون امامی که حجت باشد، باقی نمی گذارد.

- عَلِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ أَبِي هَرَّاسَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ. یعنی: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود اگر امام فقط یک ساعت روی زمین نباشد، اهل خود را فرو می برد، همچنانکه دریا اهل خود را فرو می برد.

- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ وَ

الهی، به قدری مهم است که در روایات چنین آمده که: حتی اگر دو نفر روی کره زمین باشند، باید یکی از آنها امام باشد.^۱

امامت نکردن حضرت مهدی (عج) حتی یک روز

می دانیم که امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۳۲

→ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْفًا إِنَّ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا زَادَهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا نَقَصَتْهُ لَهُمْ. یعنی: امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به راستی زمین تهی نماند جز اینکه باید در او امامی باشد برای آنکه اگر مؤمنان چیزی افزودند (به احکام خدا) آنها را به حق برگرداند و اگر چیزی کاستند برای آنها تکمیل کند و رفع نقصان نماید.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ. یعنی خداوند بزرگتر و بلندمرتبه تر است از آنکه زمین را بدون امام عادل رها کند.

۱. در اصول کافی یک باب با همین عنوان آمده که احادیث مذکور، ذیل آن باب ذکر شده است: بَابُ أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ؛ یعنی، باب در احادیث ناظر بر اینکه اگر دو نفر روی زمین باشند، باید یک نفر آنها امام باشد. منظور علامه آیت الله جعفری از این دلیل، آن است که اگر امام زمان علیه السلام غائب نمی شد و حتی از شر دشمن محفوظ می ماند و به مرگ طبیعی هم از دنیا می رفت، باز هم قرن ها بود که دنیا بدون امام می ماند! و چون چنین چیزی محال است، لازمه اش آن است که امام دوازدهم در غیبت باشد، تا زمین اهل خود را فرو نبرد.

هجری شمسی متولد شدند. امامت ایشان پس از شهادت پدرشان حضرت هادی علی بن محمد علیه السلام در سال ۲۵۴ هجری شمسی و در سن ۲۲ سالگی آغاز شد. البته قول مشهور نزد شیعیان برای شهادت حضرت هادی علیه السلام، سال ۲۶۰ هجری شمسی است، اما اگر بعضی نکات پیرامون امام حسن عسکری علیه السلام را که در دیدگاه شیعیان وجود دارد و معتقدند که امام را مسموم و شهید نموده‌اند، حذف کنیم و حتی بگوییم امام علیه السلام در همان سال ۲۵۴ هجری شمسی بعد از مرگ طبیعی پدرش یعنی مرگ محتوم که خداوند بر هر فردی به طور طبیعی مقدر کرده است به امامت رسیده، و حتی قبول کنیم که در موضوع وفات حضرت عسکری علیه السلام، هیچ جرم و جنایتی اتفاق نیفتاده و کسی بطور مستقیم یا غیر مستقیم باعث شهادت ایشان نشده است، باز هم امامت امام حسن عسکری علیه السلام شش سال است.

عنایتی هست که روی این مطلب باید تکیه شود که خداوند سبحان با حکمتش امامت ایشان را شش سال مقدر فرموده و این مقدار، بر اساس حکمت خدا کافی بوده است. خداوند ایشان را «امام و پیشوا» قرار داده، و

حضرت عسکری علیه السلام نیز در همین شش سال تمام و کمال نیاز مردم و وظایف خود را انجام داده است. پس شش سال کفایت که ما یک شخصی را بین خود به عنوان «امام» داشته باشیم و از این مدت چنین برداشت می‌کنیم که اراده خداوند همین بوده که امام حسن عسکری علیه السلام شش سال امامت کنند.

اما چرا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، تاکنون حتی یک روز هم امامت نداشته است^۱؟ زیرا تا

۱. امامت ائمه اطهار علیهم السلام دو وجه دارد: وجه آسمانی که به نصب الهی است، و وجه زمینی که مبتنی بر اقامه مردم است. در وجه آسمانی، امام به نصب الهی به امامت می‌رسد. و به نظر بیشتر عالمان شیعه، از جمله مرحوم آیت الله جعفری، از بدو تولد مقام امامت را دارند، گرچه نصب به جایگاه خاص امامت، پس از شهادت امام پیشینی انجام می‌شود. در این جایگاه، امام چه در خانه نشینی یا زندانی بودن، امام است. ولی در وجه دوم، مردم وظیفه دارند که امام را در جایگاهی بنشانند که جامعه بیشترین و بهترین بهره را از حضرتش ببرند. حدیث مشهور که امام را به کعبه تشبیه کرده، هر دو وجه را نشان می‌دهد. خداوند به کعبه شرافتی داده که به دلیل آن، مردم وظیفه دارند نزد آن بروند و کسب فیض کنند. اما اگر به این وظیفه تن ندهند، فضیلت کعبه یک سر سوزن کم نمی‌شود، بلکه مردم باید پاسخ قدرناشناسی خود نسبت به این موهبت الهی را بدهند. باری، «کلمه امامت»، کلمه ای مشترک است که به هر دو وجه اطلاق می‌شود. لذا می‌توان بر اساس معنای دوم امامت گفت که امیرالمؤمنین علیه السلام در دوره بیست و پنج ساله خلفا، امامت نداشت، زیرا مردم منصب و امارت و افتاد و قضاء را به ایشان نداده بودند. آنچه

زمانی که پدر بزرگوارشان در قید حیات بودند امامت، مخصوص ایشان بود، و طبق روایات اگر دو امام داشته باشیم و یکی از ایشان به تقدیر خداوند تبارک و تعالی امام ناطق باشد، ناگزیر دیگری سکوت خواهد کرد^۱.

→ مرحوم آیت الله جعفری در اینجا بیان می‌کند، همین مطلب است. بر اساس دروس مختلف امامت که ایشان در طول عمر پر برکت خود داده بودند، دو نکته در دیدگاه ایشان روشن است: یکی آنکه امام مهدی سلام الله علیه مانند دیگر امامان معصوم، از نخستین لحظه تولد، واجه شایستگی‌ها و کمالات امامت بودند، گرچه منصب رسمی امامت الهی را پس از شهادت امام عسکری علیه السلام گرفتند. دوم این که امام مهدی (عج) دست کم از نخستین روز پس از شهادت پدر بزرگوار، وارد مرحله غیبت شدند، یعنی در مورد آن امام همام، امامت با غیبت همواره قرین بوده که، روز ظهور چنین است.

نتیجه این دو نکته آن است که امام مهدی (عج) هرگز امامت به معنای دوم نداشته است، زیرا مستقیماً (تأکید می‌کنیم: مستقیماً) در دسترس مردم نبوده است، چه در دوره غیبت صغری و چه غیبت کبری. این توضیح - که بر گرفته از مجموع آثار مرحوم جعفری است - برای درک بهتر از کلام ایشان و رفع سوء تفاهم آورده شد.

۱. روایات در این باب کم نیستند. به دو نمونه زیر توجه کنید:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَاحِدُهُمَا صَامِتٌ (اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۸). یعنی: راوی می‌گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم آیا می‌شود زمین بدون امام باشد؟ فرمود خیر. گفتم می‌شود زمین دو امام داشته باشد؟ فرمود: دو امام ناطق خیر، و اگر دو امام

تا زمان شهادت پدر را قبول می‌کنیم و اشکالی پیش نمی‌آید که حضرت حجت، امامت نداشته باشند. اما بعد از وفات پدر چه؟ آنگاه چرا امامت نداشتند؟؟ روزی که امام عسکری علیه السلام از دنیا رفتند، امام زمان (عج) غائب شدند و حتی یک روز هم امامت نداشتند. پس اساساً چه نیازی به امامت ایشان وجود دارد؟

لازم است بر این نکته تأکید شود که سؤال و اشکال، به منزله دخالت در حکمت خداوند نیست چرا که چنین دخالت بیجایی را خدا نمی‌پسندد؛ بلکه در واقع می‌خواهیم از خود خدا طلب فهم کنیم. گویا سؤال از خداوند می‌پرسیم:

خداوندا! آنگاه که در آن زمان امامت را برای

→ باشند حتماً یکی ناطق و دیگری صامت است.

در حدیث دیگری توضیح مطلب هم آمده است: هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ عليه السلام هَلْ يَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَفْتٍ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا صَامِتًا مَأْمُومًا لِصَاحِبِهِ وَالْآخَرُ نَاطِقًا إِمَامًا لِصَاحِبِهِ وَأَمَّا أَنْ يَكُونَ [يَكُونَا] إِمَامَيْنِ نَاطِقَيْنِ فِي وَفْتٍ وَاحِدٍ فَلَا (بحار الانوار، ج ۲۵ ص ۱۰۶). یعنی: هشام بن سالم می‌گوید به امام صادق عرض کردم: آیا در یک زمان واحد ممکن است دو امام وجود داشته باشند؟ فرمود: خیر، مگر اینکه یکی از آنها صامت باشد و مأموم، و دومی ناطق باشد و امام بر اولی. اما اینکه دو امام، هر دو در یک زمان و هر دو ناطق، ممکن نیست. لازم به ذکر است که چنین موردی تنها زمان حسنین علیهم السلام پیش آمده است.

مهدی(عج) تقدیر فرمودی، چنین کردی تا مردم از امامت او بهره ببرند! وگرنه خودت که محتاج انبیاء و رسولان و امامان و حجت‌های نیستی. هر چه از ارسال رُسل و انتصاب حُجج انجام دادی، فقط برای استفاده خلق از آنها بوده، نه برای نیاز تو به مخلوقات، و نه برای نیاز تو به انبیا و رسولان.

خدایا! می‌دانیم آن کسی که محتاج است، همانا مخلوقات و بندگان تو هستند و تو به سبب رأفت و رحمتی که بر ایشان داری، هر چه را در حوزه هدایت بدان نیاز دارند برایشان فراهم می‌کنی؛ همچنانکه هر چه را در حوزه زندگانی و حیات دنیوی بدان نیاز دارند تأمین فرموده‌ای. پس مهدی(عج) را امام کردی، که بندگان بهره ببرند ولی چرا او حتی یک روز امامت نفرمود؟

امیداست که با توضیحات فوق، همه جوانب سؤال روشن شده باشد تا بتوانیم از راه‌های مختلف به پاسخ آن‌ها بپردازیم. شیعیان تفسیر خاصی از امامت دارند که از آن عدول نمی‌کنند.

اولاً: تعداد خاصی برای امامان معتقدند که آنرا تغییر نمی‌دهند، دوازده امام نه یکی کم و نه یکی زیاد.

ثانیاً: نه تنها در تعداد، بلکه در ترتیب ائمه هم کاملاً مطیع خداوند هستند و آن امامی را که خدا مقدم کرده، شیعیان مؤخر نمی‌کنند و بالعکس.

از طرف دیگر، اعتقاد درست این است که بگوییم نیاز مردم به نبوت، همیشگی است و چون مدت زندگی پیامبر ﷺ محدود است ولی شریعت و دین او خاتم ادیان بوده و تا قیامت استمرار دارد، پس ناگزیر باید پیامبر ﷺ جانشینانی داشته باشد که مثل خود او باشند در سه بُعد: یکم: عصمت در انجام وظیفه؛ دوم: عصمت در هدایت؛ سوم: عصمت در پیشوایی مخلوقات.

حال که مشخص شد استمرار امامت تا قیامت لازم است، پس ثابت می‌شود که اعتقاد به امامت حضرت مهدی علیه السلام بدون غیبت، نزد شیعه امکان ندارد؛ زیرا ایشان از آغاز عمر شریف خود، نه تنها به اندازه پدران بزرگوارش، بلکه حتی به اندازه یک روز هم امامت را در دست نداشته است.^۱ امام عصر (عج) حتی در سخت‌ترین و سیاه‌ترین دوران‌های شیعه نیز، به دلیل غیبتش امکان ارتباط با شیعیان را نداشته است. پس به ناچار، انجام وظائف

۱. این، همان سخنی است که توضیح آن گذشت.

ایشان و ارتباط و تصرف در امور مردم، موکول به بعد از زمان غیبت خواهد شد؛ و ما هم ناچاریم و باید ملتزم باشیم به اینکه اگر مردم بخواهند مثل امامان دیگر در عصر خودشان، از حضرت مهدی (عج) بهره ببرند، چنین امری باید در عصری بعد از عصر غیبت محقق گردد. این موضوع نشان می‌دهد که زمان امامت ایشان هنوز نرسیده، و بر این اساس لازم است اکنون در پرده غیبت باشند تا روزی - که فقط خدا زمانش را می‌داند^۱ - ظهور کرده و «امامت» فرماید.

۱. در این باب روایات فراوانی در کتب شیعه وجود دارد که تصریح نموده: زمان ظهور را کسی جز خداوند نمی‌داند و هر کس ادعا کند که اطلاعی از زمان ظهور دارد دروغگویی بیش نیست. به این روایت توجه کنید: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْرَمٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ مَتَى هُوَ فَقَالَ يَا مِهْرَمُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَى الْمُسْلِمُونَ» یعنی: راوی به نام مهزم به امام صادق علیه السلام گفت: به من خبر بده از امری که منتظرش هستیم (یعنی ظهور امام مهدی) که چه زمانی است؟ حضرت فرمود: ای مهزم! کسانی که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند و کسانی که عجله می‌کنند هلاک می‌شوند و کسانی که تسلیم امر الهی هستند نجات می‌یابند. حتی در روایت دیگری، امام تصریح می‌کنند که ما امامان هم وقت ظهور را تعیین نمی‌کنیم: عَلِيُّ بْنُ أَبِي حمزة عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ. این دو روایت و احادیث مشابه را ببینید در: اصول کافی، ج ۱ ص ۳۶۸.



آیات ناظر بر وعده الهی مبنی بر چیرگی دینش بر همه ادیان

بی شک خداوند سبحان به صورت قاطع و صریح در آیات متعددی از کلامش، وعده داده که دینش را بر همه ادیان غالب کند. اینجا سؤال پیش می آید که مراد از «دین خدا» در این آیات چیست؟ و مراد، دین کدامیک از پیامبران الهی است؟

در پاسخ باید دانست مراد خدا از دین غالب و پیروز، اولین دینی نیست که توسط رسولش برای مخلوقات فرستاد. بلکه مراد خداوند، دینی است که پیامبر ما حضرت محمد خاتم النبیین و سید المرسلین آورده،

یعنی دین ایشان است که خداوند منان، وعده قاطع داده که آنرا بر همه ادیان چیره می‌سازد. شاید پرسیده شود: این وعده الهی کجای قرآن آمده است؟ پاسخ این است: به تعبیر مختلف، در پنج آیه شریفه از قرآن کریم. جالب است بدانید که دو آیه از این پنج آیه، متمثل هستند. دقت کنید. نه اینکه مشابه هم هستند، بلکه عیناً مثل هم هستند. یعنی این دو آیه از ابتدا تا انتها در تمام حروفشان عیناً همانند هستند. نکته مهم دیگر اینکه این دو آیه که عیناً مثل هم هستند در دو سوره‌ای واقع شده‌اند که اگر چه هر دو از سوره‌های مدنی^۱ می‌باشند، اما فاصله زمانی قابل توجه با هم دارند. اینک به این دو آیه و نیز سه آیه دیگر به ترتیب می‌پردازیم و نکات مهم هر آیه را متذکر می‌شویم.

۱. سوره‌های قرآن را از حیث زمان به دو دسته کلی تقسیم کرده‌اند. تمام آنچه قبل از هجرت رسول خدا از مکه به مدینه نازل شده است را مکی می‌نامند، حتی اگر در مکه نازل نشده باشند، مثل آیات عقبه (یا بیعت) اول و دوم با مردم مدینه. نیز تمام آنچه بعد از هجرت نازل شده است را مدنی می‌نامند، حتی اگر در مدینه نازل نشده باشند مثل آیات جنگ بدر که بین مکه و مدینه نازل شد، و یا آیات فتح مکه که در شهر مکه نزول یافت.

آیه اول: سخن خداوند در سوره توبه ناظر بر غلبه دین الهی

اولین آیه‌ای که مورد بحث قرار می‌گیرد و دلیل بر لزوم غیبت برای امام عصر (عج) است، آیه‌ای در سوره مبارکه توبه می‌باشد. سوره توبه در بحث حاضر، جایگاه مهمی دارد زیرا از آخرین سوره‌هایی است که به پیامبر ﷺ نازل شده و پس از آن، غیر از سوره مائده سوره‌ای نازل نشد^۱. سوره مائده آخرین سوره‌ای است که در روز عرفه در ذی الحجه سال دهم هجرت، در مدینه منوره نازل شد و پس از آن رسول خدا ﷺ کمتر از سه ماه زندگی کرد^۲. چه زمان وفات ایشان را تاریخ نزدیکتر بگیریم یعنی ۲۸ صفر؛ و چه تاریخ دورتر بدانیم یعنی ماه ربیع (طبق روایتی)، بهر حال رسول خدا ﷺ در همان سالی که بعد از آخرین ذی الحجه آغاز شد، از دنیا رفت.

۱. مقصود ایشان این است که در اواخر نزول قرآن و اواخر عمر رسول اکرم ﷺ این وعده داده شده، تا کسی گمان نکند با وفات پیامبر ﷺ، دین او ضعیف شده و هر روز رو به ضعف می‌رود؛ بلکه پیروزی نهائی دین او حتمی است.
۲. آغاز سال عربی ماه محرم و پایان آن ماه ذی الحجه است. مقصود نویسنده آنست که سوره مائده در ماه ذی الحجه نازل شد که آخرین ماه از سال دهم هجری بوده است و پس از آن، رسول خدا سال یازدهم را کامل در قید حیات نبود. سوره توبه هم قبل از مائده نازل شده، پس آیه مورد بحث، تقریباً در آخرین سال حیات پیامبر ﷺ نازل شده است و از این جهت اهمیت دارد.

در سی و سومین آیه این سوره خداوند می‌فرماید:
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^۱.

یعنی: همانا اوست که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آنرا

بر همه ادیان چیره سازد^۲ اگر چه مشرکان را اکراه آید^۳.

۱. سوره توبه آیه ۳۳.

۲. کلمه «اظهار» مصدر باب افعال است، و وقتی در مورد چیزی علیه چیز دیگر استعمال می‌شود، معنای غلبه را می‌دهد. علامه طباطبایی می‌نویسد: «وقتی می‌گوییم دین اسلام را بر سایر ادیان اظهار داد، معنایش این است که آن را بر سایر ادیان غلبه داد. و منظور از همه ادیان، همه روش‌های غیر خدایی است که در بین بشر سلوک می‌شود». (المیزان ج ۱۹ ص ۴۳۱).

۳. آیه مورد بحث در سوره توبه در سیاق قابل توجهی آمده است. ابتدا سخن از فسادهای یهود و نصاری در دینشان به میان آمده و اینکه چه شرک‌هایی ورزیدند و تا آنجا پیش رفتند که مسیح را خدا پنداشتند. سپس در آیه ۳۲ چنین می‌خوانیم: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُضِيَّهُمْ تُوْرَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» یعنی: آنها خواستند که با دهان خود نور خدا را خاموش کنند ولی خدا نمی‌گذارد و دست بر نمی‌دارد تا آنکه نور خود را به کمال و تمامیت برساند، هر چند کافران کراهت داشته باشند. یکی از نکات قابل توجه در این آیه این است که فعالیت‌های مخالفان دین الهی، به هوای قلیلی تشبیه شده که از دهان خارج می‌شود (یعنی فوت کردن) و این کار، در مقابل نور خدا، که نور آسمان‌ها و زمین است، بسیار ناچیز می‌باشد. سپس به صراحت مطرح کرده که خدا نورش را کامل می‌کند و به مخالفت مخالفان کاری ندارد. در مجمع البیان در این باره آمده: این تعبیر از تعبیرات عجیب است، زیرا با همه کوتاهی‌ها هم مطلب را رسانده، و هم ←

مفهوم آیه واضح است ولی چند نکته مهم در آن قابل

ذکر می باشد:

نکته اول در آیه ۳۳ سوره توبه: تأکید مهم «هُوَ الَّذِي»

از حیث قواعد عربی، عبارت «هو الذی»^۱، روی هم

→ شأن اهل کتاب را تحقیر و نقشه‌های آنان را کور و ضعیف معرفی کرده است، چون دهان‌ها تنها حریف خاموش کردن چراغ‌ها و نورهای ضعیفند، نه نورهای بزرگ همچون آفتاب، و نورهای بزرگتر از آن.

بعد از این همه تأکید، باز هم در آیه ۳۳ که مورد بحث است تأکیدهای ویژه ای می‌آورد تا خوانندگان قرآن، گمان نکنند این کامل کردن نور الهی، اختصاص به زمان حضرت موسی و حضرت عیسی دارد. لذا با تأکید «هو الذی» به ارسال رسول آخرش اشاره می‌کند تا معلوم شود سخن از پیروزی دین اسلام است و نشان دهد که اتمام نور و تمامیت آن، و غلبه دین خدا بر ادیان دیگر، در زمان رسولان پیشین اتفاق نمی‌افتد بلکه در دین حضرت خاتم است.

نکته قابل بحث دیگر در همین آیه ۳۳ مرجع ضمیر «لیظهره» است که آیا به شخص پیامبر بر میگردد؟ یا به دین ایشان؟ علامه طباطبایی ذیل آن می‌نویسد: «معنای آیه این است که: خدا آن کسی است که رسول خود محمد ﷺ را با هدایت - و یا با آیات و معجزات - و با دینی فرستاد که با فطرت و حقیقت آفرینش منطبق است، فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غلبه دهد هر چند مشرکان نخواهند و ناراحت شوند. از این معنا به خوبی به دست می‌آید، ضمیری که در «لیظهره» است به دین حق بر می‌گردد، و متبادر از سیاق آیه هم همین است، پس اینکه بعضی احتمال داده‌اند که ضمیر مذکور به رسول برگردد، و معنای آیه این باشد که: «تا وی را بر دشمنان غلبه دهد، و همه معالم دین را به وی بیاموزد» احتمال بس بعیدی است» (المیزان ج ۹ ص ۳۳۹).

۱ . یکی از ابزارهای تعظیم و تأکید در زبان عربی، آوردن جمله اسمیه است،

رفته تأکید است بر عبارت «أُرْسِلَ رَسُولُهُ»، چون اگر خداوند سبحان می فرمود: «اللَّهُ ارسل رسوله» خلاصه تر بود و سه واژه بود، اما اینجا فرموده: هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ رَسُولُهُ، و چهار واژه به کار رفته، پس این تأکید هدفی دارد و هدف این است که بگوید: کسی را که خداوند با حکمتش و علمش، پیامبر خود نموده، به سبب جایگاه ویژه این رسولش و جایگاه ویژه این شریعتش که این رسول آورده، سزاوار است که همان خدا، این دینش را بر همه ادیان چیره سازد اگر چه مشرکان را خوش نیاید.

نکته دوم در آیه ۳۳ سوره توبه: معنای «هدایت و دین حق»

اینجا باید به بخش بعدی آیه توجه شود که خداوند می‌فرماید: «بالهدی و دین الحق»، یعنی خداوند فرموده: من این رسول آخرم را با هدایت و دین^۱ حق فرستادم. سؤال مهمی که به نظر می‌رسد این است: مگر خدا همه رسولان قبلی را بر اساس هدایت و دین حق نفرستاده بود؟! پس چرا فقط این دین را و این رسول را با عبارت «هدایت و دین حق» توصیف می‌کند؟

به طور خلاصه پاسخ اینچنین است که ادیان پیشین، اگر چه هدایتگر بودند ولی در مقایسه با هدایتی که رسول خاتم آورد، هدایت کامل برای جمیع انسان‌ها نبودند. منظور این نیست که آن ادیان، ناقص بودند بلکه منظور این است که آن ادیان، در قیاس با عمر طولانی

۱. در این عبارت، حق مضاف الیه است و دین مضاف. آیا دین غیر حق هم وجود دارد که خداوند چنین تعبیری را به کار برده است؟ علامه طباطبایی می‌نویسد: گفته اند اضافه کلمه «دین» به کلمه «حق»، اضافه‌ای است بیانی، ولی ظاهراً این اضافه در اصل اضافه لامیه بوده، و عنایت لطیفی در آن به کار رفته، و آن این است که هر یک از حق و باطل برای خود دینی دارند که مطابق اقتضای خاص آنها است، و خدای تعالی از بین آن دو، دین حق را پسندیده، برای اینکه خودش حق است و بدین جهت رسول خود را به ابلاغ دین حق گسیل داشته است. (المیزان، ج ۱۹، ص ۴۳۱).

انسانیت، نژاد انسان را در دوره‌ای بسیار کوتاه از عمر طولانی‌اش هدایت کردند. آن مقدار هدایت، نسبت به هدایتی که پیامبر ما آورده است، قابل قیاس نیست. این سخن بر اساس گفته‌ی کسانی است که می‌گویند: بارزترین و واضح‌ترین و کامل‌ترین مصداق هدایت و نیز دین حق، آن است که پیامبر ما صلی الله علیه و آله آورده است.^۱

اینک شش سؤال مهم پیرامون این آیه و آیات مشابه؛ و پاسخ آنها:

۱- چرا فقط دین اسلام، مراد آیه است؟

دانستیم «دین حق» در آیه مورد بحث، فقط اسلام است؛ چون این دین، دینی است که خداوند آنرا برای بشر، تا آنگاه که بر روی این سیاره (یعنی کره زمین) زندگی می‌کند، مقّرر فرموده و دیگر دینی نخواهد آمد.^۲ دقت کنید. تا چه زمانی؟ تا روز قیامت. این حیات، بر روی کره

۱. گفتنی است که علاوه بر آنچه علامه آیت الله جعفری فرمود، مبنی بر اینکه در مقایسه با دین اسلام ادیان دیگر کامل نبودند، نیز می‌توان گفت که همه آنها در بدو تشریح، حق و صحیح بودند ولی دچار تحریف و دگرگونی شدند؛ لذا تنها دین حقی که باقی مانده، اسلام است.

۲. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ، آل عمران آیه ۱۹.

خاکی تا چه زمانی طول می‌کشد؟ نمی‌دانیم. چند هزار سال طول می‌کشد؟؟ نمی‌دانیم. چند عصر و نسل سپری می‌شود؟ نمی‌دانیم. اگر این دین، کامل‌ترین ادیان نبود، نمی‌توانست این همه اعتبار داشته باشد^۱.

ولی یک چیز را می‌دانیم و آن این است که اگر نسل بشر به کمال رسیده و تمام آن چیزی را که برای کمال لازم است را کسب کرده، (چه این کمال را مادی بدانیم و چه معنوی)، قطعاً کسب این کمال مربوط به عصر و دوره زندگی اخیرش بوده، نه دوره زندگی ابتدائی حیاتش. کدام ابتدا؟

۲- کدام نظریه در ابتدای حیات بشر مورد نظر است؟

طبق بیان پیشین، کمال بشر مطمئناً مربوط به انسان‌های نخستین نبوده است. در اینجا فرقی نمی‌کند که حیات ابتدائی انسان را چه زمانی بدانیم و به کدام نظریه معتقد باشیم. چه بگوییم: حیات ابتدائی بشر، هم

۱. این اعتبار به حدی است که دینی به جز آن از کسی قبول نمی‌شود. «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» آل عمران، آیه ۸۸. یعنی اگر کسی غیر از دین اسلام، دینی اختیار کند هرگز از او پذیرفته نمی‌شود.

زمان با وجود فرستاده‌ای از سوی خدا بوده، چنانکه ادیان آسمانی می‌گویند؛ یا بگوییم: بر عمر نسل انسان، دوره‌های بسیار طولانی گذشته است که گاه میلیون‌ها سال تخمین زده‌اند و پیامبری هم از سوی خدا فرستاده نشده بود. در هر دو صورت، کمال بشر مربوط به آن حیات نخستین نبوده است.

این دو نظریه در مورد آغاز حیات انسان بیان شد، چون تصور می‌شود در ذهن شما در مورد آغاز وجود انسان، شبیه‌ای وجود داشته باشد و می‌خواستم آن شبیه و دستاویز را از بین ببرم. وقتی گفته می‌شود: اسلاف بشر، و نیاکان نژاد انسان، ذهن به آنجا می‌رود که آیا مراد ما میمون‌ها هستند یا موجوداتی شبیه میمون یا موجوداتی دیگر از این قبیل!!

مراد من از اسلاف و پیشینیان بشر، نظریه خاصی نیست و فرقی ندارد چه بوده‌اند. بهر حال هر چه که بوده، دوره‌های طولانی بر آنها گذشته است. ما در حد امکان فهم خودمان به طور خلاصه می‌گوییم: هر چه زمان بیشتری بر انسان گذشته، خصوصیت‌های ویژه انسان، بیشتر کامل شده، و تکامل انسان در عصرهای نخستین

نبوده است.

طبق اعتقاد نظریه دوم - که البته من آن اعتقاد را صد در صد درست نمی دانم و فقط نقل می کنم - می گویند انسانیت بر روی کره خاکی آغاز شد در حالی که بشر از حیث خوراک خوردن، مانند سایر موجودات زنده بود، یعنی مثل میمون و خرس برای صید به سواحل می رفته، و همان گونه که خرس برای صید ماهی از چنگال هایش سود می جسته، انسان های نخستین هم سنگی برمی داشتند و در کمین ماهی می ایستادند و به محض دیدن ماهی، سنگ را به آن پرتاب کرده و صیدش می کرده اند^۱.

به هر حال عصرهای زیادی گذشته و اکنون که به تاریخ انسان می نگریم، با وجودی که مجمل و مبهم است، ولی باز هم درمی یابیم که انسان رو به کمال رفته، نه به

۱ . علامه آیت الله جعفری اشاره به سخن داروین می کند که آغاز حیات انسان را تبیین دیگری کرده است. اگرچه حیات انسان طبق آیات قرآن، از ابتدا به همین شکل و قیافه کنونی بوده و با خلقت حضرت آدم شروع شده، ولی داروین می گوید انسان ها در ابتدا حیواناتی بودند شبیه میمون، و کم کم در اثر تنازع بقا و نیز اتفاقات متعدد، تغییر شکل داده اند. ایشان در این بیان می خواهند بگویند سخن ایشان بر آغاز حیات انسان پایه گذاری نشده، که این شبهه ها آنرا متزلزل سازد. آغاز حیات هر چه بوده، ایشان با پایان آن کار دارند و اتفاقا هر چه که آغاز حیات بشر، ضعیف تر بوده، نظریه تکاملی ایشان بیشتر ثابت می شود.

نقص. پیش رفته، نه عقب گرد.

پس تکامل، در آینده زندگی انسان‌هاست نه گذشته آنها؛ و از همین رو دین هم باید در حدّ و اندازه آینده حیات او باشد، حتی آخرین عصر حیات که تکامل یافته. نمی‌توانیم بگوییم که آخرین عصر، خالی از دین است، چون دین تا قیامت هست.

۳- آخرین عصر حیات بشر چه زمانی است؟

اما اینکه آخرین عصر حیات انسان و دوره پایانی وجود او، کی است و چه زمانی خواهد بود؟؟ نمی‌دانیم. اینکه آن آخرین زمان، چگونه است؟؟ نمی‌دانیم. خداوند هم در باره اتمام زندگی انسان، زمان مشخص نکرده و فقط به مرگ همه تصریح کرده و در آیه زیر اشاره می‌فرماید که بعد از نفخه صور (اول) همه موجودات در آسمان‌ها و زمین می‌میرند:

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ^۱.

۱. سوره زمر، آیه ۶۸ یعنی: و صیحه‌ای در صور (اسرافیل) بدمند تا جز آن که خدا (بقای او) خواسته دیگر هر که در آسمان‌ها و زمین است همه یکسر
←

ولی بهر حال می دانیم که هنوز عمر انسان‌ها به سر نیامده، و نژاد انسان پابرجاست. پس دینی که قرار است آخرین دین باشد، و نیازهای انسان‌ها را تا آخرین عصر وجود انسان، به کامل‌ترین شکل و بی‌نقص‌ترین صورت برآورده سازد، حتماً باید کامل باشد؛ چرا که بشر به نهایت کمال انسانی خود خواهد رسید.

۴- طول حکومت جهانی الهی، بعد از ظهور چقدر است؟

با ظهور دولت حق که بر همهٔ ادیان پیروز می‌گردد، این کمال دین و کمال بشر محقق می‌گردد. شاید بپرسید: چه مدتی دوام دارد؟ من نمی‌خواهم عدد بدهم که آن زمان زیاد است؛ یا بگویم آن حکومت کمال، سال‌های معدودی در مقابل آن همه نقص که میلیون‌ها سال طول کشیده، باقی است. اما خودم بشخصه، واقعا بعید می‌دانم که زمان کمال دین، خیلی کمتر از زمان نقص آن باشد. البته نمی‌خواهم صد در صد حرف مرا بپذیرید، ولی واقعاً از حکمت خدا چنین چیزی را به دور می‌دانم که خداوند،

→ مدهوش مرگ شوند، آن‌گاه صیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلاق همه (از خواب مرگ) بر خیزند و نظاره (واقعه محشر) کنند.

بُرّه انسانیّتِ تکامل یافته و کامل شده را از حیث مدت و کیفیت، کوتاه‌تر از بُرّه‌های نقص قرار دهد. برای این ادعا روایت هم داریم که شاید باور نکنید و مرحله اول به ذهن هم خطور نکند که احادیثی داریم مبنی بر اینکه وقتی امام مهدی (عج) ظهور می‌کند، هفت یا نه دوره حکمرانی می‌فرماید. از این روایات می‌گذرم، چون اگر صحت و درستی این روایات هم مشخص شود، از یک سو، عدد خاصی را نشان نمی‌دهد که ما به جهت مدت دوره کمال، بدان یقین کنیم؛ و از سوی دیگر آنچه این دوره از حیات انسانی را تکمیل می‌سازد همانا موضوع «رجعت ائمه» می‌باشد.^۱ این دوره برترین دوره‌ها از حیث

۱. در علم کلام شیعه، مبحث مهمی به نام «رجعت» وجود دارد و از اختصاص‌های شیعه امامیه است. رجعت در لغت به معنای رجوع و بازگشت، و در اصطلاح کلام به معنای بازگشت عده‌ای به دنیا، پس از مرگ و پیش از آخرت است که بنا بر روایاتی، با اندکی فاصله بعد از ظهور امام زمان (عج) و یا بعد از وفات ایشان صورت می‌گیرد. در چیستی و چگونگی رجعت سخن بسیار است و آراء مختلفی وجود دارد. حتی در اینکه چه کسانی بعد از مرگ به دنیا برمی‌گردند، اختلاف است و برخی معتقدند فقط امامان شیعه بازگشت دارند؛ اگر چه برخی دیگر بر این اعتقاد هستند که مؤمنان خالص و مشرکان محض بازگشت می‌کنند. آیات متعددی می‌تواند ناظر بر رجعت باشد. به عنوان نمونه خداوند در آیه ۸۳

←

کمال و انسانیت و نورانیت و اشتمال بر محبوب‌ترین صفات خدایی خواهد بود. همان صفاتی که خداوند پیوسته اراده فرموده بود که در مخلوقش متمثل شود

→ سوره نمل می‌فرماید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» یعنی: و (ای رسول، امت را به یاد آر) روزی که (به عرصه قیامت یا رجعت به دنیا در ظهور امام عصر) از هر قومی یک دسته را که تکذیب آیات ما می‌کنند بر می‌انگیزیم و آنها (برای سؤال) باز داشته خواهند شد. آنچه باعث شده تا مراد آیه را محشور شدن در قیامت ندانیم، وجود عبارت: «مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» است زیرا در قیامت همگان به طور عام محشور می‌شوند، نه گروهی از هر امتی. این تصریح در حدیثی از امام ششم نقل شده که چنین است: عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا؟ قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الْقِيَامَةِ قَالَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِنَّ ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ أَيْ نَحْشُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا وَ يَدْعُ الْبَاقِينَ إِنَّمَا آيَةُ الْقِيَامَةِ قَوْلُهُ وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹۰؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۰). یعنی: امام صادق عليه السلام از حماد سؤال کردند که مردم در باره این آیه: يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا چه می‌گویند؟ حماد گفت: می‌گویند مربوط به قیامت است. حضرت فرمود: آیا خداوند در روز قیامت از هر گروهی عده‌ای را محشور می‌کند!!! و بقیه را رها می‌فرماید؟؟ (خیر اینطور نیست)، و آیه قیامت این آیه است که می‌فرماید: همه را محشور می‌سازیم و یک نفر را هم جا نمی‌گذاریم. اشاره حضرت به آیه ۴۸ از سوره کهف است. علامه مجلسی بیش از ۵۰ نفر از عالمان شیعه را نام می‌برد که اصل رجعت را پذیرفته و روایات آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند؛ و می‌گوید: اعتقاد شیعه به رجعت در تمام دوره‌ها مورد اجماع شیعیان بوده است. در نتیجه باید بگوییم اگر چه در جزئیات آن اتفاق نظر وجود ندارد، ولی عالمان شیعه انکار آنرا جایز نمی‌دانند.

مانند رحمت و محبت و غیره. البته باید به این نکته اشاره کنیم که مراد آن صفاتی نیست که عرفا در اصطلاحات عرفانی خویش از آن یاد می‌کنند. زیرا سخن آنها این است که خداوند مخلوقات را بر هیئت و شکل خود آفریده! (خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهِ)¹. خیر. منظور اینگونه تمثّل

۱. در جوامع روایی فریقین حدیثی نقل شده به این شکل: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهِ». فاعلِ فَعَلِ خَلَقَ که قطعاً الله است و «آدم» مفعول فعل. یعنی خداوند آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را خلق کرد. ولی ادامه روایت ایجاد شبهه کرده، زیرا در مرجع ضمیر «ه» در «صورت» اختلاف است که آیا به الله برمی‌گردد؟ یعنی خدا آدم را به صورت خودش خلق کرده؟ این برداشت، مستلزم این است که خداوند، صورت و وجه دارد و موهم شرک است چون ناظر بر جسمانیت خداست و باطل می‌باشد. پس ضمیر «ه» به چه اسمی برمی‌گردد؟ در این میان عالمان نیز بر اساس اعتقاد به مرجع ضمیر فوق، دو دسته شده‌اند. گفتنی است که برخی دانشمندان اهل سنت ظاهر حدیث را معتبر شمرده و اعتقاد به تأویل و توجیه حدیث ندارند. از جمله ابن عربی است که بسیار بر این حدیث تکیه می‌کند بطوری که تعداد استناد او به آن، حدود ۱۵۰ بار می‌شود، بدون آنکه سندی برای روایت نقل نماید. وی حتی روایتی را که بجای الله در آن کلمه «الرحمن» آمده را می‌پذیرد و می‌گوید: این روایت را کشف و شهود تأیید کرده است. قابل ذکر آنکه خودش همانجا تصریح می‌کند که: «اهل حدیث این روایت (مشمتمل بر الرحمن) را نمی‌پذیرند!» محققان حدیث عامه می‌گویند این روایت از اسرائیلیات است و سند آن نیز ضعیف می‌باشد. محیی‌الدین عربی و برخی عرفا حرفشان این است که بر مبنای وحدت وجود، گویا وجود بشر و خدا یکسان است و این حدیث هم نشان می‌دهد که خداوند، انسان را به شکل خودش آفریده است. علامه آیت الله جعفری ضمن توصیف آخرالزمان

→ می‌خواهد بر این مطلب تأکید کند که در آن زمان، همه صفات نیکو که قرار بوده انسان‌ها داشته باشند و خداگونه شوند، متجلی می‌شود. سپس بلافاصله برای اینکه در ذهن خوانندگان شبهه ایجاد نشود، تصریح می‌کند که مراد من از این بیان، تأیید حدیث مزبور طبق نظر عرفا نیست. لازم است به این نکته اشاره کنیم که روایت مورد بحث با برخی اضافات متفاوت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و کتب حدیثی عامه بسیار نقل شده است. اما در منابع اولیه شیعی تنها سه بار دیده می‌شود. اولین حدیث در اصول کافی از امام پنجم، که ناظر بر این است که اضافه صورت به خداوند، اضافه تشریفی است و خدا به جهت تکریم انسان، آنرا به خودش نسبت داده است. سند این روایت مجهول، و طبق دیدگاه متأخران ضعیف است. علامه مجلسی هم آنرا ضعیف شمرده، ولی توضیح داده که می‌توان آن را با روایات ناظر بر تقطیع حدیث جمع نمود. وی می‌گوید شاید امام باقر علیه السلام از روی تقیه نخواستند متعرض نفی حدیث شوند. دومین منبع توحید شیخ صدوق است که نیمی از روایت را نقل کرده و تقطیع در آن مشهود است و سند ضعیفی دارد.

سومین شکل روایت در دو کتاب شیخ صدوق، یعنی توحید و عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام نقل شده و متن آن چنین است: حسین بن خالد می‌گوید به امام رضا گفتم: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله إِنَّ النَّاسَ يَرُؤُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ لَقَدْ حَدَفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ قَبِّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَ وَجْهَ مَنْ يُشْبِهُكَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۰). یعنی: ای پسر پیامبر، مردم از رسول خدا نقل می‌کنند که فرموده است: خداوند، آدم را بر صورت خودش خلق

نیست.

بحث ما به اینجا رسید که دانستیم در آخرین دوره حیات انسانی باید دین کامل هم ظهور یابد. زمان هم مشخص نکریدم ولی تأکید می‌کنم که خیلی بعید است که نژاد بشر، فقط در آخرین لحظات حیاتش کامل گردد. اگر بخواهیم این ادعا را به شکل یک مثال در آوریم می‌گوییم: اگر خدا به فرد معینی از ما وعده دهد که من در آینده هر نیازی که در حیات دنیوی خودت روی این کره خاکی داری برآورده می‌کنم و در این زندگانی که منتهی به مرگ است، همه درخواست‌ها و آمیال تو را تأمین می‌نمایم، ولی یک ساعت مانده به مرگت این کارها را

→ کرده (آیا صحیح است؟). امام فرمود: خدا آنها را بکشد که ابتدای حدیث را حذف کرده‌اند. (حدیث کامل چنین است که) روزی رسول خدا به دو نفر رسید که یکی از آنها به دومی دشنام داده و می‌گفت: خدا صورتت را زشت گرداند. پیامبر خطاب به او فرمود: «ای بنده خدا! به برادرت چنین مگو، زیرا خداوند این برادرت را به شکل حضرت آدم آفریده است». یعنی نباید به صورت او که شبیه صورت حضرت آدم است توهین کنی. این حدیث هم از سند صحیح برخوردار است و هم متن آن موهم شرک و تجسیم نیست و نیاز به تأویل هم ندارد. تفصیل بحث را ببینید در مقاله: «تحقیق در متن و اسناد حدیث ان الله خلق آدم علی صورته و نقد دیدگاه ابن عربی» از منصور پهلوان و مصطفی آذرخشی، مجله پژوهش‌های قرآن و حدیث، شماره ۲ سال ۸۹، ص ۱۱ تا ۳۴.

انجام می‌دهم! نه زودتر!! آن فرد چه می‌کند؟ بدیهی است که همان یک ساعت را هم غنیمت می‌شمرد. لذا من مطمئنم اگر خداوند هر یک از ما را مخیر کند که یکی از دو زندگی را انتخاب کنیم: یکی همین زندگی فعلی که داریم و دومی زندگی دیگری که در نهایت کمال و خوبی است، یک زندگی آرام که نه آرزویی در آن باشد و نه درد ورنجی؛ نه یک حیات و زندگی مملوّ از دردهایی که فقط در آخرین ساعت زندگی مان آن دردها از بین می‌رود. کدام را انتخاب می‌کنیم؟ معلوم است که دومی را. مسلماً دومی را. (البته اینکه این رنج‌ها در جهان آخرت پاداش و ثواب دارد حرف دیگری است).

آنگاه که برای یک شخص این انتخاب، روشن و بدیهی است، برای کلّ انسانیت هم همینطور خواهد بود. با توجه به حکمت الهی معقول نیست خدائی که با رحمتش مردم را خلق کرده و با رأفتش هدایت فرموده و با حکمت و علمش در برابر ایشان راهی را گشوده که با پیمودن آن راه، به غرض و هدفی که خداوند در ابتدا برای آن خلقشان کرده بود برسند؛ اما این عمل در کوتاه‌ترین دوره حیات ایشان واقع شود! نه، این معقول نیست.

بنابر این مطمئناً آن حیات کریمه و پسندیده‌ای که در دولت کریمه می‌آید، نمی‌تواند کوتاهترین دوره حیات بشر بر روی کره خاکی باشد. دولتی که در آن اسلام و اهل اسلام عزت می‌یابند و نفاق و اهل نفاق، نه اینکه خوار و ذلیل شوند بلکه مضمحل و نابود می‌گردند و ما سعادت‌مندانی خواهیم شد که خداوند اراده کرده؛ این دولت نمی‌تواند زمان کوتاهی را به خود اختصاص دهد.

۵- چرا این وعده، فقط به دست حضرت مهدی انجام می‌شود؟

برگردیم به آیه مورد بحث در سوره توبه. همانگونه که خدا وعده قاطع داده مبنی بر اینکه دین خودش را بر همه ادیان برتری دهد، ناچار و لابد این کار باید به دست مهدی (عج) این امت باشد. اگر بپرسید چرا؟ پاسخ این است: چون دانستی که عدد امامان، نزد شیعه مشخص است و ۱۲ امام می‌باشد^۱. یازده امام که آمده و رفته‌اند.

۱. مقصود علامه آیت الله جعفری این است که اگر تعداد امامان شیعه مشخص نبود و در ۱۲ منحصر نمی‌شد، ممکن بود گفته شود: «قبول داریم، این وعده تحقق می‌یابد ولی به وسیله امامی از تبار امامان شیعه که در زمان‌های آینده خواهد آمد». ولی وقتی تعداد، معین است و نمی‌تواند بیش از ۱۲ باشد، ناچار

می ماند امام دوازدهم.

البته باید این توضیح را بدهیم که گمان نکنید امامان دیگر نمی توانستند چنین محیطی را ایجاد کنند. متأسفانه نشانه بیچارگی و سیه روزی و محنت و رنج بسیار بزرگ نسل بشر، همین بوده که در آن زمانها و آن امامان، بشر نتوانسته اراده الهی را محقق سازد. یعنی اراده الهی این بوده که امامان ما در این دنیا زندگی طبیعی داشته باشند و در حالی که بین مردم هستند، آنها را هدایت کنند. اما از همان اولین امام، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام چنین اتفاقی نیفتاد. ما نمی دانیم اگر ابن ملجم اشقی الآخِرین بر فرق مبارک ایشان ضربه نمی زد، چند سال زندگی می فرمود؟ نیز امام حسن مجتبی سلام الله علیه که تنها ده سال بلکه کمتر، امامت فرمود، اگر مسموم نمی شد چقدر زندگی می فرمود؟ و یا سالار شهیدان علیه السلام اگر در قتلگاه به آن وضع فجیع به شهادت نمی رسید چند سال زندگی میکرد و مردم از

→ باید دوازدهمی زنده باشد تا این امر را محقق کند. ایشان به همین منظور بود که در مبانی بحث که در ابتدای کتاب آمد، بر این مطلب تأکید کردند که مخاطبشان شیعیان ۱۲ امامی هستند.

وجودش بهره می بردند؟ (فاجعه‌ای که در هیچ یک از امت‌های پیشین اتفاق نیفتاده است. امت‌هایی که در قیاس با مسلمانان، این مقدار حقوق واجب هم برای رهبران‌شان وجود نداشته، و این همه سفارش به محبت و مودت نسبت به آنها نشده، چنین فاجعه‌ای حتی مشابه آن هم اتفاق نیفتاده است. چه برسد به کسی که گسترده‌ترین و بالاترین حق را داراست. هیچ فردی از هیچ امتی آنگونه که سالار شهیدان که سید شهیدان اولین و آخرین است، و اصحاب ایشان بر سرشان آمد، مورد ظلم واقع نشده است). به طور کلی این بزرگواران اگر با طاغوت زمانشان رو به رو نمی‌شدند و آن مصیبت‌ها بر سرشان نمی‌آمد چند سال زندگی می‌کردند؟ جواب اینها را نمی‌دانیم. اما این را مطمئن هستیم که خداوند در عصر آنها دینش را بر همه ادیان آشکار و پدیدار ننموده و مسلماً این وعده هنوز محقق نشده است.

۶- چرا انحصار هدایت، فقط به دست یکی از ائمه؟

گفته آمد که قطعاً وعده الهی محقق نشده، و قطعاً این وعده الهی به دست ائمه هدایت و معصومین علیهم‌السلام است و از آنجا که همه ایشان از دنیا رفته‌اند، حتماً به دست تنها

بازمانده این سلسله، امام عصر (عج) محقق می شود.
اکنون این سؤال ممکن است به ذهن خوانندگان
خطور کند که چرا هدایت و تحقق وعده، منحصر به یکی از
ائمہ باشد؟ ما قبول داریم که وعده الهی محقق می شود،
اما چرا به دست دیگری نه؟ شاید تحقق وعده، به دست
شخصی انجام گردد که از سلسله امامان نباشد.

در پاسخ از آیات قرآن کمک می گیریم. نسل بشر
رهبری بهترین رهبرانش را تجربه نموده و متوجه شده
است که آنها هم زمینه خطا داشته اند. خداوند در قصه
حضرت یوسف آنگاه که با زلیخا روبرو شد می فرماید:

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي
إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱

یوسف با آن شأن و مقام اعتراف می کند که من
نمی توانستم جلو نفسم را بگیرم اگر خدا بمن رحم
نمی کرد. چرا؟ چون کسانی که خدا به ایشان رحم می کند،
آنها بی هستند که از آنچه خدا اراده کرده تجاوز نکرده و
رویگردان نمی شوند. پس رهبری مردم باید به دست
کسی باشد که خدا به او رحم کند، و این شخص کسی جز

معصوم نیست^۱. زیرا اگر وعده الهی به دست کسی بیفتد که نتواند آنرا در مجرای صحیحش جاری کند، بشریت در اندوه غرق می‌شود، و وعده الهی همراه با رخنه‌ها و تناقض‌ها می‌گردد، به شکلی که اساساً حکمت «وعده الهی» و نیز مصداق آن از بین می‌رود.

در نتیجه اجرای وعده الهی فقط به دست امام معصومی است که خداوند سبحان مراقب او می‌باشد، به گونه‌ای که خداوند سبحان اگر اراده‌اش بر این بود که خودش این وعده را جاری سازد تفاوتی با آنکه ولی او انجام دهد، ندارد^۲.

برای بیان این وعده مهم حتی اگر یک آیه کریمه در قرآن می‌آمد کافی بود، چه رسد به اینکه با این مضمون چند آیه در قرآن آمده است. در باره آیه اول سخن گفتیم

۱. به نظر می‌رسد مراد علامه آیت الله جعفری از این مطلب، «لطف و رحم کامل و نعمت تمام و جامع» باشد، زیرا رحمت الهی وسیع است و شامل همه بندگان می‌شود و اختصاص به معصومان ندارد.

۲. این سخن اشاره به این دارد که معصومان «عبد کامل» هستند و هوای نفس در ایشان هیچ تأثیری ندارد. لذا هر چه خدا می‌خواهد ایشان همان را می‌خواهند و هر چه ایشان می‌خواهند خدا همان را خواسته است، زیرا طبق آیه: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره آیه ۳۰) ایشان خلیفه و جانشین خدا بر روی زمین هستند.

و اینک به دومین آیه اشاره می‌پردازیم.

آیه دوم: سخن خداوند در سوره صف ناظر بر وعده الهی

پس از بررسی اولین آیه در سوره توبه، اینک به آیه

دوم می‌پردازیم. خداوند می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى
الدِّينِ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^۱

همان گونه که می‌بینید این آیه از سوره صف، در تمام حروف و کلمات عیناً مثل آیه سوره توبه یا برائت است و گویی عیناً تکرار شده است. هر آنچه در آیه اول گفتیم، از تأکید «هو الذی» گرفته، تا معنای «هدی و دین الحق»، و لزوم انجام وعده الهی در زمانی که نباید کوتاه باشد، و مطالب دیگر، همه و همه در این آیه هم جاری است. دو نکته حائز اهمیت^۲ در اینجا اضافه می‌کنم.

۱ . سوره صف آیه ۹.

۲ . در اینجا هم مثل سوره توبه، مرجع ضمیر «ه» در عبارت «لِيُظْهِرَهُ» مهم است. همانگونه که گذشت برخی خواسته اند مرجع ضمیر را «رسول» بشمارند تا معنای آیه این شود: اوست خدایی که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا این رسول را بر همه ادیان چیره کند. سخن علامه طباطبایی در این موضوع، ذیل آیه اول گذشت. در تفسیر نمونه به روشنی مطلب بیان شده که چنین است: در

– علت تکرار و نزول دو آیه عیناً مشابه

توجه به علت تکرار^۱ این آیه مهم است. اینجا از باب

→ اینکه مرجع ضمیر در «لیظهره» اسلام است یا پیامبر، مفسران دو احتمال داده‌اند، ولی قرائن به خوبی نشان می‌دهد که منظور همان دین حق است، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیکتر به ضمیر است، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۱۲).

۱. تکرار یعنی دوباره آوردن یک سخن. تکرار در کلام بشر به عنوان یک ابزار است و هرگاه در راستای تأمین هدف اصلی از وضع الفاظ، یعنی «انتقال معانی» قرار گیرد، مطلوب است. تکرار اگر چه ممکن است در نگاه اول عمل ناخوشایندی باشد ولی باید دانست که در فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف، برای چند امر تکرار را جایز بلکه لازم می‌دانند. اول برای نشان دادن اهمیت موضوع و تأکید بر آن، دوم برای اثرگذاری بر مخاطب، و سوم جلب توجه مخاطب. به ویژه در مسائل مربوط به تعلیم و تربیت، تکرار نقش مهمی را ایفا می‌کند زیرا بر دقت، تمرکز، یادگیری و یادآوری فراگیران می‌افزاید. از این رو امیر مؤمنان فرموده‌اند: «الدرس حرف و التکرار الف». خصوصاً در فرهنگ زبان عربی، تکرار کاربرد گسترده‌ای دارد و با اهداف و غرض‌های متنوعی استفاده می‌شود. قرآن کریم که بارها هدف خود را تزکیه و تعلیم بشر بیان نموده، و عالی‌ترین منشور تعلیم و تربیت است، به بهترین شیوه از این امر استفاده می‌نماید. از آنجا که قرآن به زبان عربی نازل شده، از این اسلوب عربی در تبیین مقاصد متعالی و متنوع خود، بسیار بهره برده است. قرآن پژوهان در بیان حکمت تکرارهای قرآن تحقیق‌های گسترده‌ای انجام داده و بخشی از این حکمت‌ها توسط ایشان استخراج شده است. گفتنی است که مستشرقان و مخالفان قرآن تلاش‌های زیادی نموده‌اند تا تکرارهای موجود در قرآن را نشانه ضعف قرآن و یا تحریف آن بشمارند، ولی این امر توهمی بیش نیست و اگر خوشبین باشیم می‌گوییم نشان از ناآگاهی و عدم تسلط آنها به

←

لطیفه اشاره می‌کنم که خداوند سبحان مثل بعضی از شعرا نیست که قصیده‌ای می‌گویند و بعد متوجه می‌شوند که از آنچه دلشان می‌خواستند کمتر است! بعد چاره‌ای اندیشیده و شعرهای قبلی خودشان را در این شعر به صورت «تضمین»^۱ می‌گنجانند تا طولانی شود! این پدیده

→ اسلوب قرآن و نیز زبان عربی دارد، اگر چه غرض ورزی و مبارزه با قرآن کریم گاه به سادگی مشهود است. حکمت‌هایی که برای تکرارهای قرآن گفته شده، در سه قسمت جاری است: گاه مخصوص الفاظ و عبارت‌ها، گاه مخصوص مفهوم‌ها و معانی، و گاه مشترک بین آندو که بحث از آنها مجال گسترده‌ای می‌طلبد. به عنوان نمونه به چند حکمت اشاره می‌کنیم: تذکر و یادآوری؛ پندپذیری و عبرت‌گیری؛ آگاه‌سازی مجدد؛ تأکید؛ تقریر و جا افتادن در جان شنونده؛ تعظیم و تکریم مطلب؛ وعید و تهدید به منظور بازدارندگی؛ تعدد متعلق بحث؛ طولانی شدن مطلب و ترس از فراموشی؛ دفع توهم احتمالی؛ تعجب؛ مبالغه در مذمت به جهت دور کردن مردم از آن؛ استبعاد؛ ایجاد زمینه تدبیر؛ و حکمت‌های متعدد دیگر که در آیات مختلف دیده می‌شود. در این باب به دو کتاب مهم اشاره می‌کنم. اسرار التکرار فی القرآن از محمود بن حمزه الکرمانی، و اسرار التکرار فی لغه القرآن از محمود السید الشیخون. نیز مقاله‌ای از پریچه ساروی با عنوان تبیین علت تکرار آیاتی از قرآن» در مجله دانشکده علوم انسانی، زمستان ۹۷ شماره پیاپی ۹۶۷.

۱. تضمین یکی از آرایه‌های ادبی است که نویسنده یا شاعر از آن استفاده می‌کند و سخن شخص دیگر یا سخنی دیگر از خود را ضمن نثر یا شعرش می‌آورد. هدف از تضمین، فهم بهتر مطلب یا شعر، و نیز زیبایی آن می‌باشد. تضمین چهار گونه است: آوردن آیه، آوردن روایت، آوردن ضرب‌المثل، و آوردن شعر. در نهج البلاغه و نیز صحیفه سجادیه نمونه‌های بسیار زیبایی از تضمین دیده می‌شود.

زیاد اتفاق می افتد و کسی نیز شاعر را مؤاخذه نمی کند، زیرا سرقت ادبی نکرده و سخن را از شخص دیگری نگرفته، بلکه سخن خودش را دوباره آورده است.

اما خداوند علیم حکیم آیه را تکرار نمی کند که سوره ای را طولانی سازد. شأن پروردگار از انجام چنین کاری اجل است. بلکه آیه را تکرار فرموده تا با این کار، تأکید را برساند و به ما بفهماند که این وعده الهی، وعده ای است قاطع و روشن و صریح که خُلف وعده در آن نیست زیرا خدا خُلف وعده نمی کند.

قابل ذکر است که دو آیه اگرچه مدنی هستند، ولی فاصله زمانی قابل ملاحظه ای دارند و این خود نشان از اهمیت موضوع دارد و ناظر بر این است که سخن از این وعده خدا، منحصر در یک زمان و برهه خاص نبوده است.^۱ بعد از این، سه آیه دیگر را هم بحث خواهیم کرد که

۱. اگر سخن از این وعده، فقط در سوره توبه می آمد، که دانستیم از آخرین سوره های قرآن است، ممکن بود این شبهه پیش بیاید که از ابتدا چنین تقدیری مطرح نبوده، و چون اواخر عمر پیامبر ﷺ رسید و دین ایشان آنچنان که باید پیروز نشد، خداوند اراده فرمود که چنین وعده ای بدهد. منظور علامه آیت الله جعفری این است که این دو آیه هر دو مربوط به آخر عمر رسول گرامی اسلام ﷺ نیست بلکه فاصله زمانی متناهی دارند، اگر چه هر دو مدنی هستند.

همه روی هم، استمرار خبر دادن از این واقعه را نشان می دهند.

- سخن از جایگاه مشرکان نسبت به وعده الهی

نکته دیگری که باید اضافه شود، توجه به آخر آیه است که ناظر بر قطعیت ماجرا است. شاید خواننده آیه پیش خود فکر کند که مشرکان عالم که نمی گذارند دین خدا غالب شود! گویا خدا در جواب چنین سؤالی می فرماید: **وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**، یعنی حتی اگر مشرکان را خوش نیاید. با این عبارت خداوند می خواهد نشان دهد که من به نارضایتی کسی اهمیت نمی دهم و چه کفار خوششان بیاید یا نه، حتما وعده ام را عملی می سازم. این تأکید آخر در دو آیه سوره های توبه و صف، در انتهای آیه سوم که هم اینک می آید به شکل دیگری جلوه می کند^۱.

آیه سوم: سخن خداوند در سوره فتح ناظر بر وعده الهی

بعد از بحث از دو آیه قبلی ناظر بر وعده الهی، که عینا مثل هم بودند، اینک به آیه سوم می رسیم که با آندو فقط

۱. این عبارت کلاً از مترجم است و از فحوای کلام علامه آیت الله جعفری برداشت شده، اگر چه تصریح بر آن نبوده است.

در بخش آخر تفاوت دارد. خداوند در سوره فتح

می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ^۱ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا^۲.

یعنی او همان خدایی است که رسولش را با هدایت و دین حق
فرستاده، تا دین او را بر همه ادیان غالب سازد^۳، و خدا برای شهادت
کافیست^۴.

۱. در این آیه و دو آیه پیشین، عبارت «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» مشترک است. در
مورد این بخش گفتنی است که «ال» در «الدین» خود برای استغراق است، یعنی
همه مصادیق دین را در بر می‌گیرد و عام است. پس دین حق بر تمام دین‌ها
پیروز می‌شود. اما خداوند، تأکید را دوجندان فرموده و با عبارت «كُلِّ» باز هم نشان
می‌دهد که هیچ دینی از مغلوب شدن مستثنی نیست (کنز الدقائق، ج ۱۲
ص ۳۰۹).

۲. سوره فتح، آیه ۲۸.

۳. در باره مرجع ضمیر «ه» در «لیظهره» توضیح کافی ذیل آیه سوره توبه و
نیز صف داده شد.

۴. آیه مورد بحث آیه ۲۸ سوره فتح است و بلافاصله، آخرین آیه این سوره
می‌باشد که آغازش چنین است: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ
رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ
مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ... مرحوم طبرسی به نکته قابل توجهی در اینجا اشاره کرده و
می‌نویسد: در آیه ۲۸ خدا فرمود که او همانست که رسولش را بر اساس هدایت و
دین حق، فرستاده تا ... و اینک بلافاصله نام رسولش را تصریح می‌کند و
می‌فرماید: رسولش محمد است؛ تا کسی شبیه ایجاد نکند و واژه «رسول» را عام
بپندارد (مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۲).

همه نکاتی که در دو آیه پیشین ذکر شد، اینجا هم صدق می‌کند^۱ و لذا تنها به نکته‌های جدید بسنده می‌کنم.

نکته اول: شهادت خداوند بر این امر

همانطور که می‌بینید دو بخش ابتدائی آیه فوق، با دو آیه قبلی که بحث کردیم، هیچ تفاوتی ندارد. اما در فراز سوم آیه به جای عبارت «لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» که در آیه‌های سوره‌های توبه و صف بود در اینجا عبارت «كَفَى بِاللَّهِ

۱. یکی دیگر از نکته‌ها که در هر سه آیه، یکسان و قابل توجه است معنای «هدی» می‌باشد. مفسران به تفصیل معنای هدایت و دین حق را تبیین نموده‌اند. در تفسیر آیت الله طیب، هدایت با تکیه بر روایتی به این شکل معنا شده است. ایشان می‌نویسد: «هدایت همان گفته پیامبر است که فرمود: «... يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»؛ یعنی: ای مردم، بخدا قسم هیچ چیزی که شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش دور کند، باقی نگذاشتم مگر آنکه بدان امر کردم، و هیچ چیزی که از بهشت دورتان سازد و به آتش نزدیکتان کند باقی نمانده مگر آنکه شما را از آن نهی کردم» پس شرط هدایت کامل شده و هیچ نشانه‌ای برای رسیدن به بهشت، و نهاده نشده است (اطیب البیان، ج ۱۲، ص ۲۱۸). حدیث در خطبه پیامبر در حجة الوداع نازل شده و آغاز آن چنین است: أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ فَقَالَ... (اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴).

شَهِیداً را می‌بینیم.

به نظر من عبارت «كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً»^۱ در این آیه
سوره فتح، از حیث دلالت قوی‌تر است از عبارت «لَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ» در دو آیه سوره صف و توبه. این عبارت در
سوره فتح بدین معنی است که خداوند سبحان که آن
وعده را داده، همان کسی است که شاهد و گواه هم هست.^۲

۱. اسلوب «فعل کفی + ب + فاعل + تمیز» از اسلوب‌های پرکاربرد زبان
عربی است که «باء» در آن دلالت بر تأکید دارد و معنای خاصی ایجاد نمی‌کند،
ولی اسم بعد آن با وجودی که مجرور است، فاعل کفی می‌باشد. اسم بعد از «کفی»
یا فعل‌های دیگری که در این اسلوب می‌آیند بنا به دیدگاه اکثر نحویان، تمیز
است و از جمله قبل، ابهام زدائی می‌کند تا معلوم شود که تأکید برای چیست (اگر
چه برخی آنرا حال دانسته‌اند). این الگو در قرآن کریم فراوان آمده مانند: کفی بالله
حسبیا؛ کفی بالله علیما؛ کفی بالله وکیلا؛ کفی بالله نصیرا. گاه بجای الله، کلمه رب
ذکر شده مانند: کفی بربک هادیا و نصیرا. این بسامد فراوان، نشان از خیره‌سری و
حق‌ناپذیری مخالفان دارد که خداوند اینچنین به مژات، وکالت و حسابرسی و علم
و نصرت و شهادت خود را به رخ آنها کشیده است.

۲. گویا این جمله در پاسخ مشرکان و منافقان است که هر وعده‌ای پیامبر
اکرم می‌داد، نمی‌پذیرفتند و استبعاد می‌کردند، و می‌گفتند: از کجا معلوم چنین
اتفاقی بیفتد؟ برای راست بودن وعده‌ها بابت شاهد بیاور!! خداوند پاسخ دندان
شکنی داده و می‌فرماید: شما می‌خواهید باور کنید یا نه، به ضرر خودتان است و
شاهد این ادعاها خود خداست و شهادت او کافیهست. برای آنکه به معنای آیه پی
ببریم لازم است به نکته مهمی در سیاق سوره فتح اشاره کنیم. در دو آیه ۲۸ و ۲۹

←

→ سوره فتح، که آخرین آیات این سوره است، خداوند به دو مسأله مهم در ارتباط با «فتح المبین» یعنی «صلح حدیبیه» اشاره می‌کند که یکی مربوط به عالمگیر شدن اسلام است، و دیگری اوصاف یاران پیامبر اسلام ﷺ و ویژگی‌های آنان. قصه از این قرار بود که وقتی پیامبر در سال هشتم به قصد عمره به طرف مکه حرکت فرمود، در بین راه سهیل به عمر و گروهی از مشرکان راه را بر پیامبر بستند و نگذاشتند که سفر ایشان ادامه یابد. سپس قرارداد صلح حدیبیه بین مشرکان و پیامبر امضا شد که فواید زیادی برای اسلام داشت. اما برخی از منافقان و مسلمانان ضعیف‌الایمان که خلیفه دوم در رأس آنان بود با لحن بدی به رسول خدا اعتراض کردند و توهین نمودند؛ به طوری که در کتب شیعه و اهل سنت آمده خلیفه دوم به پیامبر گفت: تا کنون به اندازه امروز در نبوت تو شک نکرده بودم!! (ما شککت فی نبوتک مثل هذا الیوم). پیامبر وعده الهی را به آنان گوشزد کرد که خدا فرموده سال آینده بدون هیچ زحمت و رنج و خونریزی وارد مکه می‌شوید و سپس، هم خیبر و هم مکه را فتح می‌کنید؛ ولی آنها استبعاد کرده و شاهد خواستند. خدا در آیه ۲۸ که مورد بحث ماست می‌خواهد بگوید اگر خداوند از طریق پیامبر به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می‌شوید، و مراسم عمره را بجا می‌آورید بی آنکه کسی جرأت مزاحمت شما را داشته باشد، و نیز اگر بشارت فتح داده، تعجب نکنید. تازه اینها اول کار است و سرانجام اسلام عالمگیر می‌شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت. چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (ارسله بالهدی) و آئین او حق است (و دین الحق) و هر ناظر بی طرفی می‌تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضایی، و سیاسی اسلام، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگویی‌های دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می‌پیوندد ارتباط این پیامبر ﷺ را به خدا به طور قطع بداند

←

نه اینکه مانند فردی از نوع بشر وعده داده باشد و در هنگام انجام وعده، غائب باشد، یا مرده باشد و وصیت کند که وعده او را عملی کنند. در چنین صورتی که خود وعده کننده حاضر نباشد، ممکن است دیگران سهل انگاری کنند و به قول و وعده متوفی عمل ننمایند؛ یا در انجام آن کوتاهی کنند، یا اصلاً فراموش کنند، و یا نسبت به جوانب وعده جاهل باشند.

عبارت «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» به زیبایی می خواهد این مطلب را برساند که خداوندی که شاهد بر مخلوقات است، حالا خودش وعده‌ای داده است پس خودش ضامن اجرای وعده‌هایش هست، و در انجام وعده تخلفی صورت نمی‌گیرد.

→ (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۱۱). حال اینجاست که خداوند به تعریض و کنایه، در آخرین آیه سوره فتح، مخالفان را به این شیوه تخطئه می‌کند که ویژگی باران واقعی پیامبر را به رخ آنان بکشد؛ تا بفهمند آنان که با کفار، شدید نیستند و بین خود رحیم نیستند، «وَالَّذِينَ مَعَهُ» نمی‌توانند باشند. وعده خدا هم تحقق یافت و مسلمانان سال بعد با کمال عزت وارد مکه شدند و نیز فتح‌های بعدی اتفاق افتاد و معلوم شد که وعده‌های رسول خدا ﷺ قطعی بوده است. وقایع موجود در سوره فتح اعم از بیعت شجره و ماجراهای ناظر بر فتح خیبر، و روایات این حوزه بسیار خواندنی و عبرت‌انگیز است و هم در تفاسیر و هم در کتب تاریخی به تفصیل آمده است.

نکته دوم: لزوم توجه به این وعده، حتی برای غیر مسلمانان

کسی که مسلمان است و قرآن را کتاب آسمانی خود می‌داند، باید به وعده‌های خدا یقین داشته باشد؛ اما می‌خواهیم سخن بالاتری مطرح کنیم. این وعده قاطع را دو گروه باید توجه کنند، و صحیح نیست که آنرا باور نکنند. یکی مسلمانان، و دوم غیر مسلمانان که اگر چه به قرآن به عنوان وحی، اعتقاد ندارند، ولی بهر حال این مطلب، بخشی از کتاب‌ها و تاریخ بشر، و قسمتی از تاریخ تفکر اسلامی است. غیر مسلمان هم باید به این بخش اهمیت داده و از آن غفلت نکند.

شاید این سؤال اگر پرسیده شود مسلمان که معلوم است باید باور کند چون کتاب آسمانی اوست؛ اما غیر مسلمان چرا؟؟ گوییم درست است که شخص غیر مسلمان، به قرآن به مثابه کتابی نازل شده از طرف خدا ایمان نیاورده، حتی بالاتر، شاید به خود خدا هم ایمان نداشته باشد، یا خدا را باور دارد ولی همراه او به شریکانی قائل باشد، ولی به هر حال آن هنگام که قرآن را مثل یک کتاب مطالعه می‌کند این وعده را می‌خواند و می‌فهمد که بسیار صریح و روشن است و شبهه یا ابهامی ندارد. از این

جهت است که غیر مسلمان را برشمردم. بنابر سخن پیشگفته، این وعده، وعده‌ای است که هر مسلمانی به آن ایمان دارد، و هر مورخی که تاریخ دین اسلام را نوشته، آنرا ذکر می‌کند. حال این وعده با این همه قاطعیت، چه زمانی محقق می‌گردد؟ در پاسخ باید چنین گفت: محقق نمی‌شود مگر زمانی که قائل باشیم به این نکته مهم، که به وسیله ائمه هدی، در آخرین دوره زمانی خود، که کامل‌ترین دوره طویل انسانیت است، این وعده به وقوع خواهد پیوست. به دست آخرین فرد از ائمه که او «مهدی» ایشان است سلام خدا بر همه آنها باد. مهدی، همان کسی است که خداوند تبارک و تعالی به دست او این وعده مهمی را که در سه آیه فوق بدان تصریح فرموده، محقق سازد.

آیه چهارم: سخن خداوند در سوره مجادله، ناظر بر وعده الهی علاوه بر سه آیه پیش گفته که اسلوب مشابهی داشتند، به وعده‌ای که در این آیه آورده شده توجه کنید:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۱

یعنی: خدا بر خود فرض نموده و مقرر داشته که: البته من و پیامبرانم پیروز می‌شویم، زیرا خدا توانا و پیروزمند است.

در این آیه هم نکات زیر گفتنی است.

نکته اول: نوع غلبه، مادی یا معنوی

در سه آیه پیش گفته (در سوره‌های توبه، صف، و فتح) فعل «لِيُظْهِرَ» داشتیم. واژه شناسان در معنای آن بروز و ظهور قوی، یا معاونت و غلبه را آورده‌اند. اما در این آیه به صراحت، از فعل غلبه استفاده شده، با چند تأکید. به راستی منظور چه نوع غلبه‌ای است؟ برتری مادی؟! ابداء! خداوند متعال نه به رسولانش و نه به مخلوقاتش وعده نداده که آنها به شکل مادی بر همه چیره می‌سازد؛ (منظور من از غلبه مادی، همان است که در ادبیات معاصر از آن به غلبه فیزیکی تعبیر می‌کنند). از قضا جسم پیامبران از حیث مادی و فیزیکی، همواره در آزار و اذیت بوده و حتی بسیاری از ایشان کشته می‌شدند. پس خداوند، ضمانتی مبنی بر غلبه جسمی و مادی رسولانش نداده است.

برای این سخن به آیاتی از قرآن که در باره یهود گفته شده، استناد می‌کنیم. آنجا که در سوره بقره، سخن از

نبوت حضرت موسی و عیسی به میان آورده و به یهود می‌فرماید: همانا به موسی کتاب دادیم و بعد از او پی در پی پیامبران فرستادیم و به عیسی بن مریم دلائل روشن دادیم و او را به وسیله جبرئیل تأیید نمودیم. سپس در ادامه همان آیه، به کشته شدن پیامبران تصریح کرده، باز هم خطاب به یهودیان با لحن سؤالی توبیخی می‌فرماید:

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ؟^۱

یعنی: پس چرا هر وقت پیامبری با دستوری که مایل نبودید سوی شما آمد تکبر کردید و در نتیجه، گروهی (از پیامبران) را تکذیب نموده و گروهی را می‌کشتید؟!

در آیه مزبور خداوند یهود را توبیخ می‌کند به اینکه: آیا این منش و سیره شما صحیح است که دوست دارید خداوند پاک و منزّه، فقط همانی باشد که خواسته‌ها و تمایلات شما را برآورده سازد!! نه خداوندی که بر شما مهیمن و مسلط است! به عبارت دیگر شما خدایی می‌خواهید که بر شما نظارت و کنترلی نداشته باشد، و

فقط کارگزار شما بوده و آرزوهایتان را تقدیمتان کند!! با این حساب که شما کرده اید، چون پیامبران من حاجات شما را برآورده نکردند شما اعمال شنیعی انجام دادید. برخی از رسولانم را کشتید و برخی دیگر را تکذیب کردید. آیا این درست است؟! همین مسئله را خداوند در آیه‌ای دیگر تأکید می‌کند و بنی اسرائیل را به جهت این ویژگی اخلاقی سرزنش می‌فرماید. آنجا که در سوره مائده، مشابه آیه سوره بقره را می‌بینیم:

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا، كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ^۱.

یعنی: از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به آنها فرستادیم (اما) هر وقت پیغمبری تعلیماتی که دلخواهشان نیست بیاورد گروهی را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشتند.

در سومین آیه‌ای که به جهت اثبات اینکه مراد خدا نصرت مادی و بدنی رسولانش نبوده، بدان استشهاد می‌کنیم این آیه است، که خداوند صریحاً به مقتول شدن انبیا تصریح کرده و با لحن سؤال می‌فرماید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَوَّابُونَ أَمْ لِي لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ
يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ
تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۗ

یعنی: هنگامی که به آنان گویند: به آنچه که خدا [بر پیامبر اسلام] نازل کرده ایمان آورید، گویند: به توراتی که بر خود ما یهودیان نازل شده ایمان می آوریم و به غیر آن - در حالی که حق است و تصدیق کننده توراتی است که با آنان است - کفر می ورزند. بگو: اگر شما [از روی درستی و راستی به تورات] مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می کشتید!

می بینید که خداوند در آیات بسیاری تأکید می کند که پیامبرانش برخی و برخی، هم تکذیب و هم مقتول، این را تأکید کردیم که: هم تکذیب می شدند هم مقتول؛ تا خیال نکنید که یهود، پیامبرانی را می کشتند که به صدق و راستی توصیفشان کردند و به راستگویی آنها ایمان داشتند! نخیر. همان پیامبرانی را که می کشتند، دروغگو هم می شمردند و تکذیبشان می نمودند. پس برخی را هم تکذیب می کردند و هم می کشتند و برخی را که به دلائلی نمی توانستند بکشند و زنده می ماندند، فقط تکذیب می کردند.

خلاصه آنکه در این آیات خداوند سبحان به یهود می‌فرماید: اگر رسولی برای شما فرستاده می‌شد و مطالبی خلاف میل‌تان می‌آورد، شما خود را بزرگتر از خدا می‌دانستید! و خود را در جایگاه می‌دیدید که انگار شما باید که بر خدا چیزی را واجب می‌کنید! و چنین واجب کرده‌اید که خدا باید هر چه را میل دارید اجابت کند! نه اینکه خدا بر شما مسلط باشد و با عدل و حکمتش هر چه را می‌خواهد بدان حکم کند! چون اینگونه پندار غلطی نسبت به خدا داشتید با پیامبران او آنگونه تعامل کردید؛ پس هر کجا که زورتان نرسید پیامبران را بکشید و یا موانعی بر سر راهتان در کشتن آنها ایجاد شد، فقط به تکذیب اکتفا نمودید. ولی بقیه را هم تکذیب کردید و هم کشتید.

همه این‌ها را مطرح شد تا آن ادعایم را اثبات کنیم که خداوند سبحان به مخلوقاتش، چه مؤمن چه کافر وعده نداده است که از جسم پیامبرانش حمایت و مراقبت می‌کند به گونه‌ای که دست جنایتکاران به آنها نرسد، و کسی نتواند آزاری بدانها برساند. خیر. خداوند چنین قولی نداده که پیامبرانش حتی از شدیدترین آزارها- که

کشته شدن است - به دور باشند.

نکته دوم: زمان انجام وعده

پس از توجه به نکته مهم فوق، این سؤال ایجاد می‌شود که وعده موجود در آیه ۲۱ سوره مجادله چه زمانی تحقق می‌یابد؟ با وجودی که دیده‌ایم همیشه تاریخ، پیامبران و مؤمنان در آزار و اذیت بوده‌اند و خفقان و ظلم بر آنان تسلط داشته، پس چه زمانی است که خداوند وعده غلبه خود و رسولانش را در آن مطرح می‌کند؟

پاسخ می‌دهم که ناگزیر این وعده باید زمانی محقق شود که مهدی (عج) امت عجل الله تعالی فرجه الشریف در انتهای حیات نسل بشر بیاید. همان زمانی که به قطع و یقین کاملترین دوره حیات و زندگی بشر است. باید مهدی بیاید و آنقدر حکومت کند، تا چشم انسانیت بدو روشن گردد. زیرا اگر چنین نشود، و از حیث طول زمان حکومت، کوتاه باشد، مثل انسانیت، مثل همان انسانی است که در اوائل بحث مثال زدم به این صورت: شخصی که صد سال عمر کرده، و فقط در لحظه آخر حیاتش، به آرزوی دست یابد! و اینگونه به آرزو رسیدن، فایده‌ای

جز حسرت ندارد و کسی از آن سود نمی‌برد^۱.

۱. علاوه بر دو نکته ای که علامه آیت الله جعفری مطرح فرمودند، در آیه شریفه سوره مجادله، نکات مهم دیگری که با بحث حاضر ارتباط تام دارد قابل طرح است.

- واژه کَتَبَ. در قرآن کریم هر جا سخن از کتابت برای خداوند است، منظور نوشتن سطوری بر کاغذ یا چیزهای مشابه نیست، بلکه نوشتن، کنایه از قطعی بودن و ثبت شدن امر مربوطه دارد که در حوزه احکام عملی با عنوان «واجب» از آن یاد می‌شود. چه به شکل فعل معلوم بیاید، مانند آیه مورد بحث؛ و چه به شکل فعل مجهول بیاید، مانند آیه ۱۸۰ سوره بقره در وجوب وصیت، یا آیه ۱۸۳ بقره در وجوب روزه، یا آیه ۲۱۶ بقره در وجوب جهاد، و ... در آیه مورد بحث خداوند لفظ کَتَبَ آورده و مستقیماً به الله یعنی خودش نسبت داده، تا از قطعی بودن آن خبر دهد.

- تأکیدهای پی در پی. همانگونه که در نکته قبل گفته آمد، فعل کَتَبَ خود دلالت بر ثبت شدن و قطعی بودن این وعده دارد. پس از آن فعل «أَغْلَبَ» را داریم که معنایش این است: من غلبه می‌کنم. ولی این فعل به تنهایی نیامده، بلکه هم «لام تأکید» در ابتدای آن است و هم «نون تأکید ثقیله» در انتهای آن. این همه تأکید برای چنین امری به چه علت است؟ مسلماً دلالت بر اهمیت موضوع و حتمی بودن آن دارد.

توجه به صفات «قَوِيٌّ عَزِيْزٌ». با توضیحاتی که گذشت و معلوم شد که برای انبیاء، غلبه جسمی و مادی در کار نبوده، دوباره به این آیه ۲۱ سوره مجادله نظر کنید «كَتَبَ اللهُ لِلْأَغْلَبِیْنَ اَنَا وَرُسُلِیْ اِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ». به وعده خداوند در این آیه دقت کنید در حالی که می‌دانید خدا از خُلف وعده منزّه است. چرا؟ چون کسی که به وعده‌اش عمل نمی‌کند، یا به دلیل ضعف است؛ که این صفت در خدا راه ندارد؛ و یا به دلیل وجود شخص دیگری است که از او قوی‌تر است و نمی‌گذارد وعده‌کننده،

آیه پنجم: سخن خداوند در سوره قصص ناظر بر وعده الهی

آیه دیگری که در بحث حاضر و وعده‌های الهی در باره آینده انسان و جهان می‌توان بدان استناد نمود، آیات معروف سوره قصص است.

خداوند متعال در آغاز این سوره می‌فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵)»^۱.

یعنی: طسم (۱) اینها آیات کتاب مبین است (۲) برای آنها که ایمان

→ به قولش عمل کند. این صفت هم برای خدا متصور نیست و خداوند، بسیار بلند مرتبه‌تر از این تهمت هاست.

در آیات قرآنی که با اوصاف الهی ختم می‌شوند، باید دقت کنیم چون این اوصاف، بدون دلیل نیامده و با حکمت خاصی انتخاب شده‌اند و با محتوای آیه مربوطه، ارتباط تام دارند. در این آیه هم وصف «قوی» دلالت دارد بر اینکه محال است خداوند قدرت نداشته باشد تا این وعده پیروزی را عملی سازد. وصف «عزیز» هم نشان از نفوذناپذیری دیگران در اراده الهی دارد.

۱. سوره قصص، آیات ۳ تا ۵.

می‌آورند داستان راستین موسی و فرعون را بر تو می‌خوانیم (۳)
فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت.
فرقه‌ای را زیون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده
می‌گذاشت که او از تبهکاران بود (۴) و ما بر آن هستیم که بر
مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و
وارثان گردانیم (۵).

در این آیات سخن فراوان است ولی تنها به چند نکته
اشاره می‌کنیم.

نکته اول: مضارع بودن فعل «نُریدُ»

شاید در اینجا شبهه پیش آید که: این آیات مربوط به
عصر حضرت موسی است و نشان از پیروزی قوم موسی بر
فرعونیان دارد. پس ربطی به آینده جهان و وعده الهی
نخواهد داشت. در پاسخ می‌گوییم به آخرین آیه دقت
کنید. عبارت «نُریدُ أَنْ نَمُنَّ» فعل گذشته نیست و نشان
می‌دهد این سیره خداوند است و به موسی و فرعون
اختصاص ندارد. چون خدا به زمان ماضی سخن نگفته و
نفرموده: «أَرَدْنَا أَنْ نَمُنَّ» یعنی نفرموده: اراده کردیم - در
زمان گذشته - که با دادن نعمت منت بگذاریم. اگر زمان
آیه، گذشته بود، می‌توانست مخصوص موسی و فرعون
باشد. بلکه در آیه، فعل اراده، به زمان مستقبل و آینده

ذکر شده است؛ یعنی: «می خواهیم منت بگذاریم»، نه اینکه خواستیم منت بگذاریم.

برای آنکه مطلب روشن شود و تفاوت فعل ماضی و مضارع را در آیه سوره قصص کاملاً دریابیم، به آیه‌ای دیگر در قصه‌ای دیگر نظر می‌کنیم. در قصه حضرت یوسف، خداوند پس از بیان ماجراهای متعدد، آنجا که می‌خواهد از لطف خود بر یوسف سخن بگوید، که ما برای یوسف چنین و چنان کردیم و نعمت‌های متعدد به او دادیم، با فعل ماضی سخن می‌گوید و می‌فرماید:

«... وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ...»^۱.

می‌بینید که خدا نفرموده: کَذَلِكَ نُمَكِّنُ... و فعل مضارع استفاده نشده، بلکه زمان فعل «مَكَّنَّا» گذشته است تا معلوم شود سخن از نعمت‌هایی در زمان گذشته بوده، و نیز معلوم شود که این نعمت‌ها فقط مخصوص یوسف بوده است.

اما در آیه مورد بحث در سوره قصص، عبارت «نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ» را می‌بینیم. یعنی سنتِ خداوند سبحان این چنین جاری است که اگر کسانی در مقابل طاغوت‌های ضد

انسانیت، (نه فقط طاغوت‌های یک قوم و قبیله)، به مبارزه برخیزند، ولی طاغوت‌ها پیروز شوند، سنت خدا بر این قرار گرفته که روزگاری بیاید تا همین شکست خورده‌ها، بر طاغوت‌ها پیروز شوند. آن هم سنتی که نه خلف وعده‌ای در آن هست، و نه مانعی بر سر راه آن.

نکته دوم: اختصاص آیه به مؤمنان

اگر به آیه دوم سوره توجه کنیم می‌بینیم که صحبت از آیات کتاب مبین است که بدون هیچ شکی، مراد از آن قرآن می‌باشد. پس معلوم می‌شود مخاطب، مسلمانان هستند. به علاوه در آخر آیه بعدی، عبارت «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» به وضوح دلالت دارد که مراد از مؤمنان در مقابل کافران، کسانی هستند که به رسالت پیامبر ایمان آورده‌اند. پس تاکید این است بر این حقیقت که مؤمنان آن روز که در مکه تحت فشار بودند و نیز مؤمنان عصرهای دیگر، باید از شنیدن این داستان به این حقیقت برسند که قدرت دشمن هر قدر زیاد باشد، و جمعیت و نفرات و نیروهایشان هر قدر فراوان باشد، و مردم با ایمان هر قدر در اقلیت و تحت فشار باشند و ظاهراً کم قدرت، هرگز نباید ضعف و فتوری به خود راه دهند؛ زیرا در برابر قدرت

خدا همه چیز آسان است.

خدایی که موسی را برای نابود کردن فرعون در آغوش فرعون پرورش داد، خدایی که بردگان مستضعف مصری را به حکومت روی زمین رسانید، و جباران گردنکش را خوار و ذلیل و نابود کرد، و خدایی که کودک شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود و هزاران نفر از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت، قادر بر نجات شما هم هست.

آری، هدف اصلی از این آیات مؤمنانند و این تلاوت به خاطر آنها و برای آنها صورت گرفته است. مؤمنانی که می‌توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند.

نتیجه: زمان انجام وعده خدا در آیات پنجگانه

استدلال سوم ما در امر لزوم غیبت مهدوی، وعده‌های خداوند در قرآن بود که به تفصیل و با استناد به پنج آیه در مورد آن بحث کردیم. آیا ممکن است بگوییم این همه وعده‌های الهی، فقط برای این است که خدا خواسته قلب‌های ما را تقویت نماید! و جان‌های ما را پر از امید کند! و خلاصه، بدترین تعبیر اینکه همه این وعده‌ها

سرابی بیش نیست که تشنه‌ای از دور گمان می‌کند آب است! آیا در مورد این همه وعده در قرآن می‌توان چنین چیزهایی گفت؟؟ معاذ الله! خداوند اجل از این تعابیر است. او وعده که می‌کند قاطعانه است، چون راستگوترین گوینده‌هاست و او هرگز در وعده‌هایش تخلف نمی‌کند و بسیار صادق است.

پس استدلال سوم که بر پایه اثبات وعده خداوند در قرآن کریمش بنا شد، همان است که اگر چه در ساختارهای متفاوت و تعابیر گوناگون ذکر شده، ولی در معنا و مفهوم، متفق هستند؛ و آیه‌ها را دیدید:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» و «وَأُتْرِيذُ
أَنْ تُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَ
جَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»، و «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» با سه بار
تکرار.

پس این وعده به دست آخرین حجت الهی. همان کسی که نزدیک به ۱۲۰۰ سال قبل به دنیا آمده، به حقیقت می‌پیوندد.

چرا؟ چون او آخرین حجت خداست و خدا غیر از او حجتی ندارد؛ زیرا پیامبر اسلام، آخرین پیامبران بوده، و

امام زنده‌ای هم غیر از او بر روی کره زمین وجود ندارد. (البته مراد زندگی اول امامان یعنی قبل از رجعت^۱ است، و الا بعد از رجعت، طبق اعتقاد معتقدان به آن، همه امامان زندگی ثانویه‌ای دارند).

وقتی هیچ حجتی بر روی زمین غیر از او نیست، نه پیامبری و نه امامی، معین می‌شود که ظهور وعده الهی فقط به دست اوست. شاید گفته شود که مگر دست خدا بسته است؟! شاید حجت دیگری بیافریند؟؟ خواهیم گفت که ما در ابتدای بحث گفتیم که به اعتقاد شیعه، تعداد امامان نزد خداوند ۱۲ امام است و مهدی امت عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین امام است و نیز گفتیم که مخاطب این بحث، فقط شیعیان هستند. پس اگر این وعده صادق باشد - که البته هست - چاره‌ای نیست جز اینکه این مهدی امت، و این آخرین حجت، غیبتی داشته باشد که این غیبت، بین ولادت او، با ظهورش و تحقق وعده الهی به دست او، فاصله بیندازد. خواه این غیبت

۱. رجعت یکی از اعتقادات خاص شیعیان است که در مورد آن قبلاً سخن گفتیم. این اعتقاد، بر اساس احادیث متعدد بنا شده و برخی آیات نیز می‌تواند گواه آن باشد. بر مبنای این اعتقاد، همه ائمه شیعه از امیرالمؤمنین گرفته تا آخر، دوباره به دنیا باز می‌گردند و امامت می‌کنند.

کوتاه باشد خواه طولانی، فرقی نمی‌کند. در قالب یک مثال قرآنی این موضوع را بار دیگر توضیح می‌دهیم. خداوند وعده کرده که استخوان‌های پوسیده را دوباره زنده می‌کند. آنجا که می‌فرماید:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹)»^۱.

یعنی: «در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است، برای ما مثل می‌زند که چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند (۷۸) بگو: کسی آنها را زنده می‌کند که در آغاز بیافریده است، و او به هر آفرینشی داناست (۷۹)».

پس فرموده که همه استخوان‌ها دوباره زنده می‌شوند، اما نفرموده چه زمانی. شاید میلیون‌ها سال طول بکشد. ما نمی‌دانیم فاصله بین اولین دوره و آخرین دوره نسل بشری و زمان محشور شدن پس از مرگ از نظر زمانی چقدر فاصله است؟! هزار سال؟ صد هزار سال؟ یک میلیون سال؟ نمی‌دانیم. ولی خدا گفته که این اتفاق می‌افتد، پس قطعی است: ... لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ ...^۲. یعنی

۱ . سوره یس، آیات ۷۸ و ۷۹.

۲ . سوره حج، آیه ۴۷.

خداوند در وعده‌اش هرگز تخلف نمی‌کند.

پس غیبت حضرت مهدی (عج) امری ناگزیر است، زیرا از یک طرف، هادی این امت فقط اوست و از طرف دیگر وعده‌های متعددی در قرآن داریم که در قالب الفاظ متفاوت، ولی معنای یکسان آمده‌اند و این وعده‌ها باید محقق گردد. لذا لازمه‌اش این است که بین ولادت مهدی و ظهور او فاصله‌ای بیفتد تا زمان تحقق وعده خدا به دست ایشان برسد.^۱

۱ . منظور علامه آیت الله جعفری این است که اگر ما، وعده خدا را برای زنده شدن پس از مرگ باور می‌کنیم، و چون و چرا نمی‌کنیم، و مشخص شدن زمان خاصی را مطالبه نمی‌کنیم، در این وعده غلبه و ظهور هم باید اینچنین باشیم؛ زیرا خداوند جزئیات را معمولاً مطرح نمی‌کند.

۶

موضوع «دوازده نفر بودنِ امامان» به خودی خود

پس از سه استدلال پیش گفته، و بحث مفصل در باره آیات ناظر بر وعده الهی، اینک به استدلال چهارم در موضوع «لزوم غیبت برای امام عصر» می پردازیم. این استدلال هم مثل دلیل اول، مخصوص شیعیان ۱۲ امامی است؛ لذا برای چهار گروه فایده ای ندارد. گروه اول: کسانی که اساساً معتقد به امامت الهی نیستند.

گروه دوم: کسانی که به امامت قائلند ولی تعداد آن را محدود و مشخص نمی کنند، و فقط شرایطی مطرح

می‌کنند که هر کس آن شرایط را داشته باشد، امام است و نیاز به نصب الهی نیست. (به عنوان نمونه به برادران زیدی مذهب ما نسبت داده‌اند که می‌گویند: خدا به وسیله رسولش به ما تنها در مورد سه امام خبر داده است که عبارتند از: امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام. ولی بقیه را به واسطه اتصال به اینها خبر داده، و در عددی هم منحصر نکرده است. پس هر کس این ویژگی‌ها را داشته باشد امام است: فاطمی باشد یعنی از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام. قیام با شمشیر کند، و به جهاد و احیاء دین رسول الله دعوت نماید. چنین کسی بر ما امام است و لازم است که با او بیعت نموده و اطاعتش نمائیم). گروه سوم: کسانی که به امامت معتقدند و آنرا منصبی الهی هم می‌دانند، و حتی لازم می‌دانند که انتخاب امام هم حتماً به دست خداست و در این باب، به آیه زیر هم استناد می‌کنند که خداوند می‌فرماید:

«... وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...»^۱

۱ . سورة قصص، آیه ۶۸ آیت الله طیب ذیل این آیه می‌نویسد: «این جمله را دو نحو می‌توان تفسیر کرد ولی برگشت هر دو به یک مطلب است. شکل اول آنکه «ما» نافی باشد و جمله مستقل، چنانچه در ترجمه اشاره شد، یعنی مردم،

یعنی: «پروردگار تو آنچه که بخواهد می‌آفریند و آنچه را که برایشان بهترین است انتخاب می‌کند. منزّه است خداوند و از هر چه برای او شریک می‌سازند، برتر است».

پس آیه مزبور را قبول دارند^۱، ولی می‌گویند خداوند بر خودش الزامی نکرده که تعداد امامان، حتماً باید عدد معینی مثل ۱۲ باشد. (مثل فرقه اسماعیلیه که با ما دوازده امامی‌ها در شش امام مشترکند و لذا ممکن است گاهی گفته شود که اینها ملتزم به امامت شش امام هستند. در حالی که این چنین نیست و آنها به امامت

→ اختیار جعل نبی و امام و خلیفه ندارند، چون شرایطی در آنها معتبر است که جز ذات اقدس حق نمی‌داند. پس به قلدری و به شورا و مشورت، و به جور و ستم، نمی‌توان جعل خلیفه کرد. شکل دوم آنکه «ما» موصول باشد و مفعول برای فعل مختار، یعنی خدا اختیار می‌فرماید آنچه که خیر و صلاح باشد برای مردم، و مردم خیر و صلاح خود را نمی‌دانند که بتوانند جعل نبی یا کتاب یا امام یا خلیفه کنند» (اطیب البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۷).

۱. منظور علامه آیت الله جعفری این است که گروهی مثل اهل سنت، اساساً این آیه «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» را ناظر بر موضوع امامت نمی‌دانند و به این اعتقاد دارند که امام و پیشوا باید به رأی مردم انتخاب شود. ما با این گروه فعلاً بحثی نداریم و از حوزه استدلال ما کلاً خارج هستند. اما برخی از فرقه‌های شیعه هستند که این آیه را قبول دارند و می‌دانند که انتخاب امام، کار بشر نیست و خدا باید معین کند، اما از طرف دیگر می‌گویند چه بسا خدا امامان دیگری هم معین کرده باشد. اینها هم طرف بحث ما نیستند چون استدلال ما بر پایه ۱۲ نفر بودن تعداد امامان نهاده شده است.

تعداد بسیار زیادی قائلند که فقط شش نفرشان با ما مشترک است. تازه، بین فرقه‌های مختلف آنها در این مورد اختلاف فراوان هست و اصلاً نمی‌توان گفت که اینها به شش امام معتقدند).

گروه چهارم: کسانی که معتقدند امام هفتم غائب است و با ستم در زندان شهید نشده است و مهدی همانا اوست. پس ما با این چهار گروه بحث نمی‌کنیم و روی سخن فقط با کسانی است که پیشوایان معصوم را ۱۲ نفر می‌دانند؛ نه یکی کم و نه یکی زیاد، و تنها ما شیعیان چنین هستیم. نیز مقصود از معتقد بودن، کسی است که هم ایمان دارد و هم در درونش اعتراف می‌کند، و هم ملتزم است به اینکه ۱۲ امامی است، نه اینکه فقط بر زبان جاری نماید.

در اینجا باید بر این نکته پافشاری کرد که چنین کسی امکان ندارد به غیبت امام دوازدهم و ظهورش بعد از غیبت، اقرار نکند؛ چون غیبت، لازمه وجود امام زمان است.

حال که بحث به اینجا رسید، مناسب است سخن مخالفان عقائد شیعه را مانند بوق‌ها و شیپورهایی

بشماریم که بر سر چهارپایان نهیب می‌زند! این تشبیه، تند و گزنده است، ولی متأسفانه چاره‌ای جز این سخن گزنده نیست؛ چرا که معارضان ما بر اساس اصول و قواعد مباحثات فکری، که بشریت مشخص کرده است، معارضه و مناظره نمی‌کنند. بلکه آنها فریاد می‌کشند و چیزی را می‌گویند که گویی خودشان هم نمی‌شنوند و معنای آنرا نمی‌فهمند! و این همان وصفی است که خداوند می‌فرماید:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۲.

یعنی: و مثل کافران (در شنیدن سخن انبیاء و درک نکردن معنای آن) چون حیوانی است که آوازش کنند و او از آن آواز (معنایی درک نکرده و) جز صدایی نشنود، کفار هم (از شنیدن و دیدن حق) کر و گنگ و کورند، زیرا تعقل نمی‌کنند.

۱. نعق به معنای فریاد و صیحه زدن است. از کاربردهای آن فریادی است که چوپان‌ها بر سر گله‌ها می‌زنند. چه چوپان فریاد بزند چه ناسزا بگوید چه حرف خوب بزند، چهارپا فقط صوتی را می‌شنود بدون معنا. این ریشه فقط همین یک بار در قرآن کریم بکار رفته و توییح تندی برای کافران است. مقصود آیه این است که هر چه پیامبران به این کافران توضیح بدهند، فایده ندارد چون آنها مانند چهارپایان فقط صوت می‌شنوند بدون معنا! چون تعقل نمی‌کنند.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

مخالفان ما شیعیان، سخنانی می‌گویند و به ما نسبت می‌دهند که اصلاً سخن ما نیست! کلام شیعیان غیر دوازده امامی را به ما نسبت می‌دهند! و دست آویزی برای طعنه زدن به شیعه می‌کنند!

کمترین سخنی که به این عمل معارضان می‌توان گفت این است که کار آنها نه از باب انصاف است، و نه از باب بحث عقلی، و نه از باب حسن نیت داشتن در مناقشات و مباحثات فکری.

لازم است بر این نکته دوباره تأکید شود: کسی که پایبند به ۱۲ امام باشد، چاره‌ای ندارد جز آنکه ایمان داشته باشد که همه ۱۲ امام کامل می‌شوند، و الا اعتقاد به ۱۲ امام بیهوده می‌گردد. ائمه علیهم‌السلام نسل در نسل، و امامی پس از امام دیگر ادامه یافته‌اند و امام دوازدهمین آنها همان کسی است که اساساً ادامه حیات یافته، تا برای امامت الهی زنده باشد، و آنچه را خدا به خلقش و به رسولش وعده داده، محقق کند.

خداوند از طریق رسولش به ما امت پیامبر - که افتخار می‌کنیم امت پیامبر هستیم - وعده قطعی داده که دینش

را چیره سازد و کلمه خود را متعالی فرماید^۱، و حکمت الهی خویش را تحقق بخشد؛ زیرا که او عادل است که منحرف نمی شود و بخشنده و رؤوفی است که از جایگاه مهربانی و عطوفت بر بندگانش عدول نمی فرماید. نتیجه استدلال این می شود که انحصار ائمه در ۱۲ عدد، انحصاری است که به خودی خود، لازمه ای دارد؛ لازمه ای قطعی و صریح و روشن به اینکه دوازدهمی آنها حتما ظهوری دارد و خواهد آمد، چون اگر ظهور نکند امامان، ۱۱ امام می شوند و این، خلاف مبنای دوازده امامی است. ظهور او هم قطعا بعد از غیبت اوست، چون قبل از غیبتش مسلما ظهوری نداشته است. پس ثابت شد که غیبت امام زمان از ایشان جداشدنی نیست و لازمه اعتقاد شیعه است.



حدیث ثقلین و اثبات غیبت

همه مسلمانان و شما خوانندگان گرامی حدیث ثقلین را شنیده‌اید و این حدیث، که با اختلاف اندک در الفاظ در کتب روایی آمده است، از روایات متواتر هستند^۱ که پیامبر فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا -
كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضِ؛^۲

۱. در مورد روایت متواتر قبلاً توضیح داده شد.

۲. علامه حلی این حدیث را از مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱، ج ۴، ص ۳۶۶ و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، ج ۴، ص ۱۱۰، نقل کرده و می‌نویسد: «نیازی به
←

یعنی: من در میان شما دو چیز گرانبها و گرانقدر باقی گذاشتم، آگاه باشید که اگر به آندو ثقل متمسک شوید هرگز گمراه نمی‌گردید، آندو کتاب خدا و عترتم و اهل بیتم هستند؛ آندو هرگز از هم جدانمی‌شوند تا وقتی که در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

در همه کتب شیعه و نیز برخی از احادیث اهل سنت، عبارت «کتاب الله و عترتی» دیده می‌شود و ما با همین تعبیر کار داریم. اینک در چهار بخش، نکات مهمی را در

→ تحقیق در سند «حدیث ثقلین» نیست زیرا در تواتر آن تردیدی وجود ندارد». سپس قول چند نفر از بزرگان اهل سنت را اینچنین نقل می‌کند: «مناوی عالم اهل سنت در کتابش فیض القدير (ج ۳، ص ۱۴) می‌گوید: سمهودی بر آن است که حدیث از بیش از بیست تن صحابی پیامبر بیان شده است». ابن حجر در الصواعق (ص ۱۶۳) می‌گوید: «حدیث دارای طریقه‌های بسیار است و بیست تن و اندی از صحابه آن را باز گفته‌اند. در برخی از طریقه‌ها، پیامبر آن را در عرفه حجة الوداع فرموده و در برخی دیگر، زمان و مکان آن، در زمان بیماری وفات و در مدینه مطرح شده که حجره پیامبر آکنده از بارانش بوده است. پاره‌ای از طریقه‌ها نیز صدور حدیث از پیامبر را در غدیر خم یا هنگام بازگشت از طائف می‌دانند، به هر روی اختلاف زمان‌ها و مکان‌ها مشکلی نیست زیرا ممکن است رسول خدا به سبب اهمیت موضوع حدیث را مکرر فرموده باشد، تا امت به شأن و مرتبه کتاب خدا و عترت و خاندان او آگاه شوند». ابن حجر در معنای حدیث می‌گوید: «پیامبر قرآن و عترت (اهل و نسل) خود را ثقلین نامیده زیرا هر چیز گرانبها و مورد حفاظت را ثقل می‌گویند و قرآن و عترت او این گونه‌اند، زیرا هر یک معدن علوم دینی و اسرار و حکمت‌های شرعی‌اند، از این رو خلق را به پیروی و آموزش از آنها توجه داده و فرموده است: سپاس خدایی را که حکمت را در ما اهل بیت قرار داد» (نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۳۶).

این باب مطرح کرده، سپس بر موضوع عدم تفکیک غیبت از امام زمان استدلال می‌پردازیم.

معنای «کتاب الله و سنتی» در کتب عامه

در برخی از منابع اهل سنت بجای عبارت «کتاب الله و عترتی» شاهد این عبارت هستیم: «کتاب الله و سنتی». بر این مبنا معنی حدیث چنین می‌شود: من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم، کتاب خدا و سنت خودم. حال که ما بر مبنای حدیث تقلین می‌خواهیم بحث کنیم، شاید چنین سؤالی پیش بیاید: پس تعبیر «کتاب الله و سنتی» را چه می‌گوییم؟؟ که در برخی کتاب‌ها هست.

در پاسخ این سؤال باید یاد آوری کرد که روی سخن ما با کسانی نیست که معتقدند پیامبر بجای آنکه بگوید: من در میان شما قرآن و عترتم را گذاشته‌ام، فرموده باشد: من در میان شما قرآن و سنتم را گذاشته‌ام. اینها مخاطب ما نیستند. من برای اینها استدلال نمی‌کنیم! ولی یک جواب نقضی برایشان داریم و می‌گوییم: اگر فرض کنیم که رسول خدا فرموده باشد کتاب خدا و سنتم را گذاشته‌ام، پس می‌خواسته دهان کسی را ببندد که گفته: «حسبنا کتاب الله»؛ تا بعد از آن دیگر چنین سخنی را نگوید و

دهانش را بسته نگه دارد. چون طبق سخن خودتان، پیامبر فرموده: قرآن و سنتم. و نفرموده که قرآن کافیت!!!

ولی مع الاسف، او همین سخن را که نباید می‌گفت را گفت که: کتاب خدا کافیت! و با این سخنش، مردم را از نوشته‌ها و سخنان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ممنوع و محروم ساخت. این در حالی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که بعد از خداوند صادق‌ترین و راستگوترین فرد است، در ادامه سخنش فرمود: «لَنْ تَضَلُّوا ابدا» یعنی اگر به این دو - قرآن و عترت - متمسک شوید هرگز گمراه نمی‌گردید. ولی او مردم را از یک رکن هدایت، دور ساخت.

ما به آنها کاری ندارم، ولی تأکید می‌کنیم که ما شیعیان به سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیشتر اهمیت می‌دهیم. ایمان ما به ائمه و امامان، و پیروی ما از ایشان، و هدایت جوئی ما از هدایتگری آنها، و اقتداء ما به سنت ائمه، همه و همه بخاطر پیروی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تمسک به سنت ایشان و نیز تمسک به کتاب خداست؛ آنجا که در آیه ولایت فرمود:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱

یعنی: سرپرست شما فقط خداست و رسول او و کسانی که نماز را اقامه می‌کنند و زکات را در حال رکوع می‌دهند.^۲

ما به این آیه ایمان آوردیم و آنرا تصدیق نمودیم و به امید خدا از کسانی هستیم که بلافاصله در سوره مائده، و در آیه بعد از آیه ولایت معرفی شده‌اند. یعنی کسانی که ولایت خدا را پذیرفته‌ایم و از حزب خدا هستیم. همان ولایتی که در این آیه مطرح فرموده:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۳؛

یعنی: و هر که سرپرست او خدا و رسول و کسانی که اهل ایمانند باشد، از حزب خداست و حزب خدا پیروز است.

پس از دو حال خارج نیست که دومین ثقل از زبان پیامبر ﷺ چه چیزی باشد: اهل بیتش باشد؟ یا

۱ . سوره مائده، آیه ۵۵.

۲ . این سخن علامه آیت الله جعفری ما را به یاد کتابی ارزشمند از دانشمند مستبصر تونسلی، آقای تیجانی انداخت. وی کتابی نوشت تا ثابت کند اتفاقاً اهل سنت واقعی، شیعیان هستند. کتاب او با همین نام، یعنی «اهل سنت واقعی» به فارسی ترجمه شده و بسیار خواندنی است.

۳ . سوره مائده، آیه ۵۶.

سنتش؟

اتفاقاً باید تکرار کنیم که اگر فرموده بود سنتم، خواسته که گوینده «حسبنا کتابُ الله» را منع کند و دهانش را ببندد، تا نگوید: حسبنا کتابُ الله! اما متأسفانه در بدترین شرایط و دردآورترین موقعیت، که رسول خدا در شرایط جسمی ناگواری بودند، او همین سخن را بر زبان آورد!

۱. اشاره علامه آیت الله جعفری به ساعت احتضار رسول خداست. در چنان زمان دردناکی، مسلمانان اطراف بستر رسول خدا ﷺ بودند و متأسفانه باعث آزار و اذیت ایشان شدند. ماجرا را نه تنها شیعیان، بلکه اهل سنت نقل کرده‌اند؛ و نه تنها در کتاب های معمولی، بلکه در مهم‌ترین کتاب های ایشان از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است.

از آنجا که مسئله مهمی است، اینک طبق روایت عبد الرزاق صنعانی صاحب «مصنّف» از کتب معروف اهل سنت، آن را نقل می‌کنیم. رَوَى ذَلِكَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ [بْنِ عُتْبَةَ] عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْوَفَاةُ، قَالَ: هَلُمُّ بِالِدَّوَاةِ وَالصَّحِيفَةِ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ أَبَدًا، فَقَالَ الثَّانِي عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!، فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فِيمَنْ مِنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، فَلَمَّا أَكْثَرَ اللَّغَطُ وَالْإِخْتِلَافُ عِنْدَهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَوْمُوا. قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا مِنْ أَجْلِ اخْتِلَافِهِمْ وَنَقَطِهِمْ (مصنّف، ج ۵، ص ۴۳۸). یعنی: عبید الله از ابن عباس (صحابی رسول خدا) نقل می‌کند که گفت: وقتی پیامبر محتضر بود فرمود: برای من قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که

→ هرگز گمراه نشوید. خلیفه دوم گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده و قرآن نزد شماست و کتاب خدا ما را کافیت. بین مردم اختلاف حاصل شد. برخی می‌گفتند بیاورید تا پیامبر بنویسد. وقتی سر و صدا و اختلاف زیاد شد، پیامبر فرمود: از اینجا بروید. عبید الله ادامه می‌دهد که پس از این ماجرا پیوسته ابن عباس می‌گفت: مصیبت بزرگ و نهایت مصیبت، آنگاه بود که مانع شدند تا رسول خدا مطلب خود را بنویسد، زیرا بین حاضران اختلاف ایجاد شد و سر و صدا کردند.

ابن ابی الحدید معتزلی سنی، همین روایت را از صحیح بخاری و مسلم چنین نقل کرده: فی الصحیحین ایضا خرجه معا عن ابن عباس رحمه الله تعالی قال لما احتضر رسول الله ص و فی البیت رجال... (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۵). روایات شیعه در همین باب را ببینید در کتاب‌های احتجاج، مناقب آل ابیطالب، امالی شیخ مفید، بحار الانوار، و ...

محمد بن جریر بن رستم طبری املی (که از عالمان شیعه است) این حدیث را ابتدا به شکل مشهور نقل کرده که: فَقَالَ الثَّانِي هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ!! ثُمَّ قَالَ: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ یعنی دومی گفت: پیامبر هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را کافیت. وی سپس می‌نویسد: فی هذا القول كفر بالله العظيم! لأن الله جل ذكره يقول: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا، فزعم عمر أنه لا حاجة له فيما دعاهم إليه الرسول ﷺ، لعلمه أن الرسول يريد تأكيد الأمر لعلي عليه السلام، ولو علم أن الأمر له أو لصاحبه لبادر بالدواة و الصحيفة. یعنی: در این سخن، کفر به خداوند مشهود است، زیرا خدا فرموده که «هر چه از رسول به شما می‌رسد دریابید و هر چه از آن شما را نهی می‌کند، باز ایستید»، پس چطور خلیفه دوم گمان کرد که به سخن رسول نیازی نیست؟ بله، چون می‌دانست که پیامبر قصد دارد امر علی علیه السلام (یعنی خلافت ایشان را) محکم سازد؛ به همین علت مانع شد. در حالی که اگر می‌دانست برای او یا رفیقش می‌خواهند چیزی بنویسند، حتما قلم و کاغذ را می‌آورد؛ چنانچه

←

نقد معنای مشهور، در باره حدیث ثقلین

اینک به بخش دیگری از حدیث ثقلین می پردازیم و به نکته مهمی توجه می کنیم. به متن حدیث دقت کنید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا - كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

در واقع بخش آخر حدیث ثقلین به چه معناست؟ معنای مشهور که به آن عادت کرده ایم (و باید آن را اصلاح کنیم) این است که می گوئیم: رسول خدا به هر یک از افراد امتش وصیت فرموده که هر یک از آنان که به کتاب خدا ایمان آورده، باید به قرین و عدل کتاب خدا هم ایمان بیاورد؛ که همانا ائمه هستند. همان ائمه ای که پیامبر ذکرشان نموده و یک به یک معین و مشخص فرموده است؛ ولی امت، دچار اختلاف شدند و دو دسته شده اند: برخی عترت را گرفته و قرآن را رها کرده اند؛ و برخی قرآن را گرفته و عترت را رها نموده اند.

باید این طرز تفکر را در باره معنای حدیث ثقلین

→ در زمان احتضار ابوبکر قلم و کاغذ را حاضر کرد (المسترشد فی امامه علی بن ابیطالب، ص ۶۸۱).

تصحیح گردد. ما معتقدیم پیامبر ﷺ اصلاً این را نفرمود که: «فاصله نیندازید، به طوری که یکی را بگیری و دیگری را رها کنید!» خیر؛ پیامبر این را نفرموده است! پس فرمایش ایشان چه بوده؟

پیامبر هدفشان نکته دیگری بوده است. عبارت «لَنْ يَفْتَرِقَا» با عبارت «لَا تُفَرِّقُوا» فرق دارد. عبارت «جدا نمی شوند» با عبارت «جدا نکنید» فرق دارد. پیامبر فرموده: «لَنْ يَفْتَرِقَا»، یعنی: قرآن با عترت و عترت با قرآن است و از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت که بر من وارد شوند! نه اینکه شما تا روز آخر زندگیتان، آنها را از یکدیگر جدا نکنید! تا وقتی مرگ سراغتان می آید جدایشان نسازید. نه! این مراد پیامبر نیست.

بلکه مراد رسول خدا از لَنْ يَفْتَرِقَا این است که: اگر کسی کتاب خدا را بگیرد و بدان تمسک جوید، همانگونه که خدا خواسته، ممکن نیست که به اهل بیت تمسک نجوید؛ و اگر کسی متمسک به اهل بیت شود همانگونه که ایشان برای او اراده کرده اند، حتماً به کتاب خدا نیز همانگونه که خدا اراده کرده متمسک خواهد بود؛ چون این دو قرین و همدوش یکدیگرند و جدا نمی شوند.



عدم اختیار ما در جدا ساختنِ ثقلین

بر اساس مطلب پیش گفته می‌خواهیم تأکید کنیم که امر خدا و رسول خدا این نبوده که «ما آن دو ثقل را از هم جدا نکنیم»!! اصلاً این قضیه چیزی نیست که به اختیار ما باشد؛ که بگوییم امر خدا این بوده: «ما بین دو عدل را جمع کنیم، و نباید یکی را برگزینیم؛ چه آن یکی قرآن باشد چه اهل بیت؛ و نباید یکی را ترک کنیم، چه آن یکی قرآن باشد چه اهل بیت». خیر. این نیست. بلکه مراد این است که این دو تا جدا نمی‌شوند. اصلاً جدا شدنی نیستند.

تبیین معنای «عدم افتراق» با توجه به روایت «علی مع الحق»
آن معنای اشتباه، در ذهن همه مسلمانان آنقدر جا
گرفته که ناگزیر از اثبات مطلب، بر اساس حدیثی دیگر
هستیم. برای توجه بیشتر به همراهی و عدم مفارقت
قرآن و عترت، حدیث دیگری از رسول خدا را با همین
مضمون می‌آوریم تا موضوع روشن گردد.
این فرمایش رسول خدا ﷺ در حدیث ثقلین، مثل
آن سخن ایشان است که در باره علی ع فرموده و در
کتاب‌های شیعه و سنی آمده که:

«علی مع الحق والحق مع علی، لن یفترقا حتی یردا

علی الحوض»^۱

یعنی: علی با حق است و حق با علیست و این دو جدا نمی‌شوند تا
اینکه بر من کنار حوض کوثر وارد گردند.

اینجا هم مراد پیامبر ﷺ این است که این دو جدایی
ناپذیرند. ممکن نیست علی سلام الله علیه در یک طرف
باشد و حق در طرف دیگر. اگر دیدید علی در مسیر

۱. در منابع اهل سنت بنگرید به: تاریخ بغداد ج ۱/۳۲۱/۱۴ ص، مستدرک حاکم
ج ۳/۱۱۹ ص. منابع شیعه بنگرید به: امالی صدوق، ص ۸۹؛ امالی شیخ طوسی،
ص ۷۸۴؛ مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۶۱ و کتب فراوان دیگر.

ویژه‌ای حرکت می‌کند، بدانید که حق هم همان جاست^۱. نه اینکه شما مردم، علی و حق را از هم جدا نکنید. نه! آنها که جداشدنی نیستند. همراهی آنها با هم چیزی نیست که به اختیار ما باشد؛ که اگر دلمان خواست، کنار هم باشند و اگر نخواستیم، جدایشان کنیم.

اینک معنای «لَنْ يَفْتَرِقَا» در حدیث ثقلین روشن شد. معنای حدیث مذکور چیزی نیست جز اینکه بگوییم: اگر چه از هجرت پیامبر ﷺ ۱۴۲۰ سال و از رحلت ایشان ۱۴۱۰ سال گذشته، ولی همچنان بر هر کسی از امت اسلامی که قرآن را قبول کرده، لازم است که به آن خطاب توجه کند. همین الان، رسول خدا نسبت به خود من، و نسبت به شما خواننده محترم، و نسبت به همه مسلمانان کره زمین، وصیت می‌کند که:

إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ أَنْظُرُوا كَيْفَ
تَخْلُقُونِي فِيهِمَا^۲.

۱. یعنی که حق و علی از هم جدا نمی‌شوند پس قرآن و عترت هم از هم جدا نمی‌شوند. اگر دیدید عترت به مسیری می‌روند بدانید که قرآن هم همانجاست؛ نه اینکه شما جدایشان نسازید!

۲. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳ حدیث ۳۷۸۸؛ مسند احمد، ج ۳ ص ۱۷

یعنی: من نزد شما دو چیز باقی گذاشتم کتاب خدا و عترتم را؛ بدانید که ایندو جدانمی‌شوند تا آنکه بر من در کنار حوض کوثر وارد گردند پس ببینید چگونه در این دو مرا پیروی می‌کنید».

هم در زمان رسول خدا و هم در زمان اکنون ما و هم در آینده این دو از هم جدا نمی‌شوند. این است معنای حدیث.

- دلالت عدم افتراق در حدیث ثقلین، بر لزوم غیبت امام عصر

دانستیم که مؤمنان، همواره مخاطب این سخن رسول خدا ﷺ هستند. گویا همین الان هم به ما می‌فرماید: بدانید و آگاه باشید که قرآن و اهل بیت من از هم جدا نمی‌شوند.

حالاً که پیامبر ﷺ به ما این مطلب را می‌فرماید، مسلماً قرآن کریم نزد ماست و ما در محضر قرآن هستیم. (البته منظور نسخه چاپی قرآن نیست، بلکه اصل کتاب خداست، که ان شاء الله همان صورت اصلی در قالب چاپ‌های متعدد به شکل کامل و بدون کم و زیاد، در

→ حدیث ۱۰۷۴۷؛ نوادر الاصول، ج ۱، ص ۲۵۸. لازم به ذکر است عبارات حدیث ثقلین گاه با تفاوت‌های جزئی نقل شده که تفاوتی در معنا نمی‌کند. تنها اختلاف نقل که بحث برانگیز است همان دو تعبیر «عترتی» و «سنتی» می‌باشد.

دسترس ماست^۱). پس ما در محضر قرآن حضور داریم. اما عترت چه؟؟ عترتی که پیامبر امر به تمسک کرده‌اند و فرمودند از قرآن جدا نمی‌شوند، کجاست؟؟ آیا مراد امامانی هستند که مدت امامتشان منتهی شده، و از دنیا رفته‌اند؟؟ چگونه متمسک به آنها شویم؟

بر این اساس، به ناچار برای ثقل دیگر که از قرآن جدا شدنی نیست، باید یک امام زنده موجود باشد؛ همانطور که قرآن موجود است؛ تا اولاً عدم افتراق، صدق کند؛ و ثانیاً ما امت مسلمان به آن متمسک شویم همانطور که به قرآن متمسک می‌شویم. ناگزیر باید ثقل دیگری همانند و معادل قرآن کریم، زنده و حی و موجود باشد. لذا علاوه بر آنکه وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اثبات می‌شود، لزوم غیبت هم ثابت می‌گردد. چون باید این امام، اگر چه غائب، ولی زنده بماند تا قرین قرآن باشد.

۱. این سخن علامه آیت الله جعفری صراحت دارد به اینکه ایشان هم مثل همه عالمان شیعه، معتقدند که قرآن کریم تحریف نشده است؛ چون اگر معتقد به تحریف بودند، اساساً نوع استدلال ایشان متفاوت می‌شد. مثلاً می‌فرمودند: البته قرآنی که از تقلین جدا نمی‌شود، قرآن اصلی است نه این قرآن که در دسترس ماست!!

احادیث مهدویت در کتب غیر شیعه

خواننده عزیز به یاد دارد که در ابتدای بحث ادعا کردیم: «به احادیث عامه برای اثبات مطلب استناد نمی‌کنیم ولی بعد از اثبات موضوع با پنج دلیل پیش گفته، از روایات آنها هم استفاده می‌نماییم». در اینجا از آنچه که برادران غیر شیعه ما روایت کرده‌اند برای تأیید ادعایمان مدد می‌گیریم و به سه روایت می‌پردازیم.

احادیث پیرامون مهدویت همانطور که نزد شیعیان امامیه متواتر است، نزد غیر امامیه هم متواتر هست، به گونه‌ای که آنها هم معتقدند ایمان به مهدی و ظهور ایشان، معادل است با ایمان به آنچه که خداوند به آن خبر قاطع صریح داده است. این اعتقاد اهل سنت، مبتنی بر

روایت و سنت متواتر از رسول خدا می باشد.
در اینجا نیازی نیست که نصوص متواتر حدیثی آنها را بیاورم، که عالمان ایشان نقل کرده اند؛ زیرا هر کس این نصوص را انکار کند، گویا امری را انکار کرده که از جانب رسول خدا به طور قطع ثابت شده است.
ولی فقط نصوصی را از بین روایات آنها برگزیده و می آورم که دلالت می کند مهدی سلام الله علیه خلیفه است اما از نوع و جنسی دیگر. نه از جنس خلیفه هایی که خودشان به صحت خلافت و امامت آنان اذعان دارند، و آنها را جانشینان هدایت می دانند و با نام «خلفای راشدین»^۱ از آنها یاد می کنند و سه نفر را مخصوص این امر قرار داده و بر مولای ما امیر مؤمنان مقدم داشته اند. نه این خلیفه ها. بلکه خلیفه از نوعی دیگر.
در اینجا از بین روایات بسیار، به سه روایت اشاره می کنیم و جهت رعایت اختصار فقط به ذکر یک یا دو منبع مهم اکتفا می کنیم.

– حدیث اول: ناظر بر ظهور امام عصر با ریشه «ب ع ث»

از عبدالله بن مسعود صحابی رسول خدا نقل شده

۱. راشد اصطلاحی در بین اهل سنت است که بر جانشینان رسول خدا اطلاق می کنند و به معنای «هدایت شده» می باشد.

است که پیامبر ﷺ فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى
يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ
قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا؛

یعنی: اگر فقط یک روز از عمر دنیا باقی ماند باشد خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا در آن روز مردی از خاندان من یا از اهل بیتم را مبعوث نموده و بفرستد که زمین را از عدل و داد پر کند همانطور که از ظلم و ستم پر شده است.^۱

از همین عبدالله بن مسعود روایتی دیگر نقل شده که مشابه روایت فوق است و نیز از علی بن ابیطالب و حذیفه بن یمان و قره بن آیاس المزنی و عبد الرحمان بن عوف روایاتی با تفاوت در الفاظ رسیده، اما همه اینها در بخشی از الفاظ حدیث اتفاق دارند. البته می‌دانیم که عبد الله بن

۱. سنن ابی داود جلد ۴ ص ۱۰۶ و ۱۰۷. این روایت در منابع شیعه هم موجود است، اگر چه گاهی از قول امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، مانند این روایت: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَجُلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَزُورُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ بِالْكَوْفَةِ عَلَى الْمُنْبَرِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنِّي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام نَعَمْ قَالَ فَأَنْتَ هُوَ فَقَالَ لَا... یعنی از امام باقر علیه السلام مردی پرسید: فدایت شوم؛ مردم روایت می‌کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه روی منبر فرموده است: اگر از ... امام باقر پاسخ داد: بله (درست است). آن مرد پرسید: آیا آن شخص ظهور کننده، شما هستید؟ فرمود نه ... (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۶).

مسعود این حدیث را با الفاظ مختلف نقل کرده، که گاه، نوعی تناقض یا جا افتادگی یا عدم تناسب در آنها دیده شود. ما به اختلافها توجهی نمی‌کنیم، و به سه نکته مهم در حدیث فوق می‌پردازیم.

۱- توجه به فاعل در حدیث، یعنی «الله» و از سوی خدا بودن امر ظهور

اولین نکته مهم در این احادیث و در عبارت «حتی یبعث الله» این است که قیام حضرت مهدی سلام الله علیه و ظهور ایشان به اراده مستقیم خداوند سبحان انجام می‌شود، زیرا خدا فعل «بعث» را به خودش نسبت می‌دهد. نمونه دیگر را در قرآن، آنجا که خداوند سبحان می‌خواهد از رسالت رسولش خبر دهد ببینید که چگونه خبر می‌دهد. در سوره جمعه می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱.

یعنی: اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد، اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار

بودند.

در آیه مورد بحث، عبارت «هُوَ الَّذِي»^۱ تأکید بر فاعلِ فعلِ بَعَثَ است تا نشان دهد فقط و فقط خداست که در بین آن مردم، چنین رسولی را فرستاد. در حدیث مورد بحث هم فاعلِ «يَبْعَثُ» خود الله است نه دیگری. پس مسئله ظهور، مستقیماً به دست خداست که حتی اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد، آن روز را آنچنان طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت رسول خدا را مبعوث فرماید.

۲- توجه به فعل در حدیث، یعنی معنای «يَبْعَثُ»

کلمه بَعَثَ و ساختارهای دیگر ریشه «ب ع ث» در بسیاری از آیات قرآن آمده تا تعبیری برای فرستادن رسول باشد، و نشان دهد که این ارسال، به صورت مستقیم از جانب خداوند سبحان تعیین شده است (البته غیر از «ب ع ث»، تعبیر دیگری مانند «إرسال» هم به کار رفته است).

۱. در باره عبارت هو الذی و تأکید موجود در آن، ذیل بحث از آیه اول، یعنی

۳۳ سوره توبه توضیحاتی گذشت.

خداوند سبحان برای رسولش از کلمه «بَعَثَ» در سوره جمعه استفاده می‌کند، و از رسالت او چنین تعبیر می‌کند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ». در روایت مورد بحث هم، عیناً همان ریشه را در ساختار مضارع می‌بینیم: يَبْعَثُ. این نشان می‌دهد که برای ظهور امام عصر (عج) هم امری شبیه بعثت پیامبر ﷺ روی می‌دهد تا کاری کند کارستان^۱.

البته نمی‌خواهیم چنین القا کنیم که حضرت مهدی (عج)، پیامبری بعد از رسول خدا است که مبعوث می‌شود. خیر. بلکه باید تاکید داشت که استعمال ریشه «ب ع ث» برای ظهور امام عصر (عج)، دلالت دارد به اینکه عمل فرستادن و «بعثت» مهدی، فعلی است که مستقیماً فعل خداست و خود خدا آنرا انجام می‌دهد. از این مطلب، می‌توان این برداشت را داشت که چون فعل خداست، خدا حتماً از این فعل راضی است، چون خواست خودش بوده است.

۱. تفصیل این بحث را ببینید در مقاله زیر از قلم مترجم سطور با عنوان: چرایی تعبیر بعثت برای قیام حضرت مهدی در روایات فریقین؛ مجله علمی پژوهشی «حدیث پژوهی» شماره ۱۴ پاییز ۹۴ ص ۱۹۹ تا ۲۲۸.

۳- شبهه عمومیت «از سوی خدا بودن» برای خلفا، و پاسخ آن

یاد آور می شویم، که در ابتدای دلیل ششم، سخن اینگونه مطرح شد که قرار نیست به همه احادیث اهل سنت در باب مهدی (عج) پردازیم بلکه فقط آن روایاتی را می آوریم که نشان می دهد مهدی (عج)، خلیفه ای غیر از خلفای ایشان است. در ادامه هم آوردیم که از دو جهت، این امر، امری خدایی است و این خلیفه، از سوی خداست؛ چون اولاً فاعلش مستقیماً خداست، و ثانیاً فعل «مبعوث کردن» از افعال خداست. پس نتیجه این می شود که ظهور امام عصر از سوی خدا و با رضایت مستقیم خداست. نه مثل خلفای ایشان، که به زعم خودشان «انتصاب خلیفه با بیعت و اجماع مردم صورت گرفته، و خداوند نص و امر ویژه ای در این باب ندارد».

شاید اینجا کسی اشکال کند که «از سوی خدا بودن» نکته ویژه ای نیست که شما به آن استدلال می کنید و می خواهید به کمک این تعبیر، ثابت کنید «مهدی خلیفه ای است از نوعی دیگر؛ نه آنچه اهل سنت می گویند».

از اشکال کننده سؤال می کنیم: چطور چنین چیزی

می‌گویی؟ و حال آنکه مراد از تأکید بر تعبیر «بَعَثَهُ اللَّهُ» این است که این فعل، فعل خداست پس خودش از آن راضی است.

اگر اشکال‌کننده پاسخ دهد: انتخاب خلفا در مکتب اهل سنت هم مورد رضایت خداست!

می‌گوییم چطور؟ شما که به «تنصیب» معتقد نیستید! و می‌گویید از جانب خدا امام تعیین نشده است؟! اشکال‌کننده اگر از اهل سنت باشد، در پاسخ می‌گوید: «می‌دانیم که مردم اختیار دارند و این اختیار، شامل حق انتخاب خلیفه برای خودشان هم می‌شود. حال این خلیفه که به منصب زعامت رسیده، به اختیار مردم است و اساس انتخاب مردم هم بر مبنای بیعت با اوست، و رضایت داده‌اند که به آنها حکمرانی کند. پس چون خدا به این اختیار راضیست یعنی خودش به مردم قدرت «اختیار» را به طور کلی داده است، و نیز رسول هم راضیست، پس ما هم باید بگوییم اینکه انتخابش کردیم، خدا هم راضی است و حتماً جانشین رسول خداست».

البته ما سخن آنها را گفتم و نقل قول آنها را می‌گوییم
و اصلاً قصد مناقشه و ردّ اقوال آنها را نداریم.

پاسخ به اشکال چنین شخصی این است: به فرض که این سخن درست باشد و ما رضایت را به خدا استناد بدهیم. با اینگونه رضایت، به فرض اگر بپذیریم و بگوییم خلیفه از طرف خداست، باز به طور غیر مستقیم است، نه مستقیم؛ و معنایش این می‌شود که خداوند تعالی، نه ما را مستقیماً به شخص خاصی راهنمایی کرده، و نه به زعم شما، امر نموده که به امر کسی گردن نهیم، و نه دستور داده که با شخصی که منصب الهی دارد بیعت کنیم، هیچ کدام. ولی با این حال بر ما لازم و واجب ساخته که به منصب او ایمان بیاوریم و بدانچه آورده نیز معتقد شویم!! این موارد، لازمه سخن شماست و حال آنکه با صریح قرآن تناقض دارد. آنجا که خداوند به شخص خاصی راهنمایی کرده، یعنی رسول اکرم، و سپس دستور بیعت داده، هم به مردم و هم به پیامبر، و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ
أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَ
لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِحُهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ

عَفُورٌ رَحِيمٌ...»^۱ تا آخر آیه.

یعنی: ای پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک نکنند و ... با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده و مهربان است.

پس بیعت یک دستور و امر الهی است، و در قرآن به مثابه تأکید شخص مؤمن به ایمانش آمده، نه فقط یک اختیار آزادانه مثل «انتخابات و رأی گیری‌ها» که در عالم رقابت‌های سیاسی وجود دارد.

بخاطر همین است که وقتی خداوند اراده می‌کند تا از ارسال رسولش سخن بگوید می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا...»^۲ تا نشان دهد خودش مستقیماً این شخص را فرستاده است. اینجا هم در روایت مورد بحث، در باره حضرت مهدی می‌فرماید: «حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِّنِّي» تا بفهماند او امامی است که خداوند، مستقیماً امامتش را مقدر فرموده و به امر مستقیم او از خلق غائب شده و خودش با حکمتش اراده کرده که غائب شود چه طولانی باشد چه کوتاه، و چه مردم به آمدنش امید داشته باشند، یا امیدشان کمرنگ شود. در هر صورت این وعده

۱ . سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۲ . سوره جمعه آیه ۲.

خدا قطعی است که این شخص غائب که خداوند مستقیماً امر کرده که غائب باشد، همانست که به امر مستقیم خدا ظهور می‌کند، و زمین را پر از قسط می‌نماید، همانطور که پر از ظلم و جور شده است.

با این توضیحات، امامت حضرت مهدی (عج) امامت الهی است نه بشری، چون کلمه «بِيعْتُ» بر این امر دلالت دارد. نیز ظهور مهدی هم ظهور الهی است، یعنی ظهور به دستور خاص و ویژه خدا. این تعابیر مهم، اساساً با نوع انتخاب خلیفه در مکتب اهل سنت تباین دارد.

- حدیث دوم: ناظر بر ظهور امام عصر (عج)، با ریشه «اصلاح»

در حدیث قبل دانستیم که ظهور حضرت مهدی (عج)، ظهوری الهی است، یعنی به دستور ویژه‌ای از جانب خدا.

این سخن از حدیثی دیگر نیز برداشت می‌شود که در کتب اهل سنت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:
الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يُصَلِّحُهُ اللَّهُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةِ ۱؛

۱. مسند احمد: جلد یک، ص ۸۴، حدیث ۶۴۶؛ کنز العمال، جلد ۱۴، ص

۲۶۴، حدیث ۳۸۶۶۴.

یعنی مهدی از ما اهل بیت است و خدا موضوع ظهور او را در یک شب سامان می‌دهد^۱.

این روایت نیز نکات قابل توجهی دارد که در ادامه می‌آید.

- توجه به فاعل در حدیث «الْمَهْدِيُّ مِنَّا»، یعنی خودِ الله لازم است به این حدیث توجه شود: «يُصْلِحُهُ اللهُ» یعنی خداوند امر او را اصلاح می‌کند. چنانکه در حدیث اول به آن اشاره شده، باز هم «اصلاح امر» مستقیماً به خدا نسبت داده شده تا نشان دهد امر ظهور، امری الهی است. در یک شب، خودِ خداوند هر آنچه لازم است انجام می‌دهد.

- توجه به فعل در حدیث «الْمَهْدِيُّ مِنَّا»، یعنی «يُصْلِحُهُ» بدیهی است که این فعل، مضارع باب افعال می‌باشد به معنای «اصلاح می‌کند او را»؛ نه خود حضرتش را اصلاح می‌کند!! بلکه یعنی حوائج او را برآورده می‌کند. حوائج او

۱. در کتب شیعه هم این روایت موجود است مانند کمال الدین که در آن علی عليه السلام از قول رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می‌فرماید. ولی بنای علامه آیت الله جعفری در این بخش، استفاده از روایات اهل سنت است.

چطور برآورده می‌شود؟ آیا به این معناست که خدا برای او یک شبه تختی برای سفر مهیا می‌سازد و گذرنامه سفر برایش صادر می‌کند! خیر! بلکه منظور این است که همان زمانی که امیدی به نزدیکی ظهورش ندارد، و قرائن نشان نمی‌دهد که مدت غیبت او رو به اتمام است؛ همان زمان در یکی از شبها خدا به او امر می‌کند تا صبح روز بعدی، ظهور فرماید. معنی جمله «يُضْلِحُهُ اللَّهُ» این است.

پس باز هم به این نتیجه رسیدیم که امر ظهور، امری خدایی است و فاعل آن، فقط الله می‌باشد. به عبارت دیگر، مهدی (عج) امامی الهی است نه امامی که ما انتخاب کنیم، و خدا هم به انتخاب ما رضایت می‌دهد!! از اینجا روشن می‌شود که غیبت او هم خدایی و الهی است، چون خدا خودش او را در پرده غیبت گذاشته، و خودش امر ظهورش را اصلاح می‌فرماید.

دو ویژگی که گذشت، یعنی امام الهی و غیبت الهی، فقط در اعتقاد شیعیان وجود دارد. امامی با این اوصاف، فقط از جنس امامان ما شیعیان است (چون اهل سنت، امامان خود را الهی نمی‌دانند و اصلاً چنین ادعایی ندارند).

- حدیث سوم: ناظر بر ۱۲ نفر بودن ائمه، و دلالت آن بر امام عصر

در روایات برادران ما فراوان آمده که پیامبر فرمود:

الْأَيُّمَةُ بَعْدِي - عَدَدَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ - اثْنَا عَشَرَ^۱.

یعنی: امامان بعد از من ۱۲ نفرند به عدد نقیب‌های بنی اسرائیل.

برادران اهل سنت ما، آنجا که در مورد تعداد بحث به میان می‌آورند، این روایت را اینگونه تفسیر می‌کنند: کسانی که جانشین رسول خدا می‌شوند ۱۲ نفرند که همگی عادلند و ظلم و جور نمی‌کنند. نیز معتقدند که همه آنها از قریش هستند، چرا که در برخی از روایات، بدان تصریح شده است. حال باید ببینیم این ۱۲ نفر را

۱. آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی در کتابش «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر» که به سبک روائی نوشته شده، باب اول را به این حدیث اختصاص داده و تصریح می‌کند که مجموع نقل‌های آن به ۱۴۸ نقل می‌رسد، و ۱۷ نفر از صحابه با عبارت‌های نزدیک به هم آنرا نقل کرده‌اند، مانند: عبد الله بن مسعود، ام سلمه، ابوذر غفاری، ابو سعید خدری، سلمان فارسی، جابر بن سمره، زید بن ارقم، ابو ایوب انصاری، و... وی سپس منابع حدیث را از کتب مهم اهل سنت نقل کرده که عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابو داود، که چهار تا از صحاح سته هستند؛ و نیز مسند احمد حنبل، مسند طیالسی، معجم کبیر طبرانی، تاریخ الخلفاء سیوطی، فردوس الاخبار، ینابیع الموده، و... این کتاب، یعنی منتخب الاثر، مورد تقدیر و تحسین بزرگان معاصر اعم از شیعه و سنی قرار گرفته، و در سه جلد به زبان عربی و در سه جلد به زبان انگلیسی چاپ شده، و در شش جلد به زبان فارسی ترجمه شده است.

چگونه برشمرده و چه کسانی را معرفی می‌کنند. به سه نکته مهم در باره حدیث فوق توجه کنید.

۱- معرفی ۱۲ خلیفه پیامبر ﷺ از قول بزرگان اهل سنت

برادران اهل سنت اگر چه در تعداد جانشینان پیامبر طبق حدیث فوق، متفق هستند و به ۱۲ نفر بودن آنها اعتراف می‌کنند، ولی در برشمردن آنها تناقض‌های عجیب و غریب دارند که بحث آنها مفصل است، ما به اشکال‌های عمده آن اشاره می‌کنیم.

۲- اشکال‌های عمده شمارش ۱۲ خلیفه در منابع عامه

اغلب آنها برای نام بردن از این ۱۲ نفر ابتدا خلفای راشدین را می‌شمارند^۱. یعنی: ابوبکر، عمر، عثمان، و

۱. بحث امامت، و جانشینی رسول خدا ﷺ از نخستین ساعات وفات ایشان در میان مسلمانان مطرح بوده و همچنان ادامه دارد. یکی از روایات مهم در این باب، که توجه نویسندگان زیادی را به خود جلب کرده، همین روایت است. در کتب تاریخی و روایی عامه، توجیه و تفسیر روایت مورد بحث، یعنی «الْأُمَّةُ بَعْدِي - عَدَدُ نُبِيَّائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ - اثْنَا عَشَرَ» فراوان دیده می‌شود، زیرا به جهت اهمیت و کثرت نقل، نتوانسته اند آنها را مردود بشمارند. اگر نتوانند در باره این حدیث، سخن متقنی بگویند، گویا شالوده باورهایشان فرو می‌ریزد، و لذا اظهار نظرهای چاره‌اندیشانه در سخنان آنها فراوان است؛ اگر چه راه به جایی نبرده‌اند.

→ اینک به چند نمونه از این شمارش ها توجه فرمایید و تناقض آشکار را مشاهده نمایید:

۱- از عبد الله به عمر نقل شده که روزی در باره خلافت اسلامی سخن می‌گفت و به بحث ۱۲ جانشین پرداخت و آنها را چنین معرفی کرد:
ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید، سفاح، منصور دوانیقی، جابر، امین، سلام، مهدی، امیر العصب. وی در ادامه می‌گوید که همه این ۱۲ نفر صالح هستند و نظیرشان پیدا نمی‌شود. آیا یزید و منصور و ... با آنهمه ظلم، صالح بودند؟؟ جالب است که وی امیرالمؤمنین را حتی در رتبه چهارم نمی‌آورد! با اینکه همه اهل سنت در این موضوع متفق القول هستند. البته تعجبی ندارد چون وی هرگز با امام علی بیعت نکرد ولی در عوض، با یزید بیعت نمود! چه شباهتی بین یزید و پیامبر بود که وی یزید را به جانشینی پیامبر پذیرفت ولی امام علی را نه؟ فتأمل! نیز جالب است که جابر و امین و سلام و امیر العصب اصلا شناخته شده نیستند! نه در بنی امیه و نه بنی عباس. اصلا وجود خارجی ندارند. آیا ممکن است پیامبری که عقل کامل است و فصیح‌ترین فرد عرب است، کسانی را جانشین معرفی کند که اصلا وجود خارجی ندارند؟

نکته مهم دیگر اینکه یزید در سال ۶۴ هجری فوت کرده و سفاح در سال ۱۳۲ آمده است. در این فاصله، چه کسی خلیفه پیامبر بوده معلوم نیست! ۶۸ سال مردم بدون پیشوا بوده‌اند؟ در حالی که پیامبر فرمود: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، بر مرگ جاهلیت مرده است. نیز قابل توجه است که عمرین عبدالعزیز را اصلا به حساب نیاورده، با اینکه بسیاری از محدثان و عالمان عامه، او را از خلفای راشدین برشمرده‌اند. بهر حال مشکلات موجود در این اظهار نظر فراوان است.

۲- سیوطی که از عالمان بزرگ اهل سنت است، در کتاب تاریخ الخلفا چنین

←

→ اظهار نظر می‌کند که ۱۲ نفر عبارتند از:

ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن بن علی، معاویه، عبدالله بن زبیر، و عمر بن عبدالعزیز. همین ۸ نفر را قطعی می‌داند و می‌گوید: احتمال می‌دهم المهتدی و الظاهر از خلفای بنی عباس هم دو نفر دیگر باشند، چون عادل بوده‌اند. می‌پرسم دو نفر دیگر چه؟ می‌گوید باید منتظر باشیم تا دو نفر دیگر بیایند! که البته یکی از آنها مهدی است که از آل محمد است.

آیا می‌شود این شمارش را پذیرفت؟ معلوم می‌شود که او بین آنهمه حاکمان، حتی یک نفر دیگر را عادل نمی‌دانسته، تا ۱۲ نفرش را کامل کند! دو تای دیگر یعنی المهتدی و الظاهر، هم احتمالی بودند و تازه، مشخص نبود کدام نهمین است و کدام دهمین. مهدی هم معلوم نیست یازدهمی است یا آخری.

۳- ابن حجر عسقلانی عالم بزرگ اهل سنت، در شرح صحیح بخاری حدیث ۱۲ ائمه را می‌گوید و در صدد چاره جویی برای این مشکل بر می‌آید. او علاقه زیادی به بنی امیه دارد و لذا می‌کوشد تا ۱۲ نفر را از این خاندان انتخاب کند. وی بر خلاف ابن عمر و سیوطی، اصلاً سهمی برای خلفای بنی عباس باقی نمی‌گذارد.

ابن حجر سخن قاضی عیاض را در شمارش ۱۲ نفر چنین نقل کرده و تحسین هم می‌کند:

ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، یزید، عبدالملک مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبد الملک، یزید بن عبد الملک، هشام بن عبد الملک، ولید بن یزید بن عبد الملک.

این در حالی است که سیوطی عدالت را برای خلفا شرط می‌دانست و لذا حاضر شد تعداد ۱۲ نفر را ناتمام بگذارد، ولی از سلاطین ستمگر اموی نامی نبرد. اما ابن حجر اصرار دارد ستمگران و ظالمان را از خلفا به حساب بیاورد!! نه عادلان ←

امیرالمؤمنین علی. نفر پنجم کیست؟ آنها به زور معاویه را از دوزخ و نار، به سمت خلافت می‌کشاند تا امام پنجم باشد! بعد متحیرند که چه کسانی را امام بشمارند. گاه سفاح و منصور و بنی عباس را ذکر می‌کنند که هیچ

→ را. چون عمر بن عبد العزیز را که از همان امویان است و اهل سنت او را عادل می‌دانند، در بین ۱۲ نفر نمی‌شمرد! جالب است بدانید که حکومت عمر بن عبد العزیز قبل از یزید بن عبد الملک بوده، ولی ابن حجر او را نادیده می‌گیرد.

۴- سفیان ثوری از بزرگان اهل سنت واژه خلافت را فقط برای پنج نفر لایق می‌داند و از سلاطین اموی و عباسی، فقط عمر بن عبد العزیز را عادل می‌شمرد. وی می‌گوید خلفا پنج نفرند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، و عمر بن عبد العزیز!! و بقیه؟؟

۵- سخن ابن کثیر هم شنیدنی است. وی در البدایه و النهایه می‌گوید: چهار نفر از این ائمه عبارتند از ابوبکر و عمر و عثمان و علی، و البته عمر بن عبد العزیز هم هست. برخی از بنی عباس هم هستند. سپس می‌گوید: مقصود حدیث این نیست که این ۱۲ نفر، با نظم و ترتیب خاص باشند، بلکه مقصود این است که بالاخره وجود پیدا می‌کنند! بعلاوه، مقصود آنچه شیعیان می‌پندارند نیز نیست، که اول ایشان علی و آخر ایشان، مهدی باشد، زیرا جز علی و حسن کسی از بین آنها حکومت نداشته است!

جالب اینجاست که وی هم نتوانسته ۱۲ نفر را بشمارد. بعلاوه، به فرض صحیح شرطی که خودش گفته، چرا امام حسن را نشمرده است؟؟ شرطی که گذاشته نیز معلوم نیست از کجا آمده است. سخنان عالمان دیگر عامه در شمارش ۱۲ نفر به همین منوال است (تفصیل این بحث را به همراه منابع، می‌توانید در مقاله: دوازده امام در منابع اهل سنت، فصلنامه علوم حدیث، شماره شش، سال ۸۸).

تناسبی با بقیه ندارند. فقط جزء لیست خلفای راشدین ذکر می‌شوند، با اینکه راشد و غیر راشد در بین آنها وجود دارد و بدون هیچ ویژگی خاصی، فقط بخاطر هوا و هوس شمارش کنندگان در لیست هستند. هیچ نکته مثبتی ندارند که آنها را به قبلی‌ها، یعنی بنی امیه، و بعدی‌ها برتری دهد. چون همین شمارش کنندگان هوسران بودند که این خلیفه‌های جور را تعیین کرده و برگردن مردم سوار نموده بودند. طبیعی است که همانها را جزء لیست ۱۲ نفر بیاورند.

در شمارش آنها سه اشکال وجود دارد:

- ۱- چنانچه ذکر شد این افراد هیچ ویژگی و خصوصیتی نداشتند که بر اساس آن، خلیفه پیامبر شوند.
- ۲- بنی عباس را که به آن چهار نفر اضافه می‌کنند، تعداد خلیفه‌های پیامبر بیش از ۱۲ می‌شود و اگر بنی امیه را اضافه کنند به ۱۲ نمی‌رسد و اگر بنی مروان را بیاورند باز هم اضافه می‌شود!
- ۳- اغلب آنها عمر بن عبد العزیز را خلیفه راشد می‌دانند که اهل جور و ستم نبوده است. اشکال مهم این است که عمر بن عبد العزیز را چه کسی منصوب نموده؟؟

همان خلیفه قبل از او، که اتفاقاً راشد نبوده است! بعلاوه، او که راشد است، باید شخص راشدی را برای جانشینی انتخاب کند. اما شخصی را برای خلافت بعد از خود منصوب نموده، که غیر راشد و غیر عادل است! بر این اساس، راشد بودن عمر بن عبد العزیز هم زیر سؤال می‌رود که چطور او شخص غیر راشد را خلیفه می‌کند؟؟ چطور این انسان راشد، کسی را امیر مردم می‌کند و بر گردن مسلمانان سوار می‌کند و متمکن می‌سازد که راشد نیست؟

۴- پیامبر ما که افصح فصحا بودند آیا ممکن است سخنی از روی هوس بگویند؟ آیا وقتی فرمودند جانشینان من دوازده نفر هستند، از امری مجهول و محتمل و نامعلوم سخن گفتند؟؟

قضاوت با شما!

حال به مکتب شیعه بنگرید که این ۱۲ امام چگونه با نام و نام پدر کاملاً مشخص هستند و ۱۱ نفر ایشان زندگی کرده و از دنیا رفته‌اند و یکی از آنها باقیست. هدف این بود که بگوییم احادیث مهدی (عج) در کتب اهل سنت، نصوصی دارد که به صورت قاطع دلالت بر یک مطلب مهم

می‌کند. دلالت بر اینکه مهدی (عج) از جنس خلفایی که آنها برای امت بعد از رسول خدا ﷺ می‌شمارند نیست، بلکه او امامی خدایی و الهی است.

۳- دلالت حدیث ۱۲ جانشین، بر امام عصر (عج)

این انسجام عددی فقط در اعتقادات امامت شیعه دیده می‌شود که ۱۲ نفر کامل و معین هستند. نه احادیث مربوط به امامت حضرت مهدی (عج) در کتب اهل سنت، چنانکه در دو حدیث قبلی گفتیم، اشاره دارد که مهدی یک امام الهی است و این وصف الهی بودن، در کتاب‌های آنها برای احدی از جانشینان رسول خدا، حتی برای امیرالمؤمنین هم ذکر نشده است. اگر چه ما شیعیان، علی علیه السلام را امام الهی می‌دانیم.

بر این اساس، حالا که بر اساس روایات خودتان، مهدی یک امام الهی است، می‌بایست در ضمن یک سلسله الهی باشد. این صحیح نیست که او امام الهی باشد ولی قبل او امام الهی نباشد! یعنی هر ۱۲ نفر باید این ویژگی را داشته باشند؛ و این امر میسر نیست مگر با اعتقادات ما شیعیان. احادیث مهدی در مکتب برادران اهل سنت ما، خود دلالت قاطعی بر نظریه امامت شیعه، از

ابتدا تا مهدی دارد.

این مطلب را حدیثی دیگر از خودشان تأکید می‌کند. آنجا که اهل سنت از امیر المؤمنین سلام الله علیه روایت می‌کنند که فرموده: «من به رسول خدا عرض کردم یا رسول الله، آیا مهدی از ما ائمه هدایت است؟ یا از غیر ماست؟ پیامبر فرمود: البته که از ماست. دین به ما ختم می‌شود همانگونه که با ما آغاز شد.»^۱

شاید با طرح این روایت این شبهه پیش آید که این حدیث، خود نشان می‌دهد امیر مؤمنان از تعداد امامان اطلاع نداشته است! در پاسخ باید به این نکته اشاره شود که سوال امیر المؤمنین علیه السلام، به دلیل عدم آشنایی حضرت امیر مؤمنان علیه السلام از تعداد و اسامی ائمه علیهم السلام نیست؛ بلکه ایشان فقط به جهت روشن شدن مطلب و مشخص کردن جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این سوال را مطرح فرمودند. به دو دلیل:

دلیل اول: اگر در متن حدیث دقت کنید می‌بینید که امام از رسول خدا پرسیده: آیا مهدی هم از ما ائمه هدایت

۱. کتاب الفتن نعیم بن حماد جلد یک، ص، ۳۷۰ ح ۱۰۸۹. نیز ر.ک الحاوی

الفتاوی، سیوطی، جلد ۲، ص ۶۱

است؟ پس فرض اولیة علی علیه السلام این است که ائمه علیهم السلام همان پیشوایان هدایت هستند که انتخاب آنها به انتخاب مردم نیست، و خود ایشان هم یکی از آنهاست.

دلیل دوم: این سؤال در زمان حیات رسول خدا پرسیده شده، که هنوز پیامبر زنده بودند و هنوز از دنیا نرفته‌اند که زمینه‌ای برای انتخاب جانشین، موجود شود؛ که بخواهد انتخاب آن شرعی باشد؛ یا رقابت‌های سیاسی وارد این موضوع شود و مثلاً یک رقابت آزاد و مردمی باشد که در آن تزویر و کلک نبوده است؛ یا یک رقابت جعلی و ساختگی بوده بدون رأی‌گیری. اساساً سؤال امام در زمان حیات رسول خدا بوده و ایشان هم پاسخ دادند که مهدی هم از ما است نه از غیر ما.

۴- نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشتار آورده شد تلاشی بود تا اینکه ثابت کنیم غیبت حضرت مهدی (عج) امری است که واجب و لازم است. نمی‌توان این موضوع را از امام عصر جدا کرد.

ابتدا دو مبنا برای بحث مطرح شد تا مبانی مشترک با خوانندگان داشته باشیم. اول اینکه موضوع غیبت از

مقدرات الهی است و به اختیار انسان نیست. دوم اینکه بحث ما درون مذهبی است یعنی اختصاص به مخاطب شیعه دارد.

پس از اثبات دو مبنا، وارد بحث اصلی شدیم و غیر قابل تفکیک بودن را ثابت نمودیم که امیدواریم مورد توجه و استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

کتابنامه

قرآن کریم

۱. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة على أهل الرفض و الضلال و الزندقة، المحقق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط، مؤسسة الرسالة، لبنان، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن حنبل، احمد، مسند الامام احمد بن حنبل، بی جا، مؤسسه الرسالة، ۱۴۲۰ق.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم، علامه، ۱۳۷۹ق.
۴. ابو داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، سنن أبی داود، بیروت، دار الكتاب العربی، بیروت، بی تا.
۵. اخوان مقدم، زهره، از دریا به آسمان: اصول تفسیر قرآن برگرفته از روایات اهل بیت علیهم السلام، انتشارات دانشگاه امام صادق ع.
۶. اخوان مقدم، زهره، مهدی نژاد، سمیرا، «چرایی تعبیر بعثت

- برای قیام حضرت مهدی در روایات فریقین»، مجله حدیث پژوهی، شماره ۱۴ پاییز ۱۳۹۴ش.
۷. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، چاپ اول، قم، مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴ش.
۸. پهلوان، منصور، آذرخشی، مصطفوی، «تحقیق در متن و اسناد حدیث ان الله خلق آدم علی صورته و نقد دیدگاه ابن عربی» مجله پژوهش های قرآن و حدیث، شماره ۲ سال ۸۹.
۹. ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الكبير - سنن الترمذی، المحقق: بشار عواد معروف، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۹۹۸م.
- چاپ اول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۰. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
۱۱. حکیم ترمذی، محمد بن علی بن حسن، نوادر الأصول فی أحادیث الرسول صلی الله علیه وسلم، المحقق: عبد الرحمن عمیره، بیروت، دار الجیل.
۱۲. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، محقق / مصحح: حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، قم، بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، المحقق: الدكتور بشار عواد معروف، الطبعة الاولى، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۴۲۲ق.
۱۴. زینلی، غلامحسین، «دوازده امام در منابع اهل سنت»

- فصلنامه علوم حدیث، شماره شش، سال ۱۳۷۶ ش.
۱۵. ساروی، پریچه، «تبیین علل تکرار آیاتی از قرآن کریم»، مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۶، زمستان ۹۷.
۱۶. سید شیخون، محمود، اسرار التکرار فی لغه القرآن، دار الهدایه، بی جا، ۱۹۸۳ م.
۱۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الحاوی الفتاوی، بی جا، دار الفکر للطباعة والنشر، بیروت-لبنان، ۱۴۲۴ ق.
۱۸. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، محقق / مصحح: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۱۹. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، چاپ اول، بی جا، مؤلف، ۱۴۲۲ ق.
۲۰. صدوق، محمد بن علی، الامالی، چاپ ششم، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۲۱. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، محقق / مصحح: لاجوردی، مهدی، چاپ اول، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۴. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر، المسترشد فی إمامة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول، قم، کوشانپور، ۱۴۱۵ ق.
۲۵. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، چاپ اول، قم، دار

الثقافة، ١٤١٤ق.

٢٦. طوسي، محمد بن الحسن، كتاب الغيبة للحجه، محقق / مصحح: تهراني، عباد الله و ناصح، علي احمد، قم، دار المعارف الإسلامية، ١٤١١ق.

٢٧. طيب، عبدالحسين، اطيّب البيان في تفسير القرآن، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلام، ١٣٧٨ش.

٢٨. علامه حلي، حسن بن يوسف، نهج الحق و كشف الصدق، چاپ اول، بيروت، دار الكتاب اللبناني، ١٩٨٢م.

٢٩. قمی مشهدي، محمد بن محمدرضا، كنزالدقايق و بحرالغرائب، تهران، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، موسسه الطباعة و النشر، ١٣٦٨ق.

٣٥. قمی، علی بن ابراهيم، تفسير قمی، چاپ چهارم، قم، دار الكتاب، ١٣٦٨ش.

٣١. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، چاپ چهارم، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٥٧ق.

٣٢. کرمانی، محمود بن حمزة بن نصر، أسرار التكرار في القرآن، تحقيق : عبد القادر احمد عطا، دار الاعتصام، القاهرة، الطبعة الثانية ، ١٣٩٦ق.

٣٣. متقی هندی، علاء الدين عليين حسام، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال المحقق: بكرى حيانى - صفوة السقا، الطبعة الاولى، بی جا، مؤسسة الرسالة، ١٤٥١ق.

٣٤. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ دوم، بيروت، دار إحياء التراث العربی، ١٣٥٤ق.

۳۵. مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق / مصحح: رسولي محلاتي، هاشم، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.
۳۶. مسلم بن حجاج، ابو الحسين، صحيح مسلم، بيروت، دار الجيل، ۱۳۴۴ق.
۳۷. مكارم شیرازی، ناصر، تفسير نمونه، چاپ اول، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ش.
۳۸. مناوی، زين الدين محمد، فيض القدير شرح الجامع الصغير، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۵۶ق،
۳۹. نعيم بن حماد، ابو عبدالله، كتاب الفتن المحقق: سمير أمين الزهيري، الطبعة الاولى، قاهره، مكتبة التوحيد، ۱۴۱۲ق.

